

تاجیکان در منابع تاریخی

در دفتر زمانه، فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت
(فرخی یزدی)

پیشگفتار

پیش از اینکه درباره خاستگاه تاجیکان و چگونگی بازتاب آن در منابع تاریخی بحث کنیم، لازم است در گام اول جغرافیای تاریخی سرزمینها و اقوام باشنده آنها را که نیاکان تاجیکان را تشکیل میدهند، از کهنترین آثار پیش از اسلام (کتیبه های میتانی، ریگویدا، اوستا، کتیبه های هخامنشیان- ساسانیان و منابع یونانی) بطور مختصر بررسی نموده و بعدا به منابع پس از اسلام بپردازیم که این واژه در آنها بازتاب یافته است {1 و 2}.

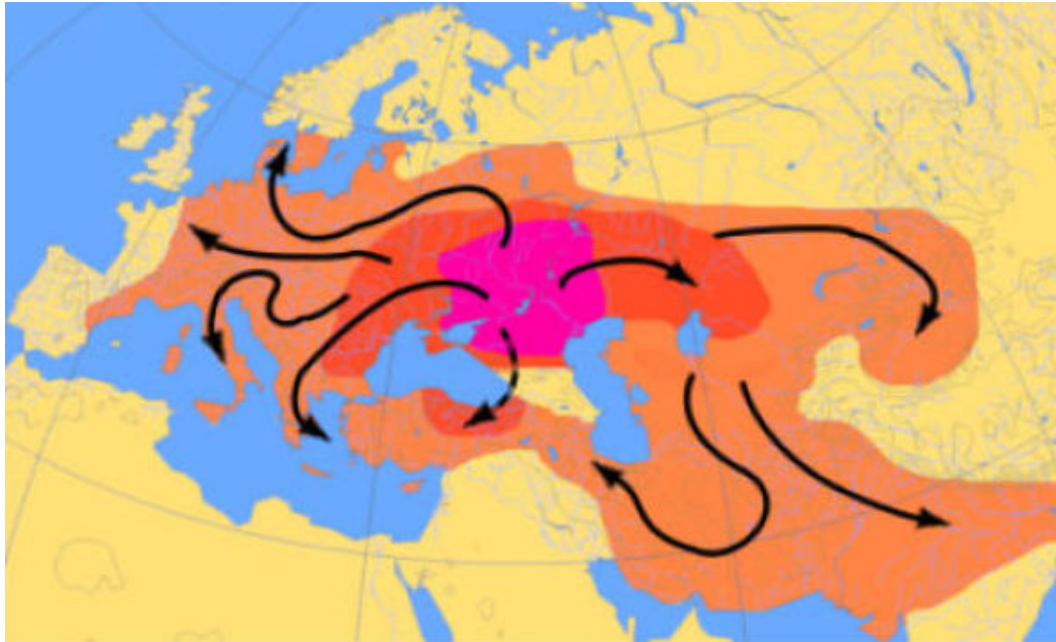
حدود 10 هزار سال قبل از امروز یا پایان آخرین عصر یخ، دنیای مسکون فعلی شکل گرفته و حدود 6 هزار سال قبل، اولین نشانه های تمدن های اولیه با گذار انسان ها به زندگی مسکونی، زراعت و ایجاد شهرهای اولیه در کنار رودهای دجله و فرات، نیل و اندوس، ینسی و اکسوس بوجود میآید.

اولین شهرها در بین النهرین حدود 3.5 هزار سال قبل از میلاد (ق م)، در مصر حدود 3 هزار سال ق م، دروادی اندوس حدود 2.5 هزار سال ق م و در چین حدود 2 هزار سال ق م بوجود آمده و انکشاف آن با آغاز نوشتن (تاریخ) و ایجاد قدیم ترین انواع خط (به شکل تصویری و میخی) در این ساحات همراه بوده است.

منابع پیش از اسلام

حدود 2 هزار سال قبل از میلاد یکتعداد طوایف یا اقوام از نواحی میان دریاچه ارال و دریای سیاه مهاجرت نموده و به سوی فلات ایران و هندوستان روی می آورند، نقشه دیده شود. دسته ای در فلات ایران اقامت گزیده و گروهی به پیش تاخته و به شمال هند میروند. این اقوام (هندو- ایرانی) پس از استقرار و تشکیل سازمانهای سیاسی و مذهبی زمان خود، اساس دو تمدن و فرهنگ مجزا از هم، ولی خویشاوند را در هند و ایران بنیاد می نهند.

این مهاجرت یا هجوم هندو- ایرانیها اولین مهاجرت مستند و بزرگ از آسیای میانه به فلات ایران و ماورای آن بوده و در سده های بعدی توسط سکائیان، هون ها، ترک ها، مغول ها و ازبیک ها ادامه مییابد.

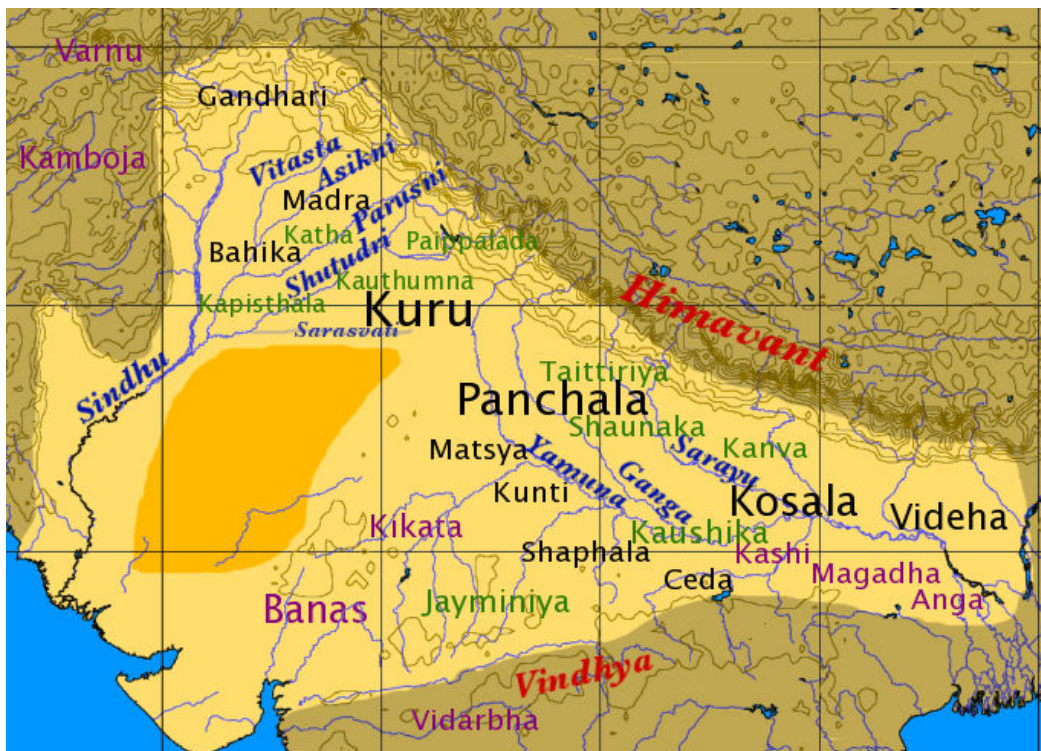


نقشه 1 شیمای مهاجرت هندواروپائیه‌ها از 4000 تا 1000 ق م (ساحهٔ بنفس استقرار آنها تا 4000 ق م، سرخ تا 2500 ق م و نارنجی تا 1000 ق م)

این طوایف یا اقوام در هند اساس تمدن و فرهنگ ویدائی و در ایران اساس تمدن و فرهنگ اوستائی را بنیاد می نهند. این طوایف خدایان میترا، ورونا، اندرا و ناستیه را پرستش میکردند و نام این خدایان در ریگویدا و اوستا آمده است. آنچه دلچسب است، ذکر این چهار نام در **سنگبشته ای میتانی** متعلق به سده 14 ق م در نزدیکی انکارا (ترکیه) در عهد نامه ای میان پادشاه هیتی و پادشاه میتانی است. وجود چنین متونی در 1400 سال قبل از میلاد، وطن اصلی این اقوام (آریائی ها) در منطقه وسیع میان دریاچه ارال و دریای سیاه را تقویت نموده و نظریه کوچ آنها از شرق به غرب را زیرسوال میبرد (این طوایف یا اقوام در ریگویدا ی هند بنام "اریا"، در اوستای ایران شرقی بنام "اییریا" و در کتیبه های ایران غربی بنام "ارییا" نامیده شده اند. هرسه واژه اریا، اییریا و ارییا در انگلیسی معادل "آرین" و در پارسی معادل "آریائی" ترجمه شده اند).

ریگویدا که در حوالی 1500 ق م و اوستا که در حوالی 1000 ق م سروده شده اند، قدیمترین اثر دو قوم آریائی هند و ایران اند که از یک زبان مادرشاهی مشتق شده و از نظر فکری، اجتماعی و مذهبی بسیار نزدیک اند. در واقع زبان های اوستا و ریگویدا دو گویش از یک زبان اند. در ریگویدا اشاره به سرزمین اجدادی آریاها

نشده، ولی سرزمینی را که در آن فرهنگ و تمدن خویش را بنیاد نهادند (مناطق شمال و مرکز هند)، "اریاورته" نامیده اند، نقشه 2 دیده شود.



نقشه 2 جغرافیای ریگویدا: قلمروی تخمینی آریاورته یا ساحة تمدن ویدی

واژه آریا 36 بار در ریگویدا آمده و در سایر مذاهب هند تکرار شده که نشاندهنده یک زبان قدیمی و متمایزکننده یک گروه تباری بوده و در حماسه های اولیه هندیان مفهوم اخلاقی نیز داشته که مردم را برحسب رفتاریت و زشت ایشان بالترتیب به نامهای آریا و غیر آریا مینامیدند. باینترتیب دیده میشود که واژه آریا یا آریین یا آریائی در ریگویدا مفهوم تباری-زبانی-فرهنگی (اخلاقی) دارد. اینهم چند نمونه از کاربرد این واژه {3}:

ص 195: من زمین را به "آریه" بخشیدم، و باران را به مردی که برای من نذر میآورد. من آبهای خروشان را رهبری میکنم، و خدایان به خواهش من در حرکت اند.

ص 248: آن مردانی را که تحت حمایت تو بر رقیبان خود پیشی گرفته اند، همان گونه که "آریا"ها بر "داسیو"ها غلبه کردند، احترام نمایم؛ این را برای ما (تو) انجام داده ای، تو "ویشوروپ" پسر: "توشتر" را برای دوستی "تریته" هلاک ساخته ای.

ص 517: داسه و آریا را تشخیص داده بر همه ناظر کرده میروم. من بر عاقلان (با لطف) مینگرم، و شیرۀ سومای پرستنده ساده دل را مینوشم. اندرا بر همه سرور است.

در **اویستا** واژه "اییریا" (بارتباط تبار، مردم و سرزمین) حدود 50 بار تکرار شده است. چند نمونه از استعمال این واژه {4}:

ص 301: او را بستود آفریدگار – اهورامزدا – در اییریا نه و یجه در کرانه (رود) "دایتیا"ی نیک با هوم آمیخته به شیر، با بریسمه، با زبان خرد و "منتره" با اندیشه و گفتار و کردار (نیک)، با زور و با سخن رسا...

To her did the Maker Ahura Mazda offer up a sacrifice to the Airyana Vaejah, by the good river Daitya; with the Haoma and meat, with the baresma, with the wisdom of the tongue, with the holy spells, with the words, with the deeds, with the libations, and with the rightly-spoken words.

ص 316: او را بستود زرتشت آسون، در اییریا نه و یجه در کرانه (رود) "دایتیا"ی نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و "منتره" با اندیشه و گفتار و کردار (نیک)، با زور و با سخن رسا...

Unto her did the holy Zarathushtra offer up a sacrifice in the Airyana Vaejah, by the good river Daitya; with the Haoma and meat, with the baresma, with the wisdom of the tongue, with the holy spells, with the speech, with the deeds, with the libations, and with the rightly-spoken words.

ص 356: نخستین ایزد آسمانی قبل از دمیدن خورشید جاودانه... بر فراز کوه خرا می برآید و از قلۀ زیبای آن بر سرزمین آریائی ها مینگرد... جائیکه کوههای بلند با مراتع سرسبز و سیراب...، جائیکه جهیل های عمیق آب شور وجود دارد؛ جائیکه رودهای خروشان و پهناور بسوی ایشکاتا و پوروتا، مرو و هرات، سغد و خوارزم می شتابد.

Who first of the heavenly gods reaches over the Hara, before the undying, swift-horsed sun; who, foremost in a golden array, takes hold of the beautiful summits, and from thence looks over the abode of the Aryans with a beneficent eye. Where the valiant chiefs draw up their many troops in array; where the high mountains, rich in pastures and waters, yield plenty to the cattle; where the deep lakes, with salt waters, stand; where wide-flowing rivers swell and hurry towards Ishkata and Pouruta, Mouru and Haroyu, the Gava-Sughdha and Hvairizem;

ص 426: فرّوشی های آسون مردان سرزمینهای آریائی را می ستایم. فرّوشی های آسون زنان سرزمینهای آریائی را می ستایم.

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای تورانی را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای تورانی را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای سیریمیا را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای سیریمیا را می ستایم.

We worship the Fravashis of the holy men in the Aryan countries;
We worship the Fravashis of the holy women in the Aryan countries.
We worship the Fravashis of the holy men in the Turanian countries;
We worship the Fravashis of the holy women in the Turanian countries.
We worship the Fravashis of the holy men in the Sairimyan countries;
We worship the Fravashis of the holy women in the Sairimyan countries.

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای ساینی را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ساینی را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای داهی را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای داهی را می ستایم.

We worship the Fravashis of the holy men in the Saini countries;
We worship the Fravashis of the holy women in the Saini countries.
We worship the Fravashis of the holy men in the Dahi countries;
We worship the Fravashis of the holy women in the Dahi countries.

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان همه سرزمینها را می ستایم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان همه سرزمینها را می ستایم.
همه فَرَوَشی های نیک توانای پاک اَشَوَنان را از کیومرث تا سوشیانت پیروزمند
می ستایم...

We worship the Fravashis of the holy men in all countries;
We worship the Fravashis of the holy women in all countries.
We worship all the good, awful, beneficent Fravashis of the faithful, from Gaya Mareta [Gayomard] down to the victorious Saoshyant. May the Fravashis of the faithful come quickly to us! May they come to our help!

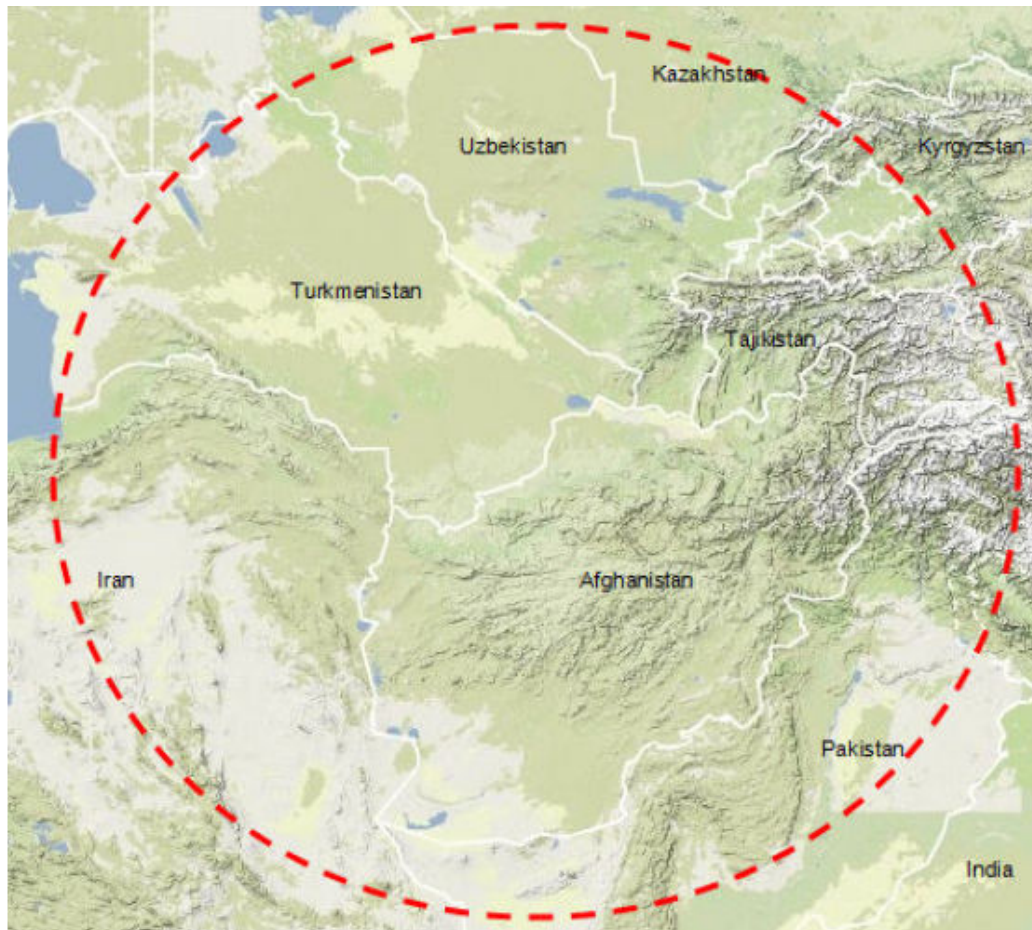
ص 497: (فری) که از آن کسی است که خاستگاه شهر یاری وی، جای فروریختن رود "هیرمند" به دریاچه "کیانسیه" است؛ آنجا که کوه "اوشیدم" سربرکشیده است و از کوههای گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

رودهای "خواسترا"، "هوسپا"، "فردتا"، "خوارننگهیتی" زیبا، "اوستویتی" توانا، "اورودا"ی دارای چراگاههای فراوان، "ارزی" و "زرنومیتی" به سوی دریاچه کنانسیه روان شود و بدان فرو ریزد. هیرمند رایومند فره مند – که خیزابهای سپید برانگیزد و سرکشی کند – به سوی آن روان شود و بدان فرو ریزد..

That cleaves unto him who grows up there, where lies Lake Kasava [Kasaoya], along with the Haetumant river; there where stands Mount Ushidhau, surrounded by waters, that run from the mountain.

It runs unto him, it flows and swells unto him, bringing good pastures and fine horses, bringing plenty, full of glory; with beauty and weal; powerful and friendly, rich of pastures, prolific and golden. It runs unto him, it flows and swells unto him, bright and glorious, making the white grow, smiting away all plagues.

برعکس ریگودیا، در اویستا از آفرینش 16 سرزمین سخن زده شده و نخستین سرزمین آریائی ها بنام "ایبیریانه و یجه"، حدود 13 بار ذکر میشود. یکتعداد این سرزمینها تشخیص شده و یکتعداد دیگر هنوز ناشناخته مانده اند: ایبیریانه و یجه، سغدا، مورو، بخدی، نیسایا، هریوا، وایکیرتا، یوروا، خنینتا، هراکسویتی، هیتومانن، راغا، کخرا، ورینا، هپتا هندو و سرچشمه رود رنگا؛ نقشه 3 دیده شود.



نقشه 3 جغرافیای اوستا: دایره تخمینی 16 سرزمینی که اهورامزاد آفریده است

همین اقوامی که خود را در ریگویدا بنام "اریا" و در اوستا بنام "اییریا" خوانده اند در **کتیبه های هخامنشیان** (حوالی 500 ق م) بنام "ارییا" نامیده شده اند. چنانچه در کتیبه نقش رستم میخوانیم: من داریوش هستم، شاه بزرگ... **آریائی**، از تبار **آریائی**.

در این کتیبه ها واژه "ارییا" به مفهوم زبانی نیز بکار برده شده (کتیبه بیستون: این همان متنی است که من به **آریائی** برگرداندم؛ و روی لوح و روی چرم نیز برگردانده شده بود...) و کتیبه رباطک نیز آریاو = **آریائی** را بمفهوم زبانی بکار برده است. پس واژه آریائی بعلاوه مفهوم تباری، دارای مفهوم زبانی نیز میباشد. لیست اقوام متذکره در کتیبه های هخامنشیان در جدول 1 داده شده است.

جدول 1 لیست اقوام متذکره در کتیبه های هخامنشیان

ردیف	نقش رستم (داریوش)	تخت جمشید (داریوش)	بیستون (داریوش)	تخت جمشید (خشیارشاه)
1	{پارس}	{پارس}	پارس	{پارس}
2	ماد	عیلامی	عیلام	ماد
3	عیلامی	ماد	سرزمین ماد	عیلامی
4	پارت	بابلی	بابل	ارخوزی
5	آریائی(هروی)	عرب	آشور	ارمنی
6	باختری(بلخی)	آشور	عربستان	درنگی
7	سغدیانه	مصریان	مصر	پارت
8	خوارزمی	ارمنی	سرزمین کنار دریا	هروی
9	درنگی(زرنگی)	کاپادوکی	لیدیه	باختری
10	ارخوزی(رخجی)	لیدی	یونان	سغدی
11	ستگیدی	یونانیان خشکی	اورارتو(ارمینه)	خوارزمی
12	گنداره	یونانیان بحری	کاپادوکیه	بابلی
13	هندی	مردمان آنسوی دریا	پارت	آشوری
14	سکائیان امیرگی	اسگری	درنگی	ستگیدی
15	سکائیان تیگرخوده	پارت	هرات	لیدی
16	بابلی	درنگی	خوارزم	مصری
17	آشور	هروی	باختری(بلخ)	یونانیان خشکی
18	عرب	باختری	سغد	یونانیان آنسوی دریا
19	مصری	سغدی	گنداره	مکیان
20	ارمنی	خوارزمی	کیمر(سکائیان)	عرب
21	کاپادوکیائی	ستگیدی	ستگدیه	گنداره
22	لیدیائی	ارخوزی	ارخوزیا	هند
23	یونان	هندی	قادیه (مکه)	کاپادوکیائی
24	سکائیان ماورای بحر	گنداره		دهه
25	تراکیا(اسکودرا)	سکائیان		سکائیان(امیرگیان)
26	یونانیان(آسپیدوفور)	مکه ها		تراکیان(تیگرخوده)
27	لیبیائیها			تراکیان
28	اتیوپیائی(حبشیان)			اکوفکیان
29	مکه ها			لیبیائیها
30	کاریها			کاریها
31				حبشیان

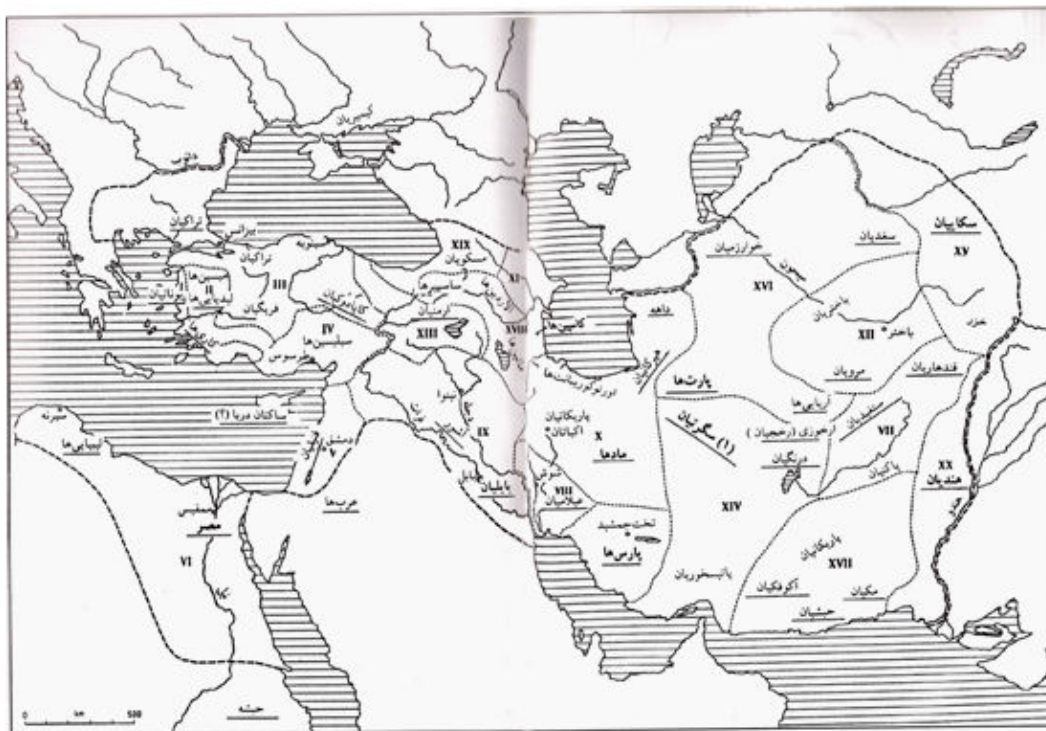
قابل ذکر است که زبان این سنگ نبشته ها بنام پارسی باستان نامیده شده و با زبان اوستا آنقدر نزدیک است که آنها را میتوان در حکم دو گویش از یک زبان دانست. اما با در نظر داشت دوره های تاریخی، هندیان و ایرانیان پس از ظهور اسناد ویدائی، اوستائی و هخامنشی، اقوام واحد و متجانس نبوده و گسستگی فرهنگی و زبانی در بین آنها به وقوع می پیوندد و زبانهای دیگری نیز بوجود می آید که از طریق منابع غیر مستقیم می شناسیم (مانند مادی، سکائی و غیره).

هیرودوتس مورخ مشهور سده 5 ق م یونانی در تاریخ خویش از 20 ساتراپ یا ایالت امپراطوری پارس سخن میگوید:

1. ساتراپی **یونها**، مگنتهای آسیا، ایولیهها، کاریها، لیکیهها، میلیها، پامفیلیها.
2. ساتراپی **میسیهها**، لیدیها، لاسونیهها، قبالیها، هیتیها.
3. ساتراپی **فریجیان**، تراکیائیهای آسیا، پافلاگونیها، ماریاندینهها، سریانیها.
4. ساتراپی **کیلیکیها**.
5. ساتراپی **فنیقیان**، سریانیهای فلسطینی، قبرس.
6. ساتراپی **مصر**، لیبیائیها.
7. ساتراپی **ستگیدیان**، گذاره ایها، **دادیک** ها، آپاریتها.
8. ساتراپی **شوش** {عیلامیان}، کیسیها.
9. ساتراپی **بابلی**، آشور، آشوریان.
10. ساتراپی **مادها**، پاریکانها، اورتوکوریبانتها.
11. ساتراپی **کاسپیها**، پوزها، پانیماها، داریتها.
12. ساتراپی **باختریان**، تا ایگلها.
13. ساتراپی **پاکتیها**، ارمنیان.
14. ساتراپی **سگرتیهها**، سرنگیهها، تمنیهها، اوتیهها، میسیها، جزایر دریای اریتره.
15. ساتراپی **سکائیان**، کاسپیها.
16. ساتراپی **پارتهها**، خوارزمیهها، سغدیان، هراتیهها.
17. ساتراپی **پاریکانیهها**، حبشیان آسیا.
18. ساتراپی **ماتینهها**، ساسپیریها، الارودیها.
19. ساتراپی **موسخیها**، تیبیاریهها، ماکرونهها، موسینکها، مارها.
20. ساتراپی **هندیان**.

گرچه در مورد این تقسیمات سوالات جدی وجود دارد (طور مثال او سرزمین پاکتیها را با ارمنستان در ساتراپ 13 قرار داده و آنها را قوم حکمفرما در آنجا می گوید، اما بعدا محل آنرا یکجا با شهر کاسپاتیروس ذکر میکند که باید در جوار رود سند و نزدیک ساتراپ 7 بوده و آنها را هندیانی میدانند که طرز زندگی شان با باختریان شباهت دارد. مشکل دیگر عدم ذکر نام یکتعداد اقوام مهم مانند اراخوزیهها، مکیهها و غیره است که در فهرست هخامنشیان آمده، ولی در لیست هیرودوتس نیست. از طرف دیگر این تقسیمات با هیچیک از اسناد و مدارک مهمی مانند کتیبه های

بیستون، تخت جمشید و نقش رستم موافقت ندارد)، بآنهم ذکر نام این اقوام جهت مقایسه با لیست هخامنشیان و سایر منابع یونانی ضروری و دلچسب است، نقشه 4 دیده شود.



نقشه 4 امپراطوری هخامنشی نشاندهنده 20 ایالت متذکره توسط هرودوت

سترابو مورخ شهیر یونانی (سده اول میلادی) نیز سرزمین گسترده ایرانیان را "آریانه" گفته و دلیل آنرا یگانگی زبان آنها دانسته است: آریانا در مشرق محدود است به رود سند. در جنوب به دریای بزرگ. در شمال با کوهستان پاروپامیزادی {هندوکش} و دنباله های آن تا حوالی دروازه های دریای کاسپین. نواحی غربی آن مطابق است با همان مرزهای که پارتیا را از ماد جدا میسازد و کرمانیا را از پارس و پریتیکانی ها {اصفهان} ... مولفینی هستند که ... اسم آریانا را نیز بر بخشی از پارس و ماد و همچنین قسمت های از باکتريا و سغدiana در شمال اطلاق مینمایند. زیرا مردم این نواحی با زبان واحد، که لهجه های آن تفاوت های اندکی با یکدیگر دارند، سخن میگویند.

واژه های آریائی و داهی (دادیک) در **جغرافیای سترابو** بترتیب زیر بازتاب یافته است: {5}

ص 27: نویسندگان امروزی مردمی را که - به هنگام کشتیرانی در داخل دریای کاسپین - در سمت چپ قرار دارند، **داهی** ها مینامند مرادم آن کسانی است که کنیه آنها "اپرنی" است.

ص 31: چون از دریای هیرکانیه عازم شرق شویم در دست راست رشته کوه‌های است که تا دریای هند ادامه دارد... در بخش نخستین شمالی این کوه‌ها پیش از همه گلیها و کادوسیها و امردیها زندگی میکنند و همانگونه که گفتیم پاره از مردم هیرکانیه و بعد از آن قبیله پارت ها و مارگیانی ها و **آرین** ها... فاصله از دریای هیرکانیه تا سرزمین **آرین** ها تقریباً 6 هزار استادیا است. آنگاه نوبت به باکتریانا و سغدیانان و سرانجام بیابان گردهای سکائی میرسد. مقدونیه ای ها تمام کوه‌های را که تا کشور **آرین** ها گسترش دارد، قفقاز نامیدند. اما مردم بومی دورترین این کوه‌ها را در شمال با نام‌های جداگانه پاراپامیسوس و امودا و امائوس میشناسند... در سمت چپ و روبروی این مردم سکاها و یا قبیله های بیابانگرد واقع اند که تمام بخش شمالی را در تصرف دارند. بخش بزرگتر سکاها که در سرزمین های کنار دریای کاسپین زندگی میکردند **دائی** ها (**داهی** ها = دهیها) نامیده میشوند. اما آنها که در سرزمینهای شرقی ترسکنی دارند ماساژت ها و سکاها هستند. اما بقیه آنان با نام کلی سکاها شناخته میشوند. هر چند که هریک از این مردم نام مخصوص خود را دارند اما شناخته ترین این اقوام آنهاست که باکتریانا را از تصرف مقدونیه ای ها بدر آوردند، مرادم آسیها و پاسیانی و تخاری، و سکارائولی است که در اصل از کشور واقع در آنسوی رود یاکسارتس، که همسایه سکائیها و سغدیانان میباشد و در تصرف سکائی بود، کوچ کردند. اما **دائی** ها پاره ای از آنان اپرنی و پاره ای کزانتی و پاره ای پیسوری خوانده میشوند. نزدیکترین این اقوام به هیرکانیه و آن بخش از دریا که در مرز هیرکانیه واقع است اپرنی میباشد. اما دیگران تا سرزمینی که در موازات آریا قرار دارد زیست میکنند.

ص 32: در میان **دائی** ها اپارنه ای و هیرکانیه و پارتیا تا سرزمین دوردست **آرین** ها بیابان بزرگ بی آب و علفی است که آریها با راه پیمائی طولانی پیمودند و هیرکانیه و نسا و دشت های پارتیا را تصرف کردند. این قبیله ها راضی شدند که باج پردازند و با پرداخت باج موافقت شد که در وقت های معین **آرین** ها به سرزمین آنان سرازیر شوند و غارت کنند و آنچه را غارت میکنند با خود برند.

ص 35: آرخوتی و ماساژتی در کنار باکتریانها در جهت مغرب و طول رود اوکسوس زندگی میکنند و سکاها و سغدیانها با تمام سرزمین خود در برابر هند واقع اند. اما باکتریانها در فاصله ای اندک. زیرا میگوید بخش عمده آنان در طول پاروپامیسوس قرار دارند و رود یاکساتس سکاها را از سغدیانان و رود اکسوس سغدیانان را از باکتریان جدا میسازد. تپیری در میان هیرکانیان و **آرین** ها زندگی میکنند.

ص 37: میگویند اپارنیان های **داهی** مهاجرانی از **داهی** های بالای دریاچه میوتیس اند که گزند یا پاری خوانده میشوند. اما این نظر که **داهی** ها بخشی از سکاها ساکن اطراف میوتیس میباشند را همه نمی پذیرند. به هر حال هستند کسانی که میگویند ارساکس از تبار سکاهاست حال آنکه دیگران میگویند که او باکتریایی بود و چون قدرت دیودوتوس گسترده شد وی گریخت و سبب شد تا پارتیا شورش کند.

ص 39: خلاصه آنکه اپلودروس میگوید باکتریانا مایه افتخار تمام آریانا است... در روزگارهای نخستین سغدیانهها و باکتریانهها از نظر رسوم و عادات تفاوت چندانی با بیابانگردها نداشتند هر چند که باکتریانهها اندکی متمدن تر بودند... آنچه باکتریانهها میکنند به رسم سکاها بیشتر شباهت دارد...

ص 50: کادوسیها اندکی کمتر از **آریانی** ها سرباز پیاده دارند...

پتولیمی جغرافیه دان مشهور دیگر سده دوم میلادی یونان است. جغرافیای او شامل 8 کتاب و 29 نقشه قدیمی در مورد اروپا، افریقا و آسیا است. کتاب دوم و سوم او شامل اروپا، چهارم شامل افریقا و پنجم الی هفتم در مورد آسیا میباشد. کتاب ششم حاوی معلومات مفصل درباره آشوریها، مادها، شوش، پارس، پارتیا، دشت کرمانیا، عربیا، کارمانیا، هیرکانیا، مارگیانا، بکتریانا، سغدیانا، ساکارا، سکائیان، سیریکا، اریا، پاروپامیزاد، درنگیانا، اراکوزیا و گیدروزیا است. نقشه های 5-6 دیده شود. اقوام باشنده یکتعداد سرزمینها در جغرافیای پتولیمی قرار زیر است:

هیرکانیه: ماکسیرای و استاوینی رمه خویش را در هیرکانیه میچرانند که نزدیک ساحل دریا قرار دارند؛ کریندی در پائین ماکسیرای قرار دارد؛ در نزدیک آن منطقه ارسیتیس بامتداد کوههای کرونوس قرار دارد و سیراسین در پائین استاوینی قرار دارند.

مارگیانا: دیربیکای در این منطقه نزدیک رود اکسوس مسکون بوده و در پائین اینها **مساگیتای** بوده و در جوار آنها **پارنی** و **داهی** زندگی میکنند؛ در پائین آنها دشت بوده و از اینجا بطرف شرق تپوری قرار دارند.

بکتریانا: سالاتیرای و زیراسپای باشنده بکتریای شمالی بامتداد رود اکسوس است؛ **کوماری** بطرف جنوب در پائین سالاتیرای قرار دارد؛ در پائین آنها **کومی**، بعدا **اسیناکای**، بعدا **تامبیزی** اند؛ **توخاری** یک نژاد بزرگ در زیر زیراسپه است؛ در پائین آنها **ماریکائی**، **سکوردای** و **واری** بوده و در زیر آنها **سابادی** قرار دارد؛ **اورسپیی** و **اماریسپیی** در پائین سابادی میباشد.

سغدیانا: پاسیکای در حصص منطقه نزدیک کوههای اوکسیوس و یاتی و توخاروی نزدیک قسمت یاکسارتیس و درپائین آنها/وگالی قرار دارند؛ اوکسیدرانکای، در ایباکتای و کانداری نزدیک کوههای سغدیوس و ماردینی درپائین کوهها اند؛ اوکسیانی و خوارزمی نزدیک اوکسیوس اند؛ در بیسیانی در مناطق نزدیک اینها بطرف شرق قرار دارند که هم مرز هردو رود است؛ اریستینسیس در نزدیک آنها و نزدیک سرچشمه یاکسارتیس و سیرود/سیس نزدیک اکسوس است؛ منطقه بین کوههای قفقاز و ایموس بنام ونده بنده یاد میشود.

اریا: نیسائی و استابینی باشند؛ حصص شمالی اریا اند؛ ماسدورانی نزدیک پارتیا و دشت کرمانیا است؛ سیزیروتای نزدیک درنگیانا و پارتوتای نزدیک پاروپانیسادیس است که در زیر آن اوباریس میباشد و در اخامای باشند بین آنها بوده و درپائین آنها ایتماندی، بعدا بورگی و درپائین آنها منطقه سکوریوفیرا است.

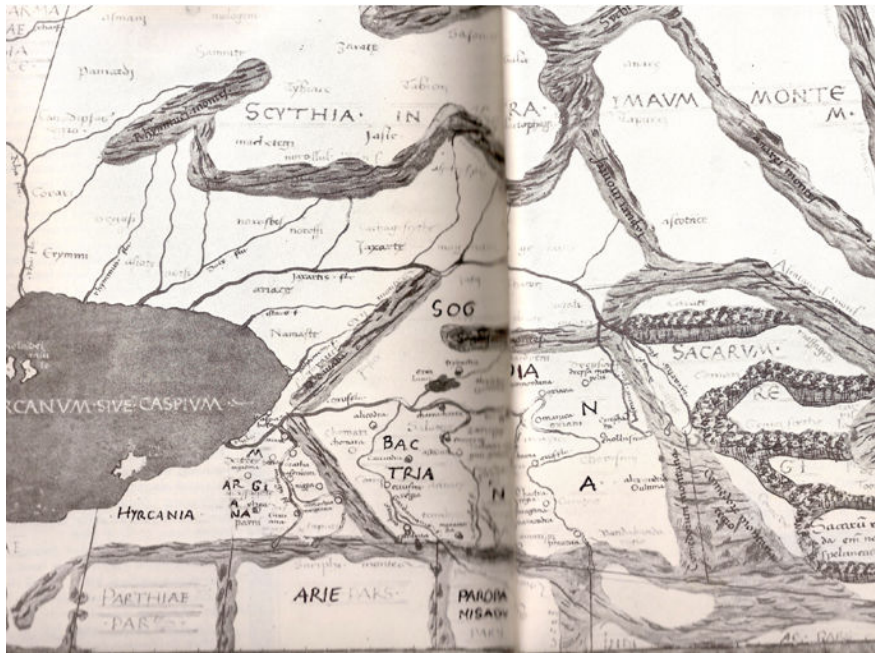
پاروپانیسادیس: بولیتای باشند؛ حصص شمالی و اریستوفیلی در غرب، و بین آنها پارسی زندگی دارند، پارسیتای در جنوب و امباتای در شرق اند.

درنگیانا: داراندای باشند؛ حصص نزدیک اریا است؛ باتری نزدیک اراکوزیا است؛ منطقه وسط بنام تاتاسینای یاد میشود.

اراکوزیا: پارگیتای در حصص شمالی، سیدری درپائین آنها و روپوتای و یوریتای در جوار آنهاست.

گیدروزییا: در سواحل دریا دهکده های اریبتاری قرار دارند؛ پارسیرای در جهت کارمانیا مسکون اند؛ موسارنای نزدیک اراکوزیا است؛ تمام منطقه وسطی بنام پارادینی یاد شده و درپائین آن پارسینی قرار دارد؛ رامنای پس از آنها نزدیک اندوس مسکون اند.

واژه ایران که بار اول در **کتیبه ها و سکه های ساسانیان** (اردشیر اول) در اوایل سده سوم میلادی بکار رفته، باید اشتقاق یا تغییر شکلی از واژه های اریای ریگویدای هند (پاکستان کنونی)، ایبریای اوستای ایران شرقی (افغانستان کنونی)، اریبای کتیبه های ایران غربی (ایران کنونی) و اریانای سترابوی یونانی باشد، نقشه های 7 و 8 دیده شود.



نقشه 5 مناطق سغدیان، بکتریان، مارگیانا و... در نقشه پتولیمی



نقشه 6 مناطق آریا، پاروپانیسیز، درنگیان، ارکوزیا و... در نقشه پتولیمی



نقشه 7 جغرافیای فلات ایران (با ایالت های آن، نقشه از سال 1595 م)



نقشه 8 محدوده تخمینی ایران در زمان ساسانیان و تقسیم آن به چهار استان: خراسان (ایران شرقی)، آذربایجان (شمالی)، نیمروز (جنوبی) و عراق (غربی)

باینترتیب واژه ایرانی یا آریائی هیچگونه بار نژادی (برتری خواهانه) نداشته، شامل تمام اقوامی بوده که مشترکات زبانی- فرهنگی داشته و فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند.

به باور من، تبار یا قوم شامل مشترکات زبانی- فرهنگی انسان ها است. ولی نژاد شامل مشترکات فیزیکی- ظاهری انسانها مانند ساختمان چهره و رنگ (جلد، چشم و موی) آنها بوده و به هیچوجه نمیتواند مایه امتیاز یا توهین باشد. اما اقوامی که فرهنگ ساختند و تمدن آفریدند، میتوانند و باید مایه غرور و افتخار باشند. همچنان تا جائیکه پژوهشهای علمی نشان داده است، خصوصیات قومی، نژادی و مذهبی افراد هیچگونه تبلوری در "خون" آنها ندارد. لذا انواع خون آریائی، افغانی، ترکی، تاجیکی،... یهودی، مسیحی و اسلامی وجود نداشته، فرق و تفاوتی از هم ندارند!

منابع پس از اسلام

برگردیم به منابع پس از اسلام که واژه تاجیک در آنها باشکال تازیک، تازیک و تازک در منابع پارسی بکاررفته، اما در منابع عربی چنین واژه های دیده نمیشود (اگر دوستان آثاری را سراغ داشته باشند که این واژه ها در آنها بکاررفته باشد، با بزرگواری خویش در میان بگذارند). بعلاوه، واژه های **دهقان** و **آزاده** بطور وسیعی در کهن ترین منابع عربی و پارسی استعمال گردیده که به گمان اغلب مراد از **تاجیکان** بشکل خاص آن و **ایرانیان** یا **پارسیان** بشکل عام آن بوده و ایجاب پژوهش دیگری را مینماید. لذا تمام منابع دارنده این واژه ها بطور کرونولوژیکی بررسی گردیده و نتایج آن در معرض قضاوت علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور قرار داده میشود تا گام دیگری محسوب گردد در جهت روشنگری و پاسخ به این اندیشه و الای "ما کیستیم و اینجا کجاست؟"

در این اثر کوشش شده تمام موارد مربوط به تاجیکان (مثبت و منفی) در آثاری که در دسترس بودند، بطور کامل و با ذکر صفحات رونویس گردد. ولی از آثاری که اصل آن در دسترس نبودند، از منبع دومی، مجبوراً آن موادی رونویس شده که در آنها درج بوده و میتواند مصدر این واقعیت باشد که:

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

در مورد ادبیات کهن پارسی و هر منبع قدیمی دیگری میتوان گفت که در بسا موارد خواندن آن مشکل و فهمیدن آن دشوار میباشد. چون رونویس این منابع با در نظر داشت اصل "**حفظ امانت داری**" و نقل "**اصل متن**" صورت گرفته؛ لذا از دوستانی که با چنین مشکل و دشواری مواجه میشوند، قبلاً پوزش میخواهم.

فتوح البلدان بلاذری: 255 – 279 ق / 868 - 892 م {6}

ص 269: میان زالق و سیستان پنج فرسنگ راه است و زالق خود دژی است. ربیع در روز مهرگان بر آن دژ هجوم آورد و **دهقان** آن را اسیر کرد. **دهقان** جان خود را در مقابل بزکی آکنده از سیم و زر باز خرید. سپس صلح کردند، و ربیع عهد کرد که خون او نریزد... **دهقان** به آن شرط صلح کرد که با شهر وی نیز همان کنند که با برخی از شهرهای فارس و کرمان کرده اند.

ص 306: هنگامی که قتیبه به اخرون می رفت، **دهقانان** بلخ در طالقان به خدمت وی شدند و در رکاب او از رود گذشتند. چون به آن سوی رود رسیدند، شهریار چغانیان با ارمغان های فراوان و کلیدی زرین به خدمت وی شد...

ص 316: روزی یکی از **دهقانان** ماروالنهر نزد وی شد، سعید جامه ای رنگین به تن کرده بود و موی فروهشته بود. **دهقان** گفت: "این حذیفه ایست یعنی زنی **دهقان** است. سعید دختر مسلمه را نیز در نکاح خویش داشت.

ص 318: بعد از آن هشام، شرس بن عبدالله سلمی را بر خراسان گمارد. با وی کاتبی نبطی بود، عمیره نام و ابوامیه کنیه داشت. وی اشرس را به ستمگری بر می انگیخت و اشرس، تازیان خراسان را وظیفه فزونتر معین فرمود، **دهقانان** را خوار داشت، اهل ماورالنهر را به اسلام آوردن خواند و از کافرانی که اسلام می آوردند جزیه ای نمی گرفت.

ص 320: کاوس شهریار اشروسنه نامه به نزدیک فضل بن سهل معروف به ذوالریاستین که وزیر و کاتب مامون بود نوشت و طلب صلح کرد... کاوس به هنگام قتل پیشکارش طرادیس، ام جنید را به زنی گرفت و چند تن از **دهقانان** خویش را {از زندان جنید؟} بگریزاند.

البلدان یعقوبی: 278 ق / 891 م {7}

ص 40: و از قم تا اصفهان، شصت فرسخ است که شش منزل باشد، و برای اصفهان، دو شهر است که به یکی از آن دو جی و به شهر دیگری یهودیه گفته میشود، و اهالی آن، مردمی بهم آمیخته اند و عربشان اندک است و بیشتر اهالی آن، عجم و از اشراف **دهقانان** اند... روستای جی که شهر در آن واقع است و روستای بر آن، که اهالی آن کشاورزانند {**دهقانان**?} و با غیر خود آمیخته نیستند و روستای برخار، که نیز، قومی از کشاورزان {**دهقانان**?} در آن سکونت دارند... روستای رادمیله و دو روستای سردقاسان و جرمقاسان، که اشرافی از کشاورزان {**دهقانان**?} و قومی از عرب... در آن سکونت دارند... و روستای اردستان، که

اشرافی از **دهقانان**، آنجايند. گفته ميشود كه فرزند انوشيروان، در همين محل هستند.

ص 45: مرو كه مهم ترين استانهاي خراسان است... و مردم مرو، اشرافي از **دهقانان** عجم اند و نيز، قومي از عرب از (قبائل) ازد و تميم و جز اينان در آن سكونت دارند. و واليان خراسان، در اين جا منزل ميگردند... تا آنكه عبدالله بن طاهر در نيشابور منزل گزيد.

ص 55: فضل بن يحيى بن خالد برمك، چون از طرف رشيد در سال 176 ق والي خراسان شد، سپاهياني را به فرماندهي ابراهيم جبريل به سرزمين كابل شاه گسيل داشت و پادشاهان بلاد طخارستان و **دهقانان** را همراه وي ساخت و يكي از پادشاهان حسن شير، پادشاه باميان بود، پس رهسپار آن بلاد شدند و شهر غوروند و دره غوروند و سارخود و "بيدل استان" و شاه بهار را فتح كردند.

ص 57: سمرقند... در گلوگاه ترك واقع شده، سمرقند پس از آنكه فتح شد، چندين بار در اثر آنكه شهري مستحكم بود و مرداني دلير و قهرماناني سرسخت داشت، ياغي گشت. قتيبه بن مسلم باهلي، در دوران وليد بن عبدالملك، سمرقند را فتح كرد و با پادشاهان و **دهقانان** آن صلح نمود...

البلدان ابن فقيه: 290 ق / 902 م {8}

ص 165: بر روي هم، كشور مردم فارس، در روزگاران گذشته، از همه ممالك بزرگتر بود، و خواسته اي فزونتر داشتند و ساز نبردشان بيشتري بود. و عرب خود، آنان را **آزادگان** ميخواندند... بدينگونه مردم خراسان، در شمار از فارس اند، اگرچه خود خراسان پهناورتر از آن است.

رودكي سمرقندي: 330 ق / 941 م {9}

ص 265: مي آرد شرف مردمی پديد **آزاده** نژاد از درم خريد

ص 271: دايم به جان او بلرزم زيراك مادر **آزادگان** كم آرد فرزند

تاريخ بخارا نرشخي: 332 ق / 943 م {10}

ص 5: چون بيشتري مردم به خواندن كتاب عربي رغبت ننمايند، دوستان از من درخواست كردند كه "اين كتاب را به **پارسي** ترجمه كن"... و اين كتاب را در سال 522 ق به **پارسي** ترجمه كردم...

ص 8: ... و ظلم پیش گرفت به این ولایت، چنانکه مردم بیش صبر نداشتند کرد. **دهقانان** و توانگران از این ولایت بگریختند و به ترکستان رفتند، و طراز شهری بنا کردند و آن شهر را چموکت نام کردند از بهر آنکه **دهقان** بزرگ – رئیس آن طایفه – که از آنجا رفته بود وی را چموک نام بود.

ص 9: و آن مهتران و **دهقانان** به نزد پادشاه ترکستان رفتند... هر که از چموکت آمده بود از جمله خواص بود، از بهر آنکه هر که توانگر بود و **دهقان** بزرگ بود گریخته بود، و درویشان و فقیران مانده بودند. چون آن قوم باز آمدند، هر که به بخارا مانده بودند خدمتکاران آن قوم شدند. و در میان آن قوم **دهقان** بزرگی بود و آن **دهقان** را "بخارا خداه" گفتندی، از بهر آنکه **دهقان** زاده قدیم بود، و ضیاع بیشتر او را بود، و اغلب این مردمان کدیوران و خدمتکاران او بودند...

ص 37: قتیبه ابن مسلم به بخارا درآمد و بخارا را بگرفت اهل بخارا را فرمود تا یک نیمه از خانه ها و ضیاع خویش عرب را دادند. قومی بودند در بخارا... و ایشان از **دهقانان** نبودند غربا بودند اصیل، و بازرگانان بودند و توانگر بودند...

ص 41: نخستین کسی که سیم زد به بخارا پادشاهی بود نام او "کانا بخارا خداه"، و او سی سال بر بخارا پادشاه بود... او نیز بفرمود تا به بخارا سیم زدند از نقره خالص، و بر آن صورت خویش بفرمود با **تاج**. این به روزگار خلافت امیر المومنین ابوبکر صدیق بود.

ص 44: خاتون که مادر این پسر بود به ملک بنشست و پانزده سال ملک داشت. و به روزگار او عرب به بخارا آمدن گرفتند... وی قاعده نهاده بود بر اهل روستا ها که هر روز از **دهقانان** و ملک زادگان دویست برنا کمر زرین بر بسته و شمشیر حمایل کرده به خدمت آمدندی...

ص 45: چون شبانگاه شدی به همین صفت بیرون آمدی و بر تخت نشست و از **دهقانان** و ملک زادگان به دوصف پیش او به خدمت ایستادندی... و روز دیگر قوم دیگر آمدندی و بر همین صفت خدمت کردند، چندان که نوبت به همین قوم باز رسیدی. هر سال هر قوم را چهار روز بدین صفت بایستی آمدن.

ص 50: خاتون هشتاد تن از ملک زادگان و **دهقانان** بخارا به گرو به سعید داد، و سعید از در بخارا بازگشت و رفت...

ص 59: چون شب شد طرخون کس فرستاد به نزدیک قتیبه و صلح کرد... **دهقانان** و امیران گفتند: چه بود؟...

ص 61: قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود یک نیمه از خانه های خویش به عرب دادند، تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند، تا به ضرورت مسلمان باشند. به این طریق مسلمانی آشکارا کرد، و احکام شریعت برایشان لازم گردانید... قتیبه ابن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا به سال 94، و آن موضع بتخانه بود مراهل بخارا را... منادی فرمودی که هر که به نماز آدینه حاضر شود دو درم بدهم. و مردم بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به **پارسی** خواندندی...

ص 68: این وزیر ابن ایوب سرهنگی بوده است از سرهنگان قتیبه. و پدرش ایوب امیر بخارا بده است، اول کسیکه در اسلام در بخارا امیر شده است از دست قتیبه ابن مسلم او بوده است. و پیوسته امیران بخارا در این "کوی کاخ" بوده اند. و آنجا سرائی بوده است جداگانه از بهر امیران بخارا، و **دهقانی** بوده است او را کدرخینه نام، و چون اسلام آورد احمد نام گشت، و این "کوی کاخ" جمله او را بوده است. و در این کوی کاخی بوده است مر این **دهقان** را. و امیران بخارا پیوسته در این کاخ بودند، و بعد او این کاخ از دست خداوند ذریه او بیرون شده بود. و به سال 150 ورثه این **دهقان** کدرخینه نام پیش ابو جعفر دوانیقی که خلیفه بود دعوی کردند این کاخ را و قباله بیرون آوردند... و جمله را باز گرفتند.

ص 72: ... و بازار خرقان از سر کوی مغان تا کوی **دهقانان** است، آنرا در قدیم بازار خرقان خوانده اند...

ص 75 - 76: و نصرسیار با طغشاده بخارا خداه سخن میگفت که دو **دهقان** از بخارا بیامدند، هر دو از خویشان بخارا خداه بودند، و هر دو بردست نصرسیار اسلام آورده بودند و بزرگ زادگان بودند... آن هر دو **دهقان** دورتر شدند و تدبیر کشتن ایشان کردند... یک از آن دو **دهقان** بدوید و کاردی بزد بر شکم بخارا خداه و شکم او را بدرانید... و سر آن **دهقان** را بینداخت...

ص 87: ... امیر خراسان معاذ ابن مسلم شد. سال بر 161 بود که به مرو آمد... چون به بخارا رسید از اهل بخارا **دهقانان** مردان جنگ جمع کردند، و هفتاد هزار مرد جمع شدند...

ص 89: صد زن با وی در حصار بودند از دختران **دهقانان** سغد و کش و نخشب که با خود می داشت...

ص 90: محمد ابن جعفر روایت کرده است از ابوعلی محمد ابن هارون که از **دهقانان** کش بود و گفت: جدۀ من از جمله خاتونان بوده است که مقنع از بهر خویش گرفته بود و در حصار میداشت.

ص 105: چون خبروفات امیرنصر به امیرالمومنین معتضد بالله رسید منشور عمل ماورالنهر به امیر اسماعیل بداد در ماه محرم به تاریخ 280، و وی به همین تاریخ به جنگ به طراز رفت و بسیار رنج دید، و به آخر امیر طراز بیرون آمد و اسلام آورد با بسیار **دهقانان**، و طراز کشاده شد.

مسالک و ممالک اصطخری: 340 ق / 951 م {11}

ص 227: واگر کسی تامل کند پندارد که همه ماورالنهر به این معنی یک خانه است. و چون غریبی آنجا رسد همه کس جهد خویش در خدمت او به جای آرد و چشم مکافات ندارد. و دلیل بر مروت ایشان آن بس کی هر **دهقانی** کی او را کفافی بود لابد کوشکی و مهمان خانه دارد... و چون غریبی آنجا رسد با یکدیگر مناقشه کنند تا او را به خانه برد و پیش دستی نمایند.

ص 230: و حاشیت خلفا **دهقانان** ماورالنهر بوده اند، چون مرزبان بن ترکسفی از سغد. و هم چنین سپه سالاران و پادشاهان خراسان – چون سامانیان کی از فرزندان بهرام چوبین اند، و اخبار ایشان مشهورست در پادشاهی و مردانگی.

التنبیه مسعودی: 345 ق / 956 م {12}

ص 73: کسانیکه باخبار اقوام قدیم و مسکن هایشان علاقه دارند گفته اند که اقوام معتبر و بزرگ قدیم هفت بوده اند که به سه چیز امتیاز داشته اند: اخلاق و زبان و اندام.

پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر باین ولایتها پیوسته است، همه این ولایتها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان مینوسند یکی باشد و ترکیب کلمات یکی باشد زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد چون **پهلوی** و **دری** و **آذری** و دیگر زبانهای **پارسی**.

دیباجه شاهنامه ابومنصوری: 346 ق / 957 م {13}

بند 38 - 44: سعید بن احمد، این سخن بشنید، خوش آمدش. دستور خویش را -
خواجه بلعمی - بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید، تا این نامه
به دست مردمان افتاد و هرکسی دست اندر زدند، و رونکی را فرمود تا به نظم
آورد، و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این
نامه از او یادگاری بماند.

بند 46 - 68: پس امیر ابومنصور عبدالرزاق مردی بود با فر و خویشکام بود و با
هنر و بزرگمنش بود اندر کامروایی و با دستگامی تمام از پادشاهی و ساز مهتران،
و اندیشه ی بلند داشت و نژاد بزرگ داشت به گوهر و از تخم اسپهبدان ایران بود
و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید، خوش آمدش. از روزگار آرزو کرد
تا او را نیز یادگاری بود اندر این جهان. پس دستور خویش ابومنصور المعمری را
بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزنانگان و جهاندیدگان، از شهرها
بیاورد. و چاکر او - ابومنصور المعمری - به فرمان او، نامه کرد و کس فرستاد
به شهرهای خراسان، و هشیاران از آنجا بیاورد، چون ماخ پیر خراسانی از هری،
و یزدانداذ پسر شاپور از سیستان، و چون شاهوی خورشید پسر بهرام از نشاپور،
و چون شاذان پسر برزین از طوس، و هر چهارشان گرد کرد و بنشانند به فراز
آوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان و زندگانی هریکی، و روزگار داد و
بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین کی اندر جهان او بود کی آیین مردمی
آورد و مردمان از جانوران پذیرد آورد تا یزدگرد شهریار کی آخر ملوک عجم بود،
اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد (ص).
و این نامه را نام شاهنامه نهادند ...

بند 153 - 187: ... و این نامه را هرچه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد
کی این پادشاهی به دست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش
ایشان دانند... پس آنچه از ایشان یافتیم، از نامه های ایشان گرد کردیم... و چهار
بار پادشاهی از ایران بشد و ندانند کی چند گذشت از روزگار... اینون گویند که
نخست پادشاهی کی بنشست هوشنگ بود و او را پیشداد خواندند کی پیشتر کسی
کی آیین داد در میان مردمان پذیرد آورد او بود، و دیگر گروه کیان بودند، و سدیگر
اشکانیان بودند، و چهارم گروه ساسانیان بودند...

تاریخ بلعمی: 352 ق / 963 م {14}

ص 1: و بدانکه این تاریخ نامه بزرگست که گرد آورد ابی جعفر محمد بن جریر
یزید الطبری رحمه الله که ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد

دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است **پارسی** گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندر وی نقصانی نباشد.

دقیقی بلخی: 367 ق / 977 م {9}

ص 271: من جاه دوست دارم **کآزده** زاده ام **آزادگان** به جان نفروشدن جاه را

صورت الارض ابن حوقل: 367 ق / 977 م {15}

ص 177: در جوزجان پوست دباغی شده (سختان) به عمل میآید و آنرا به خراسان و ماورالنهر میبرند، و ناحیه ای فراخ نعمت با وسایل تجارتنی و کالاهای جالب توجه است و مردم آن **دهقان** اند...

ص 197: این مطلب مورد اتفاق همه است که برای مسلمانان جنگ گاهی دشوار تر و مهمتر از جنگ گاه ترک نیست و مردم ماورالنهر در برابر ایشان اند و بلاد اسلام را از خطر تجاوز آنان حفظ میکنند. سراسر ماورالنهر مرزهای ترکان است که آماده جنگ اند و مردم آنجا را صبح و شام تهدید میکنند... به همین سبب بود که خلفای بنی عباس از مردم ماورالنهر سرانی برگزیدند، چه ایشان بر سایر سپاهیان برتری داشتند و امیرانشان **دهقانان** ایشان بودند. سپاه ماورالنهر در نیرو و جرات و دلیری و جنگاوری بر دیگر سپاهیان برتری داشتند و **دهقانان** ماورالنهر سران و اطرافیان و چاکران خاص بودند... پادشاهان این سرزمین و سایر نواحی خراسان اهل سامان اند که نسبت ایشان به بهرام چوبین میرسد... چنانکه به هنگام مسافرت من بدانجا جبایت خراسان و ماورالنهر متعلق به ابوصالح منصور بن نوح بود...

ص 200: لشکریان اسلام عموماً از افراد قبایل و نواحی و شهرهای مختلف تشکیل میگردد، چنانکه اگر در جنگ شکست یابند یا حادثه ای موجب پراکندگی آنان گردد فقط با حيله و مبالغه در بیم و امید میتوان آنانرا فراهم آورد؛ به خلاف سپاه پادشاهان سامانی که لشکریان ایشان گروهی بندگان زر خرید ترک اند و گروهی از **آزادگان** و **دهقانان** اند که مکان و اهل و همسایگانیشان معلوم و شناخته است و اگر عده ای کشته شوند به سبب کثرت ایشان گروهی دیگر جایگزین آنان میشوند، و هرگاه حادثه ای موجب پراکندگی آنان گردد سرانجام همه به یکجا باز میگردند و عیوبی که سایر لشکریان اسلامی دارند در اینان نیست.

ص 217: زبان مردم بخارا زبان سغدی با اندکی تحریف است و به زبان **دری** نیز سخن میگویند... لباس مردم بخارا اغلب قبا و کلاه همچون ملبوس مردم پشت جیحون است.

حدود العالم: 372 ق / 982 م {16}

ص 314: و از پس این سکیمشت، پادشاهی خرد (ی) اندر شکستگیها و کوهها (است)، آن را یون خوانند. و **دهقان** او را پاخ خوانند. و قوتش از امیر ختلان است و از آن ناحیت نمک خیزد.

ص 337: فرغانه، ناحیتی است آبادان و بزرگ... و در ترکستان است... و ملوک فرغانه اندر قدیم از ملوک اطراف بودندی و ایشان را **دهقان** خواندندی.

ص 340: ایلاق، ناحیتی است بزرگ، اندر میان کوه و صحرا نهاده... حدودش به فرغانه و چذغل و چاج و رود خشرت پیوسته است. و مهتران این ناحیت را **دهقان** ایلاق خوانند. و اندر قدیم **دهقان** این ناحیت از ملوک اطراف بودندی.

احسن التقاسیم مقدسی: 375 ق / 985 م {17}

ص 377: زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، برخی از آنها **دری** و دیگران پیچیده تراند. همگی آنها **فارسی** نامیده میشوند و اختلاف آنها آشکار و گنگی در آنها نمودار و این را در جایش تا توأم روشن خواهم کرد.

ص 398: حران: بیشتر مردمش کافرند و فرمانروایشان مسلمان است. بارو دارد و در آن یک کهندژ هست که **دهقان** در آن زندگی میکند.

ص 399: ربض درونی هشت کوچه دارد: درب رباط احمد... درب قصر **دهقان** و...

ص 490: شنیدم که یکی از شاهان خراسان به وزیرش دستور داد تا مردانی را از 5 خوره اصلی گرد آورد، پس چون آماده شدند و **سگستانی** به سخن آمد، وزیر گفت: این زبان برای جنگ خوبست، سپس **نیشاپوری** به سخن آمد، او گفت: این زبان برای داوری خوبست، سپس **مروزی** بسخن شد و او گفت: این زبان وزارت را سزاست، سپس **بلخی** سخن گفت، پس او گفت: این زبان نامه نگاری را شاید و چون **هراتی** به گویش آمد، او گفت: این زبان برای دست شوئی خوب است.

این **زبانهای اصلی** خراسان اند و دیگران پیرو ایشان اند و از آنها ریشه گرفته اند و بدانها باز میگردند...

ص 491: این زبان **دری** میباشد و از آنروی این زبان را **دری** نامند که نامه های شاهان بدان نوشته میشود و به وی میرسد و از ریشه در ساخته شده، زیرا که زبانی است که درباریان بدان گفتگو میدارند.

ص 492: درهرات کشاکش میان عملیان و کرامیان است، و در مرو میان مدنیان (**دهگانان**) و بازار کهنه است، و در نسا میان دو محله...

شهنامه فردوسی: 399 ق / 1008 م {18}

چند نمونه:

ص 5: یکی پهلوان بود **دهقان** نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد

ص 99: ز گفتار **دهقان** یکی داستان بیبوندم از گفته باستان

ص 569: نباید که آن بوم ویران بود که در سایه شاه ایران بود
مرا گنج دادست و **دهقان** سپاه نخواهم به دینار کردن نگاه

ص 571: بسی پیش ازین کوشش و رزم بود گذر ترک را راه خوارزم بود
کنون چون ز **دهقان** و **آزادگان** برین بوم و بر پارسا زادگان

ص 572: جهاندار نپسندد از ما ستم که باشیم شادان و **دهقان** دژم
کشاورز و **دهقان** و مرد نژاد نباید که آزار یابد ز داد
به **آزادگان** گفت ننگست این که ویران بود بوم ایران زمین

ص 578: چو گفتار **دهقان** بیاراستم بدین خویشتن را نشان خواستم
که ماند زمن یادگاری چنین بدان آفرین کاو کند آفرین
پس از مرگ بر من که گوینده ام بدین نام جاوید جوینده ام

ص 681: سپاهی گزین کرد از **آزادگان** بیامد سوی آذر آبادگان

ص 728: از ایران وز ترک وز تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه **دهقان** نه ترک و نه تازی بود سخن ها به کردار بازی بود

ص 731: کنون داغ دل نزد خاقان شویم ز تازی سوی مرز **دهقان** شویم

التفهيم بيروني: 420 ق / 1029 م {19}

ص 270: چون پارسيان از کبيسه دست باز داشتند ماههاشان پيشتتر شدند و نوروز پيش از رسيدن برآمد و خراج پيش از غله گشاده شد و دهقانان سواد برنج افتادند و برزگران را دشخوار شد. پس متوکل نيت بر آن نهاد که نوروز را سپس تر برد تا رعيت را آسان شود.

آثار الباقيه البيروني: 427 ق / 1035 م {20}

ص 332: آئين ساسانيان در اين ايام چنين بود که پادشاه بروز نوروز شروع مي کرد و مردم را اعلام مينمود که براي ايشان جلوس کرده که بايشان نيکي کند و روز دوم را براي دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس ميکرد و خانواده ها نيز در اين قسمت داخل بودند و روز سوم را براي سپاهيان و بزرگان موبدان جلوس ميکرد و روز چهارم را براي اهل بيت و نزديکان و خاصان خود و در روز پنجم براي خانواده و خدم خود و بهر که آنچه را مستحق رتبه و اکرام بودند ايصال ميکرد... و چون روز ششم ميشد از قضای حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و براي خود نوروز ميگرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت اند کسی ديگر را نمی پذيرفت...

ص 336: ... در اين روز هوشنگ مردم دنيا را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نيز برهمن کار امر کرد و از اين روز ملوک و دهقانان و موبدان و غير ايشان اين لباس را پوشيدند و تا روزگار گشتاسپ از راه اجلال کتابت و اعظام دهفته اين رسم باقی بود...

ص 344: ... در اين روز پادشاه با دهقانان و برزيگران مجالست ميکرد و دريک سفره با ايشان غذا ميخورد و ميگفت: من امروز مانند يکي از شما هستم و با شما برادر هستم زيرا قوام دنيا بکارهای است که بدست شما ميشود...

فرخی سيستاني: 429 ق / 1037 م {9}

ص 189: جهان را دیدم و آزمودم شنيدم گفته تازی و دهقان

ص 265: ای به دل چو قبيله تازی وای به رخ چون قبيله دهقان

ص 271:

ای بحری و به آزادگی از خلق پديد چون گلستان شکفته ز سیه شورستان
عيد تو همه فرخ و روز تو همه عيد وز ديدن تو فرخ روز همه احرار

ص 272:

هرکس به عید خود بکند شادی چه عبری و چه تازی و چه **دهقان**
یک صف میران و بلعمی بنشسته یک صف پیر صالح **دهقان**

دیوان عنصری بلخی: 432 ق / 1040 م {9}

ص 135:

زچین و ماچین یکرویه تالاب جیحون زترک و **تاجیک**، ازترکمان و غز و خزر

زین الاخبار گردیزی: 444 ق / 1052 م {21}

ص 160: و دژ احنف به مروروذ او بنا کرد و شهر مروروذ را بستند به صلح و
عبدالله بن عامر با **دهقان** هرات صلح کرد...

ص 161: پس عثمان مر امیربن احمر را به خراسان فرستاد... تا بر قندز مرو
نماز کرد و... اندر خرگاهها و خرپشته ها و سرما سخت آمد و **دهقانان** مرو
بترسیدند بر امیر و سپاهش کی از سرما هلاک شوند... این سگالش اهل بازار و
عیاران کردند و براز بن ماهویه که سالار و **دهقان** شهر بود، از این سگالش خبر
یافت، دروقت مر امیربن احمر را خبر بداد...

ص 162: و چون علی بن ابی طالب (رض) به خلافت بنشست، خراسان مر جعه
بن هبیره را بداد... نامه بنوشت سوی براز بن ماهویه، **دهقان** مرو، تا خراج گزارد
و جعه به مرو آمد و براز به همه **دهقانان** مرو نامه نبشت به طاعت داشتن جعه...

تاریخ سیستان: 444 ق / 1052 م {22}

ص 112: پس شاه سیستان... موبدان و بزرگان را پیش خواند و گفت: ... صلح
کنیم، همه گفتند که: صواب آید. پس رسول فرستاد که ما به حرب کردن عاجز
نیستیم، چه این شهر مردان و پهلوانانست... صواب صلح باشد... رسول پیغام بداد،
ربیع گفت: از خرد چنین واجب کند که **دهقان** میگوید و ما صلح دوست تر از
حرب داریم، امان داد و فرمان داد سپاه را که سلاح از دست دور کنید...

ص 121: و او را فرمان داد که چون آنجا شوی شاپور همه هربدان را بکش و
آتش های گبرکان برافکن پس او به سیستان شد برین جمله، و **دهاقین** و گبرکان
سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل...

ص 132: کار کابل و زابل او را مستقیم گشت و مظفر به سیستان باز آمد، و مردی بود عالم... پس روزی رستم بن مهر هر مزد المجوسی پیش او اندر شد و ... گفت: **دهاقین** را سخنان حکمت باشد ما را از آن چیزی بگوی، گفت: مردمان اوی است که دوستی بر وی افتعال دارد بی حقیقت، و پرستش یزدان چشم دیدی را کند... باز **دهقان** گفت: آب جوی خوش بود تا به دریا رسد...

دیوان لغات ترک: 466 ق / 1073 م {23}

ص 239: **تُرک** – منسوب به فارس و فارسی.

ص 408: تت – فارس (در نزد ترکان) بن واژه ای ترکی برای نامیدن هر کسی که فارسی بلد باشد. **تَنَسِرُ تُرک** بَشَسِرِ بُرک بُلْماس؛ یعنی: ترک بدون تات نمیشود و کلاه بدون سر.

متن عربی: ص 324: **تُرک** – الفارسی.
ص 677: تت – الفارسی. عند عامت التُرک.

تاریخ بیهقی: 470 ق / 1077 م {24}

ص 7 (حوادث سال 421 ق): حاجب بزرگ گفت: نقیبان را باید گفت تا لشکر باز گردند و فرود آیند که من امروز با این اعیان و مقدمان چند شغل مهم دارم که فریضه است تا آن را بر گزارده آید و پس از آن فردا تدبیر گسیل کردن ایشان کرده شود فوج فوج، چنانکه فرمان سلطان خداوند است. نقیب هر طایفه برفت و لشکر بجمله باز گشت و فرود آمد و حاجب بزرگ علی باز گشت و همه بزرگان سپاه را از **تازیان** و ترک با خویشتن برد و و خالی بنشستند؛ علی نامه یی بخط امیر مسعود که ایشان ندیده بودند به بوسعید دبیر داد تا بر خواند، نبشته بود بخط خود که: ما را مقرر است و مقرر بود در آن وقت که پدر ما امیر ماضی گذشته شد و امیر جلیل، برادر، ابواحمد را بخواندند تا بر تخت ملک نشست که صلاح وقت ملک جز آن نبود؛ و ما ولایتی دور سخت با نام بگشاده بودیم و قصد همدان و بغداد داشتیم که نبود آن دیلمان را بس خطری و نامه نبشتیم با آن رسول علوی سوی برادر به تعزیت و تهنیت و نصیحت.

ص 407 (حوادث سال 422 ق): و نخست که همه دلها را سرد کردند برین پادشاه آن بود که بوسهل زوزنی و دیگران تدبیر کردند در نهان که مال بیعتی و صلتها که برادرت امیر محمد داده است، باز باید ستد که افسوس و غبن است، کاری نا افتاده را افزون هفتاد و هشتاد بار هزار هزار درم بترکان و **تازیکان** و اصناف لشکر بگذاشتن.

ص 520: کیست از تازک و از ترک درین صدر بزرگ
که نه اندر دل او دوست تری از زر و سیم

ص 695 (حوادث سال 426 ق): گفت: چه باید کرد؟ وزیرگفت: اگر رای عالی
بیند، حاجبان بگتغدی و بوالنصر را خوانده آید، که سپاه سالار اینجا نیست، و
حاجب سُباشی که فراروی تر است، او حاضر آید با کسانی که خداوند بیند از اهل
سلاح و تازیکان تا درین باب سخن گفته آید و رای زده شود. گفت: نیک آمد.

ص 885 (حوادث سال 429 ق): طغرل گفت: رنج قاضی نخواهم بآمدن بیش
ازین، که آنچه باید به پیغام گفته می‌آید. و پذیرفتم که بدانچه گفتی کارکنم. و ما
مردمان نو و غریبیم، رسمهای تازیکان ندانیم، قاضی به پیغام نصیحتها از من باز
نگیرد. گفت: "چنین کنم" و باز گشت و اعیان که باوی آمده بودند جمله بازگشتند.
و دیگر روز سالار بوزگان را ولایت داد و خلعت پوشید: جبه و دراعه که خود
راست کرده بود و اسنام زرتیکی وار، و بخانه باز رفت و کار پیش گرفت.

ص 904 (حوادث سال 430 ق): امیرچون ازین کارها فارغ شد، پیل براند و
لشکر از جای برفت، گفתי جهان می بجنبد و فلک خیره شد از غریو مردمان و
آواز کوسها و بوقها و طبلها. چون فرسنگی رفته آمد، خصمان پیدا آمدند با لشکری
سخت قوی با ساز و آلت تمام، و تعبیه کرده بودند بر رسم ملوک. و بر همه رویها
جنگ سخت شد و من و مانند من تازیکان خود نمیدانستیم که درجهان کجاییم
چون می‌رود.

ص 926 (حوادث سال 431 ق): و آنچه از غزنین خواسته بودیم آوردن گرفتند و
لشکرهای زیادتی میرسید. بوالحسن عبدالجلیل خلوتی کرد با امیر، رضی الله عنه،
و گفت "ما تازیکان اسب و هم اشتر زیادتی داریم بسیار، و امیر جهت لشکر آمده
بزیادت حاجتمند است، و همه از نعمت و دولت وی ساخته ایم، نسختی باید کرد و
برنام هرکسی چیزی نبشت." و غرض درین نه خدمت بود، بلکه خواست بر نام
استادم بونصر چیزی نویسد و از بدخویی و زعارت او دانست که نپذیرد و سخن
گوید و امیر بروی دل گران تر کند. امیر را این سخن ناموافق نیامد. و بوالحسن
بخط خویش نسختی نبشت و همه اعیان تازیک را در آن درآورد و آن عرضه
کردند و هرکس گفت: فرمان بردارم، و از دلهای ایشان ایزد، عزوجل، دانست.

ص 949 (حوادث سال 431 ق): وخواجه بزرگ این مصلحت نیکو دید اما باز
رعبی بزرگ در دل است که ازین لشکرما نباید که ما را خللی افتد نعوذ بالله، که
حاجب بگتغدی امیر را سربسته گفت که غلامان امروز می گفتند که ما بر اشتر

پیداست که چند توانیم بود، ما فردا اگر جنگ باشد، اسبان **تازیگان** بستانیم که بر
اشتر جنگ نتوان کرد. و امیر جواب نداد و لیکن نیک از جای بشد.

ص 954 – 955 (حوادث سال 431 ق): و گفتند امیر را "اینجا فرود باید آمد که
امروز کاری سره رفت و دست ما را بود." گفت "این چه حدیث بود، لشکری
بزرگ را هفت و هشت جاه آب چون دهد؟ یکبارگی بسرحوض رویم." و چون
فرود آمدیمی؟ که بایست حادثه یی بدین بزرگی بیفتد؛ رفتن بود و افتادن خلل، که
چون امیر براند از آنجا، نظام بگسست که غلامان سرایی از اشتر بزیر آمدند و
اسبان سندن گرفتند از **تازیگان**، از هرکس که ضعیف تر بودند، بیهانه آنکه جنگ
خواهیم کرد و بسیار اسب بستند و چون سوار شدند، با آنکه بشب اسبان تازی و
ختلی سنده بودند یار شدند و بیک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامتهای شیر
بگشتند و بترکمانان پیوستند و آن غلامان که از ما گریخته بودند بروزگار پورتگین
بیامدند و یکدیگر را گرفتند و آواز دادند که "یار یار" و حمله کردند بنیرو و کس
کس را نه ایستاد و نظام بگسست از همه جوانب، و مردم ما همه روی بهزیمت
نهادند؛ امیر ماند با خواجه عبدالرزاق احمد حسن و بوسهل و بوالنصر و بوالحسن
و غلامان ایشان ... غلامان **تازیگان** با امیر نیک بایستادند و جنگ سخت کردند از
حد گذشته.

توضیحات همین کتاب: ص 89: **تازیک** – **تاجیک**، لفظ **تاجیک** در نزد ترکان
معنی ایران (در مقابل ترک) یافت و در دوره استیلای سلسله های ترک بر اقوام
ایرانی، **ایرانیان** خود را **تاجیک** (در مقابل فرمانروایان ترک) میخواندند (نقل از
دایرة المعارف فارسی).

ص 533: **تازیگان** – جمع **تازیک**.

ص 609: **تازک** – بکسر سوم مخفف **تازیک** (**تاجیک**)، در نزد ترکان معنی
ایرانی در مقابل ترک دارد.

ناصر خسرو بلخی: 481 ق / 1088 م {9}

ص 271:

سیرت و کردار گر آزاده ای بر سنن و سیرت **احرار** کن
امروز شرم نیاید **آزادگان** را کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی
من از پاک فرزند **آزادگانم** نگفتم که شاپور بن اردشیرم

سیاستنامه خواجه نظام الملک: 485 ق / 1092 م {9}

ص 146: چون پادشاه ترک باشد یا **تازیک** یا کسی که تازی نداند و احکام شریعت نخوانده باشد، لابد او را به نایبی حاجت آید تا شغل می راند به نیابت او.

وصیتنامه نظام الملک، مندرج در کتاب مشتی از خروار: 485 ق / 1092 م {9}

ص 152: چون خبر وفات ما بدو رسد (به خواجه فقیه) شرط عزا به جای آورد... و دوستان ما را از ترک و **تازیک** ببیند و...

کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی: 558 ق / 1163 م {9}

ص 135: این نعمت درین دیار و بلاد مشترک است از میان مسلمانان و مشرکان و جهودان و مومنان و موحدان ... و ترکان و **تاجیکان**

ص 146: این نعمت درین دیار و بلاد مشترک است از حامیان مسلمانان و مشرکان و رشنیقان و ترکان و **تازیکان**.

سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری: 582 ق / 1186 م {9}

ص 45: آوازه کافر ختای بود که قاصد بلاد اسلام اند و ولایت ماورالنهر از وطات لشکر خراسان... و اتباع ترک و **تاجیک** انبوه به ستوه آمده بودند.

تاریخ الوزرا ابوالرجا قمی: 584 ق / 1188 م {9}

ص 126: مواخات و مصافات ترک و **تازیک** معادات و مناوات شد.

دیوان انوری: 585 ق / 1189 م {9}

ص 147:

ترک و **تازیک** شما جمله سگانند و خران که بجز خوردن و خفتن نشناسند زبان

التوسل الی الترسل بهاولالدین بغدادی: 588 ق / 1192 م {9}

ص 135: محمود آن است که همگان را از دور و نزدیک و ترک و **تاجیک** درین اختصاص مساوات حاصل باشد.

ص 146: فرمودیم که به وقت داد و حکم... میان بیگانه و خویش و توانگر و درویش و خرد و بزرگ **تازک** و ترک ازین باب تفاوت ظاهر ندارد.

ترجمه تاریخ یمینی: 603 (427) ق / 1206 م (603 م) {25}

ص 8: ... و اشارت کرد که کتاب یمینی از تصنیف عتبی کتابی مفید است و با قلت اجزا و خفت حجم مشتمل است بر شرح مواقف و مقامات سلطان غازی محمود ابن سبکتگین رحمه الله و برخی از احوال آل سامان و نبذی از ایام آل بویه، و از اخبار و آثار ملوک طوایف و امرای اطراف هم بعضی را متضمن است. صواب آنست که آن را بعبارتی که بافهام نزدیک باشد و ترک و **تازیک** را در آن ادراک افتد **پیارسی** نقل کنی، و از اسلوب کتاب فراتر نشوی و از تکلف و تصلف مجانبیت نمایی و بالفاظ بشع و لغات غریب تمسک نسازی، و بدانچه بداهت خاطر و سخاوت طبع دست دهد قناعت نمایی، تا من بمشاطگی این عروس قیام نمایم و زین این بضاعت پیش امیر بامیری برکار کنم.

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار: 613 ق / 1216 م {9}

ص 147: هزاران هزار رحمت دادار کردگار پروردگار آمرزگار بر تن و جان... سلطان **تازیکان** الاصفهد الاعظم...

دیوان عطار نیشابوری: 618 – 628 ق / 1221 – 1231 م {9}

ص 136: چو یکسان ست آنجا ترک و **تاجیک** هم از ایران هم از توران دریغا

جوامع الحکایات عوفی: 620 – 630 ق / 1223 – 1232 م {9}

ص 147: عرضه داشتند که برادر تو سلطان محمد... هفتاد بار هزار هزار بار درم از خزانه به ترکان و **تازیکان** و اصناف لشکر داده است.

آداب الحرب فخرمدبر: 627 – 633 ق / 1230 – 1235 م {9}

ص 144: بدانک تعبیه روز مصاف بر دوگونه است، یکی جوق جوق ترکیوار و دیگرگونه **تاجیکوار**، با میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه، به رسم ساسانیان که پادشاهان عجم بودند.

ص 147: چون سلطان یمین الدوله آنجا رسید، لشکر ایشان را بدید زیادت از لشکر او بود همه ترک و لشکر او بیشتر **تازیک** و هندو... بهراسید.

فتوتنامه سهروردی: 632 ق / 1234 م {9}

ص 136: اما صورت این راه را عربی و عجمی و ترک و تاجیک و عوام و لشکری و اصناف و تجار و همه کس بتواند ورزیدن.

نفتت المصدور زیدری: 632 ق / 1234 م {9}

ص 147: از خرد و بزرگ و تازیک و ترک هرکه آفریده که در دل محبت او آمیزشی و درجان مودت او آویزشی داشت ... جدایی افتاده.

تاریخ جهانگشای جوینی: 658 ق / 1260 م {26}

ص 137: عاقبت چنگیزخان با لشکر اندک اونک خان را با گروه انبوه منهزم گردانید و غنیمت بسیار یافت و این حال درشهور سنه 599 واقع شد. و در آن روز هر شخص که مصاحب بود از وضع تا شریف، امیر تا غلام و فراش و ستوردار از ترک تا تازیک تا هندو اسامی همه ثبت کردند. و آن دو کودک ترخان کرد و ترخان آن بود که از همه موونات {هزینه ها} معاف بود و درهرلشکر که باشد هر غنیمت که یابند ایشان را مسلم باشد و هرگاه که خواهند دربارگاه بی اذن و دستوری درآیند. و ایشان را لشکر و مرد داد و از چهار پای و اولاق و تجملات چندانک در حد و حصر نیاید. و فرمود تا چندان گناه که از ایشان در وجود آید ایشان را بدان مواخذت ننمایند تا به نهم فرزند ایشان همین معنی مرعی باشد.

ص 178: در میان جیحون که آب به دو شاخ رفته است حصارى بلند استحکام کرده بود و با هزار مرد کارزار از گردن کشان نامدار در آنجا رفته. چون لشکر بدانجا رسید بر فور تمکن از حصار دست نداد. چون تیر و منجنیق آنجا نمی رسید، جوانان خجند را به حشر آنجا راندند و از جانب اترار و بخارا و سمرقند و قصبه ها و دیهه های دیگر که مستخلص شده بود مدد می آوردند تا پنجاه هزار مرد حشری و بیست هزار مغول آنجا جمع گشت. تمامت را دهه و صده کردند. آنچ تازیک بودند بر سر هر ده مغولی نامزد گشت. تا پیاده از کوه به سه فرسنگی سنگ نقل میکردند و مغولان سواره در جیحون میریختند.

ص 198: جهت محافظت بر بلاد و امصار اکثر قواد و انصار تخصیص کرد و از آن جملت سمرقند را به صدو ده هزار مرد تخصیص فرمود؛ شست هزار ترکان بودند با خانانی که وجوه اعیان سلطان بودند که اسفندیار روئین تن اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی جز عجز و امان حيله ای دیگر ندانستی. و پنجاه هزار

تازیکی از مفردانی که هریک فی نفسه رستم وقت و بر سرآمده لشکرها بودند و بیست عدد پیل تمام هیکل دیو شکل.

ص 241: اهل نشابور امان خواست و مالها قبول کرد فایده نداد ... و به کینه تغاجار فرمان شده بود تا شهر را از خرابی چنان کنند که در آنجا زراعت توان کرد و تا سگ و گربه آن را به قصاص زنده نگذارند. و دختر چنگیزخان که خاتون تغاجار بود با خیل خویش در شهر آمد و هرکس که باقی مانده بود تمامت را بکشند. مگر چهارصد نفر را که به اسم پیشه وری بیرون آوردند و به ترکستان بردند و اکنون از بقایای ایشان فرزندان هستند. و سرهای کشتگان را از تن جدا کردند. و مجلس بنهادند؛ مردان را جدا و زنان و کودکان را جدا. و بعد از آن چون تولی عزم هرات مصمم گردانید امیری را با چهار **تازیکی** آنجا بگذاشت تا بقایای زندگان را که یافتند بر عقب مردگان فرستادند؛ ذباب را از صدور صدور جشن ساختند، عُقاب بر عُقاب از لحوم غید عید کردند، نسور سور از نحور حور ترتیب دادند ...

ص 257: و چون اقوام قفچاق و کلار هنوز سرکوفتی تمام نیافته بودند و به قهر و استیصال ایشان التفات بیشتر بود، از پادشاهان باتو و منکوقآن و کیوک بدان طرف معین شدند. هریک با لشکری بزرگ از ابنای **تازیکی** و ترک و هریک بر آنک اول بهار آینده روان شوند با مخیم خویش رفتند و استعداد سفر پیش گرفتند و به میعاد مقرر در جنبش آمد.

ص 279 - 280: چون خراسان مستخلص شد حکایت کشتی گیران خراسان و عراق پیش او گفتند. ایلچی به جورماغون فرستاد و اشارت کرد تا کشتی گیر فرستد. یکی بود از همدان "پهلوان فیله" گفتندی. بفرستادند. چون به نزدیک قآن رسید منظر و شکل او از ضخامت جثه و تناسب اطراف وی را نیک خوش آمد. با جماعتی دیگر که در پیش او بودند فرمود تا کشتی گرفتند؛ بر تمامت غلبه کرد و کسی پشت او را بر زمین نیاورد. بیرون تشریفات پانصد بالش فرمود. تا بعد از یک چندی او را دختری ماه دیدار خوش رفتار خوش گفتار فرمود. چنانک رسم آن جماعت است که خویشان را از مباشرت جهت حفظ قوت را صیانت کنند دست درازی نمی کردست و ازو مجتنب بوده. دختر روزی به اردو می رود. ازو می پرسد که: "**تازیکی** را چگونه یافتی؟ نصیبه تمام از لذات استیفا کرده باشی؟" و در میان مغولان این مزاح باشد که **تازیکان** را به عظم آلت نسبت دهند... دختر میگوید که: "مرا نوقی از آن حاصل نشدست و ازیکدیگر جدا ایم." فیله را طلب فرمود و بحث آن حال کرد. گفت: "درخدمت پادشاه اشتهااری یافته ام و کسی بر من تناول ننموده. اکنون اگر پای درنهم نباید قوت ساقط شود و درخدمت پادشاه از پایه خود انحطاط یابم." فرمود که: "غرض آنست تا از شما فرزندان حاصل شود. بعد ازین ترا از مارات و مبارات کشتی معاف داشتیم."

ص 291: ایشان نیز چون به ما استیمان کرده اند و به دامن دولت ما تمسک کرده نموده باز فرستادن ایشان نیز در آذین همت و مروت محظور است و از شیوه مکرمت و فتوت دور و نزد دور و نزدیک و ترک و تازیک نه معذور باشیم.

ص 302: و امر فرمود تا از طرف هر پادشاه زاده از ده نفر مرد دو نفر بدو پیوندد و آنچ در آن حداند تمامت برنشینند و از تازیک از ده دو بروند و ابتدا از ملاحظه کنند.

ص 312: جغتای خانی بود با تهور و غلبه و سیاست و خشونت. چون بلاد ماورالنهر و ترکستان مستخلص گشت، ... و حشم او از بیم یاسا و سیاست او چنان مضبوط بودی که کسی در عهد او چنانک در جوار لشکر او بودی هیچ راه گذری را به طلایه و پاس احتیاج نیفتادی و چنانک در مبالغت گویند طشت زر بر سر نهاده عورتی را تنها بیم و ترس نبودی. و یاساهای باریک که بر امثال مردم تازیک تکلیف مالایطاق بودی دادی؛ مثل آنک گوشت بسمل نکنند و به روز در آب روان ننشینند و نظرای این.

ص 408: و سلطان {محمد خوارزمشاه} بر راه مرو متوجه خوارزم شد و دیگر باره کار رزم را آماده گشت و بر قصد هرات و استیصال سرات در ذوالقعدة این سال {598} باز در جنبش آمد و به مرغزار رادکان نزول کرد. چندانک اصحاب اطراف مجتمع شدند از آنجا با لشکری بزرگ از تازیک و ترک در حرکت آمد تا به ظاهر هرات بر ابرده او باز کشیدند.

ص 424: سول کزلی بگریخت و به شادیاخ آمد و از صورت حال اعلام داد. چون سامان قرار نداشت آهنگ فرار کرد و با اولاد و انصار از شهر به صحرا آمد و اعیان اصحاب دیوان را چون شرف الملک که وزیر بود و سید علاالدین علوی و اصحاب دیگر و قاضی القضاة رکن الدین مغیثی و وجوه و اکابر دیگر را تکلیف استصحاب کرد. و هم در آن شب تاریک با ترک و تازیک بر راه ترشیز زد. چون بدانجا رسید محتشم آن از کزلی التماس استرداد آن جماعت کرد که به تکلیف با خود آورده بود از معارف و اکابر. رهبتا لا رغبتا آن جماعت را در ترشیز بگذاشت و هر چه مصاحب ایشان بود برداشت و از راه کرمان برفت.

ص 547: و شرف الدین سبب آنکه قآن در وقت یار غوی ایشان فرموده بود که: "این همه خبث ها سبب آن تازیک بوده باشد که او کودکان را راه ها آموخته باشد. اگر اکنون با کورکوز به هم باشند سر او از جاده صواب بیچاند؛ با او نرود."

ص 694: تمامت لشکرها که در آن حدود بودند از ترک و تازیک مستعد گشتند.

ص 699: چون نقل علوفه ها از طرف ارمن تا یزد و از ولایت اکراد تا جرجان بود و چهارپای دیوانی نه چندان که وفا کند فرمان شد تا چهارپای هرکس که باشد از وضع تا شریف و از ترک تا تازیک به اولاغ گرفتند و تغارها روان کردند.

ص 772: در غره جمادی الاول {654} شهنشاه را با جماعتی از کفات حضرت روان کرد. در کنار قزوین به یسور نوین رسید. یسور پسر خود موراقا را در مصاحبت شهنشاه به حضرت پادشاه فرستاد. و یسور دهم این ماه را با لشکرهای مغول و تازیک در رودبار الموت آمدند و سپاهیان و فدائیان رکن الدین نیز بر سر سالان کوه بر بالای الموت جمعیت ساختند و لشکر مغول نیز از شیب عزم بالا کردند و مصافی عظیم کرد...

ص 779: و پادشاه در لمس که مشتات آن حدود بود مقام فرمود و شیاطین آن را روزها مهلت فرمود مگر ترک ضلال گیرند و صلال آن قوم به دم از سوراخ بیرون آیند. هیچ فایده نداشت. طایر بوقا را با لشکری از مغول و تازیک به محاصره آن بگذاشت و به مبارکی در روز شانزدهم ذی الحجه سنه 654 مراجعت فرمود کامیاب و کامران. و بنه رکن الدین را با حواشی و مواشی در قزوین ساکن کردند و لشکراو را متفرق به امرا سپردند.

طبقات ناصری: 658 ق / 1260 م {27}

ص 234 – 235: سلطان مودود {بن مسعود بن محمود} کین پدر بازخواست و کشندگان پدر را از ترک و تاجیک بقتل رسانید، و او را صیتی و نامی (ازان حاصل) شد، و ممالک در ضبط او بود، و مدت نه سال ملک راند، و درسنه احدی و اربعین و اربعمائه (441) برحمت حق پیوست ...

ص 456: امرای ترک و بندگان خاص که در خدمت قلب بودند شیعه کردند و درحوالی منصورپور و تراین، تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهالملک حسین اشعری، و کریم الدین زاهد، و ضیالالدین پسر نظام الملک جنیدی و نظام الدین شرقانی، و خواجه رشیدالدین مایکانی و امیر فخرالدین دبیر و جماعت کارداران تازیک را شهید کردند. در ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه (634)، در شهر سلطان رضیه که دختر بزرگتر سلطان بود، با مادر سلطان رکن الدین مکاوحت آغاز نهاد رکن الدین بضرورت، طرف دهلی بازگشت، مادر رکن الدین قصد سلطان رضیه کرد، تا او را بگیرد و باطل کند، خلق شهر خروج کردند، او قصر دولت خانه را حصار گرفت و مادر رکن الدین را بگرفت. و چون رکن الدین به کیلوکهری رسید، فتنه در شهر ظاهر شده بود، و مادر او گرفتارگشت.

قلب امرای ترک همه در شهر آمدند، و بخدمت سلطان رضیه پیوستند و سلطان رضیه را بیعت کردند و بر تخت نشاندند.

ص 473: چاکر ایوان او هر جا که ترک و تاجیکی

بنده فرمان او هر جا که هند و گرش است

ص 23 ج 2: ... چون نوبت سلطنت، به سلطان رضیه طاب مرقدها رسید، و در پیش تخت خدمات گزیده بجای آورد، او را بحضرت طلبید، و بداون اقطاع فرمود، بعد از چندگاه بمرتبه امیر حاجبی رسید اما بسبب قربت جمال الدین یاقوت حبشی جمله ملوک (و) امرای ترک و غور و تاجیکی از خدمت درگاه متفرق شدند، و کوفته (خاطر) می بودند، خصوصا اختیار الدین ایتگین که امیر حاجب بود ...

ص 46: ... چون الغ خان معظم خلعت دولته را اسم و لقب خانی فرمودند ملک امیر حاجب را از مرتبه امیر آخری بمنزلت امیر حاجبی رسانیدند، و (چون) ناگور از ملک بلبن صرف کردند (و) حوالت {ملک} کشلی خان امیر حاجب شد، در مرتبه امیر حاجبی چندان رضاطلی اکابر و اوساط و اصاغر کرد، که در قلم نتوان آورد، ملوک ترک {و اکابر} و معارف تاجیکی و امرای خلج را چندان عنایت و رعایت فرمود، که در حیز تحریر نیاید ...

ص 52: ... و چون سلطنت معزی روی بانحطاط نهاد، ملوک باتفاق یکدیگر، بد شهر آمدند، و جمله امرا و ملوک باهم متفق شدند، الغ خان خلعت دولته، که اقطاع ریواری داشت جلالت فراوان نمود، و آثار شهامت در تحصیل غرض ملوک چندان ظاهر گردانید، که هیچ یک (از) امرا و ملوک و ترک و تاجیکی بصد یک او نرسیدند، و همگنان بر قوت و مبارزت و تازندگی او اتفاق کردند، که از همه زیادت است.

ص 65 - 66: ... چون سنه اثنی و خمسین نو شد، حال جماعت مظلومان که بدست تعدی و عزل، بواسطه غیبت الغ خانی در گوشه یی مانده بودند، ... حق تعالی دعای خستگان ... مشرف گردانید، و رایات منصور الغ خانی را که از ناگور بر سمت و عزیمت جلال حرکت داد، بسبب آن بود، که بندگان و ملوک درگاه سلطنت، همه ترکان پاک اصل (و) تازیکان گزیده وصل بودند، و عماد الدین محبوب و ناقص (بود) و از قبایل هند (وستان) بر سر مهتران گزیده نسبت فرماندهی می کرد، و همگنان را از آن حال تعب می آمد، طاقت تحمل آن (مذلت) نمی داشتند.

ص 80: انصار حق بحکم آن فرمان بهمه بلندی و مضایق لورهای عمیق در رفتند، و سرو برده بدست آوردند، خصوصا جماعت افغانان که هر یک از ایشان گوئی

زنده فیلی است {با} دو غزغا(و) بر کتف نهاده و یا برجی است بر باره برای هیبت بر فراز او بیرق کشاده مبلغ ایشان که در خدمت رکاب (الغ خانی) مرتب بود، بقدر سه هزار سوار و پیاده مردانه و دلیر و جانباز، که هریک از ایشان صد هندو را در کوه و جنگل بچنگل گرفت، و دیو را در شب تاریک (بتگ) عاجز آوردی فی الجمله جماعت ملوک و امرا و اتراک و **تاجیکان** جلادتی نمودند، که بر صحایف ایام، ذکر آن مخلص ماند، و درین مدت که رایت اسلام در دار هند افراشته شده است ...

ص 112: ... و قلاع غرستان به عمید ابی پهلوان شروان و قلاع غور بملوک غور سپرد، و شهر فیروزکوه بملک مبارزالدین شیرازی داد، و قلاع تولک بامیر حبشی نیزه ور، مفوض فرمود. و در هر قلعه و شهر (ی) یکی از معارف ملوک ترک (و غوری) و **تاجیک** نصب کرد. چون سلطان محمد خوارزمشاه، بطرف مازندران بهزیمت رفت، و لشکرهای اسلام، پریشان شد، چنگیزخان از ضبط بلاد سمرقند فارغ شد، و سوار در عقب سلطان محمد روان کرد، لشکرهای دیگر، باطراف خراسان نامزد شد ...

ص 117: ... ناگاه سلطان جلال الدین منکبرنی، و ملک خان هرات بغزنین رسیدند و لشکر بسیار از ترک و امرای غور و **تاجیک** و خلج و غر بخدمت ایشان جمع شدند (و) از غزنین بطرف طخارستان برانندند، لشکر مغل درپای حصار و الیان بود، ایشان را منهزم گردانیدند، ...

ص 145 – 146: ... من درتعجب بماندم اقلان چربی را گفتم: که گواه و حجت آن (دو) مغل را نبود، چون می دانستند، که جزای ایشان کشتن خواهد بود، چرا اقرار کردند؟ و اگر منکر شدند از کشتن خلاص یافتندی، اقلان چربی گفت: چرا عجب میآید ترا، شما **تازیگان** چنان کنید، و دروغ گوئید، که دروغ گفتن کار شما باشد، یعنی **تازیکان**، و مغل را اگر هزارجان درسراشود، کشتن اختیار کنند و دروغ نگویند، ازین چیزهاست: که خدای تعالی بالای ما {را} بر شما فرستاده است.

کلیات شمس مولوی: 672 ق / 1273 م {9}

ص 136: اگر ترکست و **تاجیک** است، بدو این بنده نزدیک است
چو جان با تن، و لیکن تن نبیند هیچ مرجان را

ص 145:

یک حمله و یک حمله، کآمد شب و تاریکی

چستی کن و ترکی کن، نی نرمی و **تاجیکی**

ص 278:

ترک و **تاجیک** و عرب گر عاشقند هم ره اند از روی معنی درصواب

کلیات سعدی شیرازی: 690- 695 ق / 1291 – 1296 م {9}

ص 136:

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم زهر جنس در نفس پاکش علوم

ص 144:

روی تاجیکانه ات بنمای تا داغ حبش آسمان، برچهره ترکان یغمایی کشد

ص 277:

زدریای عمان برآمد کسی سفرکرده هامون و دریا بسی
عرب دیده و ترک و تاجیک و روم زهرجنس درنفس پاکش علوم
شاید که به پادشه بگویند ترک تو بریخت خون تاجیک
نگارترک و تاجکم کند صد خانه ویرانه به آن چشمان تاجیکانه و مژگان ترکانه

تاریخ شاهی: 690 ق / 1291 م {9}

ص 148: جمله مردم این خطه از غریب و بومی و ترک و تازیک انکار می نمودند..

تاریخ و صاف ادیب عبدالله: 712 ق / 1312 م {9}

ص 136: عفو او که مستقیل عثرات بندگان بود، مستقیل جرایم دور و نزدیک و ترک و تاجیک می گشت.

ص 152: هرچند در مقاله بلوکات توفیرات بی حد بود... اما اسراف و اخراجات محصلان نازک و استسلاف اموال با ریح مفرط از تازیک و ترک جهت خزانه بزرگ و... توقعات بی حد به اضعاف روی می نمود.

سمط العلی ناصرالدین منشی: 715 – 720 ق / 1315 – 1320 م {9}

ص 148: از ملوک و امرا تازیک تاج الدین ملک یعقوب را به مزید قرب امتیاز داد.

جامع التواریخ فضل الله همدانی (تاریخ سامانیان و...): 718 ق / 1318 م {28}

ص 5: این تاریخ مختصری است مشتمل بر شرح حال (و) مقامات سلطان محمود ابن سبکتگین بن سرنک بن اغم یاوغوی، و برخی از احوال آل سامان که خویشان

ایشان بودند، و نبذی از احوال آل بویه، و از اخبار و آثار ملوک طوایف و امرای اطراف را متضمن است که به تبعیت لازم می آید، به عبارتی که به ادراک و افهام قریب بود، و تُرک و تازیک آن را بدانند، و از تکلف و تصلف دور باشیم، و از حکایتی که از اسلوب کتاب بعید بود تجنب نماییم.

ص 7: طغرل به شهر مرو مدت بیست سال پادشاهی کرد، و بعد از وفات او برادرش توقاق به جای او بنشست، و هفت سال او نیز پادشاهی کرد، و معاصر صحابه بود، ... چون وفات یافت دوقور یاوقوی را به پادشاهی برداشتند؛ او دوازده سال تمام پادشاهی کرد. بعد از حادثه او سامان یاوقوی یعنی اصیل زاده را به پادشاهی برداشتند به ولایت ماورالنهر؛ و او آن است که تازیکان او را سامان خدا گفتند که پدر جمله سامانیان است؛ بعد از او اغم یاوقوی را پادشاهی دادند؛ بعد از او کوکم یاوقوی پادشاه شد، و او هنوز طفل بود و مراهق نشده، امرا تدبیر مُلک می کردند و تمشیت احکام می دادند؛ ناگاه دشمنی قراشیت نام از اطراف مُلک لشکر کشید و ترکتازی سخت کرد و جنگی صعب، چنانکه لشکر کوکم یاوقوی بیچاره و مضطر شدند و هزیمت کرده، خصمان خانه او را غارت کردند، و برادر طفل او را برسبیل اسیری ببرند، و به اولجای گرفتن مشغول شدند.

نزاری قهستانی: 720 ق / 1320 م {9}

ص 148:

ای آفت جان ترک و تازیک بی خواب و خور از تو دور و نزدیک

تاریخنامه هرات سیفی هروی: 721 ق / 1321 م {29}

ص 87 - 91: بعد از آنکه پادشاه چنگیزخان از آب آمویه بگذشت و سی و هفت روز متعاقب با خلق شهر بلخ حرب کرد و بسیاری از کمات بارگاه درگاه و ابطال رجال سپاه او به قتل پیوست، بلخ را فتح کرد و کل خلق آنجا را به قتل رسانید؛ به علت آنکه تومکای پسر جغتای در بامیان به قتل رسید و پادشاه چنگیزخان نیز در بامیان رنجور شد تمام مردم بامیان را بکشت و حصون بنده و مرجق و قاریاب را خراب کرد.

چون دل از کار آن دیار فارغ گردانید و مخالفان و منازعان ملک خود را به زیر تیغ آورد ... هر پسری را به سر حدی نامزد کرد و هر زمینی را به نوئینی داد و هر دیاری را به شهر یاری سپرد، تولی خان را پیش خواند و گفت ای فرزند دلبنده، ترا با هشتاد هزار سوار جرار نامدار به خراسان می فرستم تا بلاد و دیار مسلمانان را بگیری و قلاع و بقاع خراسان را بگشائی و به زخم تیغ آتشبار آبدار، در آن دیار از دیار آثار نگذاری

ز جیحون تا باصفاهان بریزی خون بد خواهان
ببندی با هوی شاهان به روز رزم و کین توزی

و زنهار که بیدار و هشیار باشی و بر **تاژیکان** اعتماد نکنی، خاصه بر خراسانیان که در اقالیم جهان به دلیری و کین خواستن و شب روی و کمین ساختن بر سر آمده اند. و از عهد مهد کیومرث که اولین پادشاه عالم و نخستین فرمانفرمای بنی آدم است تا این دم در هیچ طرفی از اطراف ربع مسکون آن فتنه و شبخون نبوده است که در خراسان مسلم شدن آن دیار به قتل صغار و کبار و قلع قلعه و حصار است ... چون آن شهر فتح شود از بچه گهواره تا پیر صد ساله را به قتل رسانید، ... در اواسط ربیع الاول سنه 618 از حدود طالقان لشکر به طرف مرو برد.

ص 102: چون شاهزاده تولی خان شهر نیشابور را خراب کرد و به خون تغار جار خون چندین هزار مومن و مومنه را بریخت، لشکر به طرف هرات کشید. چون به حدود بادغیس رسید، پیش او عرضه داشتند که در این نواحی موضعی است که آن را "کو" و "کورینان" خوانند. حصاری دارد در غایت حصانت و استواری و نهایت تندی و بلندی و بی **تاژیک** سه هزار مرد از پیادگان لشکر جمال الدین شورجه - که از لشکر سلطان جلال الدین است - در آن حصار ساکن شده اند و آنچه مایحتاج حصارداری باشد به مرور ایام و کرور اعوام جمع کرده و جانب حزم و تیقظ را قبل الواقعة نگاه داشته و پشت حصار را چون شکم انار از اسلحه و مردان سپاهی آکنده.

ص 107: روز دیگر که خبر قتل ایلچیان به شاهزاده تولی خان رسید، در غضب فرو رفت و فرمان داد که لشکر یکسر از جوانب شهر حمله آرند و هر **تاژیک** هروی که در دست ایشان گرفتار گردد، زنده نگذارند.

ص 111: ... مردم بلده هرات بواسطه صفای عقیدت و خجستگی نیت ملک و شحنه فارغ البال و آسوده حال به زراعت و عمارت ولایت قیام نمودند و بعد از چند گاه اسلحه و ساز نبرد بی حساب راست و گفتند که "ما آلت و عدت روز جنگ در جنگ می آریم تا اگر وقتی رایات همایون چنگیزخانی به طرفی در اهتزاز آید و شاهباز میمون بال عزم حزم خسروانی به جائی برواز کند و از **تاجیک** جریگ طلبد، ما بندگان ازین سرحد با مردم بی عد و کثرت اهبت بر معاونان دیگر ولایت سبقت گیریم و جانهای خود را که بخشیده شاهزاده جهان تولی خان است، در روز حرب و ضرب بذل کنیم".

ص 131 - 137: چون شهورسنه 634 در آمد... خطه هرات اندک عمارتی پذیرفت ... از ابنای چنگیزخان هیچ کدام چنان مسلمان دوست نبود که پادشاه اکتای

که او را قآن بزرگ می خوانند و هیچ یک مسلمانان را چنان دشمن نداشتی که جغتای. و دشمنی او در حق اهل اسلام تا غایتی بود که هرکس که خبر بدو بردی که امروز فلان مسلمانان را به جهت گناهی به قتل رساندند، یک بالش زر بدو بخشیدی. چون پادشاهی بر اکتای مقررگشت، ابواب معدلت و تربیت برخلاق بگشاد... فرمان فرمود که در هیچ بلد از بلاد ترکستان و در هیچ خطه از خطت خراسان مسلمانان را از عمارت مساجد ومدارس ورباطات و ابنیه خیرمنع نکنند...

شاهزاده جغتای از این معنی بغایت در رنج شد. مقربان درگاه خود را طلب داشت و گفت "بدانید که برادرم اکتای مسلمانان را دوست میدارد... اکنون چه مصلحت می بینید و تدبیر این کار چیست؟" امرای لشکر و وجوه سپاه او یکسر زمین خدمت به لب عزت مقبل داده... عرضه داشتند که "مصلحت در آن است که برادر را در خلوت نصیحت کنی، باشد که سخن تو بشنود و ترک محبت **تاژیکان** گیرد".

شاهزاده جغتای نماز شامی پیش پادشاه اکتای آمد و از سر خشم تمام و غلظت هر چه عظیم تر روی به سوی اکتای کرد و گفت "ای برادر، این چه محبت است که با **تاژیکان** پیش گرفته ای و خلاف مواظ و مذاهب پدر بزرگ کرده ای؟ سخن من بنده بشنو و **تاژیکان** را سرکوفته دار و در اظهار و اشتها رونق دین ایشان مکوش".

پادشاه اکتای در جواب هیچ نگفت و بدان تندی و خشونت شاهزاده جغتای متغیر نشد. شاهزاده جغتای برنجید و از پیش برادر بیرون آمد و...

چند ماه در قهر و غصه روزگار گذراند. تا روزی پیری را که چند سال در خدمت چنگیزخان به سر برده بود، طلب داشت و در خلوت او را گفت که "ای پیر عزیز و ای یادگار پدر بزرگوار، مبلغ پنج هزار دینار به تو میدهم، بدین شرط که فردا پیش برادرم اکتای روی و بگوئی که دوش پادشاه چنگیزخان را در خواب دیدم. مرا گفت که پسر اکتای را بگوی که **تاژیکان** باز بدی می اندیشند و در خاطر دارند که خروج کنند و ملک از تو بستانند. می باید که به اطراف و اکناف جهان لشکر فرستی تا بار دیگر **تاژیکان** را به قتل رسانند و مساجد و مدارس و رباطات و قنطرات ایشان را خراب گردانند تا پادشاهی درخاندان فرزندان تو بماند، و الا زود باشد که **تاژیکان** غوغا کنند و ملک از دست تو بیرون رود". پیرگفت "فرمان برم و این کار را چنان بپردازم که دلخواه دوستان و جانکاه دشمنان پادشاهزاده عالم باشد".

پیر پیش پادشاه اکتای آمد. اکتای او را به اعزاز هرچه تمام تر بنواخت و بر دست راست شاهزادگان بنشانند و گفت "ای یادگار پدر بزرگ ما، به چه حاجت قدم رنجه کرده ای؟" پیر نخست پادشاه اکتای را بستود و از داد و عدل و بذل و کرم او

بسیاری بر زبان راند و ... بعد از آن عرضه داشت که "حکم یرلیغ پادشاه جهانگیر چنگیزخان آورده ام. اگر اجازت باشد به سمع اشرف پادشاه جهان رسانم". اکتای درحال از تخت فرود آمد و پیر را گفت "برتخت برآی و حکم یرلیغ برسان". پیر مزور مدبر بر تخت برآمد. اول پادشاه چنگیزخان را بستود. بعد از آن گفت "ای شاهزاده جهان، اکتای خان بدان که ... پادشاه چنگیزخان را در وقعه دیدم، مرا گفت: سلام من به اکتای رسان و بگوی که درممالک تو **تاژیک** بسیار شد. می باید که بفرمائی تا عساکری که در فرمان تواند یک بار دیگر درجهان کشش کنند و دانشمندان و علویان و ارباب دین محمدی را به کل به قتل رسانند که ملک بر تو و بر فرزندان تو قرارگیرد و از خاندان و دودمان تو نقل نکند".

پادشاه اکتای از وفور کمال کیاست دانست که آن پیر دروغ می گوید و جغتای این نیرنگ برانگیخته. پیر را گفت "فرمانبرم و هرچه پدربزرگوار من فرموده باشد بر آن موجب به تقدیم رسانم. اکنون ای پیر عزیز، روز پنج مهمان باش تا شاهزادگان و امرای جیوش جمع شوند. بعد از آن به کار قتل و قتل **تاژیکان** پردازم". پیر را در جوار تختگاه خود وثاقی تعیین فرمود.

چون از اطراف و اکناف ممالک پادشاه اکتای شاهزادگان و نوئینان سپاه و ملوک بلاد جمع گشتند، پادشاه اکتای پیر را طلب داشت و گفت "حکم یرلیغ پدر بزرگ من به استماع حضار و نظار برسان". پیر بر نهج اول بر تخت اکتای برآمد و همان سخن که پیش گفته بود بگفت. پادشاهزادگان و امرا و وزرا و وجوه سپاه و رووس درگاه به یک بار سجود کردند و گفتند که "همچنان که حکم اعلی پادشاه چنگیزخان دروقت حیات برسرما بندگان نافذ بوده است، هنگام ممات نیز نافذ است". پادشاه اکتای روی به سوی شاهزادگان و اعیان عساکر کرد و گفت "این پیر حکم یرلیغ پدر بزرگ من رسانید. چه مصلحت می بینید؟" شاهزادگان و امرای سپاه زبان به ثنا و مدح او بگشودند و گفتند: ... هرچه پادشاه جهان و شاهنشاه زمان فرمایند بندگان برآن موجب بروند. پادشاه اکتای گفت "این پیر می گوید که من چنین خوابی دیده ام. درحضور شما با او گفت و شنودی بکنم. اگر این خواب او راست بود، برموجب حکم یرلیغ پدربزرگ خود بروم، و الا که دروغ باشد، این پیر طماع کذاب را مالشی بدهم، چنانک عبرت جهانیان بود".

... بعد از آن پادشاه اکتای روی به جانب پیرآورد و گفت "ای پیر عزیز، تو مغولی می دانی یا ترکی، یا هردو؟" پیر گفت "ای پادشاه جهان، من ترکی می دانم، نه مغولی".

پادشاه اکتای از امرا پرسید که "پدر بزرگ من زبان مغولی می دانست و ترکی نه". بعد از آن پیر را گفت که "چون پدر من مغولی می دانست و ترکی نه، و تو ترکی می دانی و مغولی نه، پس به کدام زبان با پدر بزرگ من سخن گفتی و چه

دانستی که او چه گفت و چه فرمود؟" پیر در جواب هیچ نگفت و از خجالت سر در پیش افکند. پادشاه اکتای و شاهزادگان و تمامت امرای لشکر و ملوک اقالیم را معلوم گشت که پیر دروغ میگوید. پادشاه اکتای حکم کرد که "این پیر پر تزویر بی عقل خراس را به قتل رسانید تا هیچ آفریده منبعد از پیر و جوان در حضرت سلاطین و ملوک روزگار دروغ نگوید".

شاهزاده جغتای از برادر درخواست کرد و گفت که "این پیر را که یادگار پدر بزرگ ماست و سالها در خدمت او به سر برده، به من بخش و از سرگناه او درگذر. قلم عفو بر جریده خطای او کش". پادشاه اکتای پیر را به برادر بخشید. و این حکایت میان خلق تاریخی شد.

ص 137 – 138: ... پادشاه چنگیزخان در عهد دولت خود حکم کرده بود که اگر کسی برهنه در آب رود او را به قتل رسانند. روزی جغتای و اکتای به اسم شکار سوار شده بودند. چون به دیهی رسیدند، پادشاه اکتای شخصی را دید که برهنه در آب رفته بود و سر می شست. یکی را از وزرا پیش خواند و گفت "به زودی نزد آن **تازیک** رو که در حوض آب است و یک بالش زر بدو بده تا در آب اندازد. و او را بگوی که چون از تو پرسند که چرا برهنه در آب رفته ای؟ بگو که یک بالش زر در آب انداخته ام، بدان واسطه در آب رفته ام".

در اثنای این حالت نظر جغتای بر آن شخص افتاد. گفت "بروید و آن **تازیک** را که برهنه در آب رفته است بیارید تا به قتل رسانم که دل من از غصه **تازیگان** خون شد". آن شخص را در حال همچنان پیش شاهزاده جغتای آوردند. بانگ بر وی زد و گفت "ای **تازیک** بی عقل! تو به کدام دلیری برهنه در آب رفته ای و از حکم پیرلیغ پدر بزرگ من تمرد نموده ای؟" آن شخص گفت که "ای شاهزاده عالم، یک بالش زر از آستین من در آب افتاده است. بدن سبب در آب رفته ام". شاهزاده جغتای گفت "دروغ میگویی". خود به نفسه با سوار چند برکنار حوض آمد و دو تن را از نزدیکیان درگاه خود گفت "برهنه شوید و در حوض آب روید و بالش زر این **تازیک** را بطلبید". بعد از ساعتی آن دو تن بالش زر را از آب برآوردند. شاهزاده جغتای از آن حالت منفعل شد؛ چه، میخواست که آن شخص را به قتل رساند. بعد از ساعتی آن شخص را بگذاشت و متردد خاطر و مقبوض پیش برادر رفت.

ص 138 – 142: این پادشاه که صفت و عدل و تربیت او درباب اهل اسلام شنودی، در این سال مذکور به هر دیاری که از معموری آثاری نداشت ... امیری و سروری بفرستاد تا آن بلاد خراب را به حال عمارت باز آورند و آن دیار ویران را آباد گردانند. چون به تعیین کار عمارت شهر هرات رسید، شاهزادگان جهان و امرای تومان و اعظم سپاه و اکابر درگاه را گفت که " ... میخواهم که طایفه ای بفرستم تا شهر هرات را به حال آبادانی باز آرند، چه مصلحت می بینید؟" امرای

عظام و وزیرای کرام چون بر مرام و مطلب پادشاه واقف شدند، ... گفتند که "ای شهریار ... به واسطه آنک بنایش محکم است و بارویش مشید و بروجش بلند و شرفش رفیع خاکریزش تند و خندقش ژرف و مدخلش منیع و مخرجش صعب، سکان او کسی را تمکین نمی کنند و احکام حکام نمی شنوند و از خاتمت امور نمی اندیشند و هر روز دم خلاف می زنند و هرفته دعوی مصاف می کنند ... کار می باید بست و ترک عمارت شهر هرات کرد تا نباید که به علت جمعیت خلق آن شهر فتنه ای و ضرری حادث گردد که سالهای بیکران با لشکرهای کران قلع مواد آن فتنه و دفع آن مضرت دست ندهد".

قومی دیگر از امرا و وزرا که مشیران عدل و از نواب و حجاب که سفیران عقل بودند، گفتند که "پادشاه عادل بخشنده و شاهنشاه باذل بخشاینده ... **تازیک** را چه زهره و یارا و توانایی آن بود که در عهد دولت و عصر عظمت چون تو پادشاهی که دم از تخلف و تصلف زند و دعوی اقدام و انتقام کند؟ هنوز صفحات محیای عنبرا از خون **تازیکان** گلگون است و رماح خطی خسروانی و سیوف هندی چنگیزخانی مخضوب لعل فام ... مصلحت در آن است که جماعتی بروند و در شهر هرات متوطن شوند و در عمارت و زراعت آن ولایت طاقت و استطاعت مبذول دارند تا به اندک روزگاری هرات آبادان گردد، و چون عساکر فیروز جنگ پادشاه چنگیزخان ... دربادغیس ... درآیند، ورود و صدور ایشان به هرات نزدیک بود...

پادشاه اکتای را که این تدبیر موافق ضمیر آمد، فرمود که "از رعایا و اساری آن ولایت کدام طایفه را نامزد گردانیم؟" امرا عرضه داشتند که از جامه بافان هرات هزار خانه وار مردم در بیش بالغ ساکن اند. ایشان را بفرستیم. امیر عزالدین مقدم هروی را که در کفایت و ریاست مهارت تمام داشت ... او را تعیین کنیم و امارت ولایت هرات بدو مفوض گردانیم.

ص 150 – 158: چون شهور سنه 636 در آمد ... پادشاه قآن خرلغ (را) که نسبت به بیغور داشت و او را کوچها پسندیده داده بود و خدمت های شایسته کرده، نامزد کرد تا با امیر محمد عزالدین مقدم هروی به هرات رود و شحنة آن حدود باشد. خرلغ زانو زد و گفت "پادشاه جهانگیر عالم بخش ... عهده این امر، نازکی عظیم دارد و تقبل این مهم، مشکلی تمام. در اعظم امور و اعالی مهمات با صواب و صدور هرات تنها گفت و شنود نتوانم کرد؛ چه، **تازیک** بس مهندس و گیس است و در مشکلات کارها و معضلات رای ها کشف و حلال هرچه تمام تر، خاصه **تازیکان** هروی که در حزم و عزم تحسن و تنبه بلیغ دارند و در روز بزم و رزم اقدام و انعام تمام.

اگر حکم یرلیغ بزرگ پادشاه جهاندار زربخش شود سوکو را برادر من است و در علم بتکجی مرد جلد محاسب، با خود به هرات برم تا بنده شحنة باشد و سوکو

بتکجی و امیرمحمد والی. رای انور و مصلحت دید پادشاه عالم، حاکم است". قآن فرمان فرمود که "سوکو نیز با خرلغ و امیرمحمد هروی به هرات رود و هر سه به اتفاق یکدیگر شهر هرات را به حال آبادانی باز آرند ..."

چون شهورسنه 637 در آمد، در این سال به حکم پادشاه عادل قآن، خرلغ و سوکو و امیرمحمد عزالدین مقدم از ترکستان متوجه هرات شدند. چون به قصبه اوبه رسیدند، شرف الدین خطیب و اصیل معدل و اعیان و اکابر شهر به استقبال تمام پیش خرلغ آمدند. خرلغ به هشاشست هرچه بیشتر شرف الدین خطیب و عیاران هرات را درکنار گرفت و چون آثار رجولیت و شوکت عیاران را مشاهده کرد، متفکر شد و با خود گفت که "با این طایفه جز به مدارا صحبت داشتن از مصلحت بعید می نماید. مبدا که این قوم بی باک خونین از من متنفر گردند، خاتمت آن از شر و فتن خالی نبود".

... خرلغ نیز به سوی عیاران التفاتی نکردی و احیانا شرف الدین خطیب را گفتی "تو مرد دانشمند و فقیه باشی، چرا در کار حکومت ولایت مدخل می سازی و برخلاف ائیمه و مقتدایان دین محمدی، علیه السلام، زندگی می کنی. می باید که تو ملازم مسجد و محراب و درس و کتاب باشی، نه مایل امارت و ریاست". و از عیاران کسی را که با سلاح نبرد دیدی بانگ بر وی زدی و گفتی "ای تازیک یاغی، کجا دیده ای که مستعد حرب شده ای؟ امروز روز بیل و میتین است نه هنگام تیغ و زوبین". و امیرمحمد، خرلغ را بر موجب "الدین النصیحه" پند دادی و گفتی "ای امیر، با این عیاران به تندی زندگانی مکن. این طایفه را به تدریج و تانی صید خود گردان، چندان که در این ولایت جمعیتی پیدا شود و مکنت و حکومت تو استیلا گیرد. بعد از آن به زجرو تعمق ایشان را خدمت فرمای".

چون از این حالت پنج ماه بگذشت، عیاران به وثاق شرف الدین خطیب آمدند و گفتند که "خرلغ ما را جفا و ناسزا می گوید و دزد و خونی می خواند و پسرش جریکه متعلقان و مزدوران ما را می رنجاند ... ما را در این کار اندیشه باید کرد". بعضی از عیاران گفتند که "هیچ تدبیر بهتر و باصواب تر از آن نیست که خرلغ را به قتل آوریم و خواتین و ابنا و غلمان و اتراک او را ... با چندین اموال و اجناس بگیریم و به زودی از هرات برویم ... طایفه دیگر گفتند که "صواب آنست که از هرات برویم" شرف الدین خطیب گفت که "این هر دو اندیشه موجب جلای وطن و ظهور رفتن است و باعث شر و فساد...

اولی آنست که ... اندیشه های را که نتایج آن خذلان و خسران بود از خواطر نفی گردانیم ...". عیاران بر شرف الدین خطیب آفرین خواندند ... شرف الدین خطیب روز دیگر به وثاق امیرمحمد عزالدین مقدم آمد و از هر جا حکایتی تقریر کرد و سرگذشتی فرو خواند. در اثنای آن گفت که "جریکه مردم ما را زحمت میدهد و ...

دریرلیغ بادشاه قآن ترا امیر و اورا نوکر فرموده اند، چرا او را نصیحت نمی کنی. اگر براین نوع زندگانی خواهد رعایا متفرق خواهند شد ..."

روز دیگر امیر محمد پیش خرلغ رفت و آنچه از شرف الدین خطیب شنوده بود به سمغ خرلغ رساند و در تربیت عیاران و رعایت جانب ایشان او را حریص گرداند و گفت "ای امیر، این عیاران و نامداران هروی را که هریک در بسالت و رزم رستمی اند و در درایت و عزم افلاطونی، عزیز دار که تا تو را روزی به کار آیند. خاصه در این شهر". خرلغ از آن سخنان خایف گشت و گفت "چنان کنم که نوکر مصلحت می بیند" ... بعد از آن چون عیاران به سلام او آمدندی، ایشان را بنواختی و مآرب و ملتسمات هریک را به اجابت و اسعاف مقرون گرداندی ...

ص 169: روی به امرای لشکر کرد و گفت "بنگرید که **تازیکی** با ما چه نوع زندگانی می کند!" ...

ص 193 - 194: چون شهر سنه 644 درآمد، درین سال ملک شمس الدین و سالی نویین به هندوستان رفتند ... روز دیگر به اتفاق یکدیگر با دل پرنفاق پیش سالی نویین آمدند و گفتند که ملک شمس الدین کُرت با **تازیکان** این ولایت یکی است و اگر از دارالملک دهلی لشکری به حرب ما خواهد آمد با ما یاعی خواهد شد و آن لشکر را مددکار خواهد بود ...

ص 225 - 227: چون شهر سنه 649 درآمد، درین سال ملک اسلام شمس الحق والدین، اباجی بن قنقوردای نویین را چوب زد ... اباجی ... با دوسوار از بالای پشته فرود آمد و بی هیچ رعب و دهشت در میان خیمه ها راند و همچنان سواره از مقام توقف استجازات درگذشت و به آواز بلند بانگ بر علمداران و نوبتیان ملک زد و گفت "ای **تازیکان** ...

ملک شمس الدین بفرمود تا اباجی را فروکشیدند و هژده چوب به رسم مغول بزدند ... چون اباجی پیش پدر آمد، به هایهای بگریست و کلاه بر زمین زد و فریاد برآورد که "ای پدر، ملک شمس الدین کُرت با من چنین و چنین کرد و مرا در میان چندین هزار **تازیک** برهنه چوب زد و هر چند گفتم که من پسر فلانم، نشنود".

ص 699: روز دیگر مغولی جله نام را پیش شاهزاده یسور و بکتوت فرستاد که "شهر هرات را بتاختیم و از شهر مرد بسیار از پیاده و سوار بیرون آمد و چند حمله میان ما و ایشان واقع شد. چون **تازیک** بسیار بود و خلق از روستاقت به شهر درآمده بودند، پیشتر نرفتیم. اگر پادشاه جهانگیر از امرای بهادر یکی را با پنج هزار سوار به مدد من نامزد فرماید تا به جمعیت تمام شهر را محاصره کنیم، به صواب و نجح نزدیکتر باشد."

ص 705 - 706: مبارکشاه بوجای چون جلادت و اقدام آن مرد پنج هروی را مشاهده کرد تیغ برکشید و بانگ بر سپاه خود زد و گفت "شرم نمی دارید که هفصد مرد نامدارید، **تازیکی** (ی) پنج را به قتل نمی توانید رسانید؟! پیش روید و آن پیادگان با سِلِ پُردل را گرفته پیش من آرید." سپاه او به یکبار چون عفاریت و شیاطین حمله آوردند و با سیوف مسلوله برسر آن پنج دلیر هروی راند(ند). سه تن بسلامت رفتند و دو دیگر یکی چون پهلوان محمد شیخ علی که در رزم رستمی بود و دیگر چون مسافر شکیبائی که در دلیری بیژنی، به قتل رسیدند. و آهنگ آن کردند که سر از تن پهلوان محمد شیخ علی جدا کنند، که لشکر منصور ملک اسلام غیاث الحق والدین چون اژدهای دمان و کوه کران پیش آمدن و به زخم تیرجهان روشن را بر چشم آن ملاعین چون شب تیره گرداند(ند) و چند تن را از اکابر و وجوه بکتوت به قتل آورد(ند) و ایشان را از آن مقام پس نشانند(ند) ...

ص 727: گفتند "که اینک ملک اسلام غیاث الحق والدین با لشکری حساب از مغول و **تازیکی** دریک فرسنگی شهر معسکر ساخته است و رایات همایون بر افراخته." چون ملک ینالتکین آن خبر بشنود متحزن و متعجم شد و آثار رعب و جبن بر قالب قلب او کارکرد ...

ص 770: و نایب دیوان مظالم را فرماید تا در شنودن سخن متظلمان بیدار باشد و روشن کردن ظلمها بواجب تمام به جای آرد و انصاف مظلوم از ظالم بستاند و به وقت بار هرکس را از امرا و اصناف حشم از ترک و **تازیکی** بر اندازه منصب و درجه مقام قیام و قعود معین گرداند تا به نص قرآن مجید که "و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات" کار کرده باشد.

توضیحات این کتاب:

ص 89: **تازیکی**: بی گمان واژه **تازیکی** (= **تاجیکی**) که پس از اسلام و در دو سده نخست پیدایی فارسی دری از زبان ترکی بدان راه یافته جز از واژه تازیگ فارسی میانه به معنای عرب است که در فارسی دری "تازی" شده است. بنا به تصریح شادروان مجتبی مینوی لفظ **تازیکی** به معنی **تاجیکی** مدت ها قبل از مغول، یعنی از دوره غزنویان از جانب ترک ها بر **ایرانی** ها اطلاق شده است --- حاشیه بر یادداشتهای قزوینی، ج 2، ص 7 و 8. فتوای مرحوم مینوی را کلام ابوالفضل بیهقی تائید می کند آنجا که از زبان سلجوقیان می نویسد "ما مردمان نو و غریبیم، رسم **تازیکان** ندانیم".

امیر خسرو دهلوی: 725 ق / 1325 م {9}

ص 270: **تاجیک** گردن کش و لشکر شکن بیشتری نیزه ور و تیغ زن

طوطی نامه عماد بن محمد: 730 ق / 1330 م {9}

ص 148: چندین هزار خلیق از ترک و حبشی و **تازیک** و چینی و خنتی و رومی و زنگی... احرام درگاه... می گیرند.

مجمع الانساب شبانکاره ای: 733 – 743 ق / 1332 – 1342 م {9}

ص 137: حیدر قصاب را با لشکری از مغول و **تاجیک** آنجا گذاشتند.

نزهت القلوب حمدالله مستوفی قزوینی: 740 ق / 1339 م {30}

ص 128: طسوج قصبه ای است بر دو مرحله ای تبریز به جانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است... سکانش از ترک و **تاجیک** ممزوجند.

دستورالافاضل حاجب خیرات دهلوی: 743 ق / 1342 م {9}

ص 137: لغات تازی و ترکی و مغولی... و زبان مغان و سریانی و فلاسفه **تاجیک** و عبرانی و زبان رازیان و جاریان و ولایت ماورالنهر و اصطلاح شعرای هر شهر بیرون آورده و ترتیب تهجی داده...

تاریخ رویان اولیاءالله: 746 – 765 ق / 1345 – 1363 م {9}

ص 137: ملک اردشیر به مقام تغییر حشم جمع کرد با چهارده هزار ترک و **تاجیک** و یایی روی به رویان نهاد.

دستورالکاتب محمد بن هندوشاه: 767 ق / 1365 م {9}

ص 137: از لشکریان و اقوام مغول و **تاجیک** و لور و اکراد و اتراک و اعراب و خلجان...

ص 148: دور و نزدیک و ترک و **تازیک** سر بر خط و مطاوعت و موافقت نهادند.

دیوان حافظ شیرازی: 792 ق / 1390 م {9}

ص 137: ای بسته کمر ز دور و نزدیک بر خون تمام ترک و تاجیک

مسامرت الاخبار آفسرایبی: قرن 8 ق {9}

ص 137: با هزاره ای از لشکر مغول و مثل آن از تاجیک و بر سر اولاد قرامان بدان ولایت رفت.

ظفرنامه نظام الدین شامی: 804 ق / 1401 م {9}

ص 137: از اطراف ممالک توران و ایران، از ترک و تاجیک و عرب اشراف طوایف از سادات و علما و مشایخ و قضات... جمع بودند.

سفرنامه کلاویخو: 805 - 808 ق / 1402 - 1405 م {9}

ص 164: ... چون به شهر "اندخود" واقع در پنجاه کیلومتری جیحون در ایالت بلخ قدیم وارد شدیم، به مرز ایران (خراسان بزرگ) درآمدیم زیرا به کشور تاجیک رسیده بودیم که زبان مردم شان با زبان فارسی معمولی تفاوت دارد. گویا اینکه بسیاری از لغات که بر سر زبانهاست، عین زبان فارسی است...

منتخب التواریخ معینی نطنزی: 816 - 817 ق / 1413 - 1411 م {9}

ص 138: سواران از تهور تاجیک و مردانگی پیادگان رجاله متعجب مانده، از سهم تیر دلدوز و سنگ آتش افروز عنان تافتند.

ص 148: چون تازیک را در مجلس خاص او اختیار تمام بود، امرا مغول به تنگ آمدند.

فرائد غیائی: نیمه اول قرن نهم ق {9}

ص 138: از دور و نزدیک پیش ترک و تاجیک آثار آن به ظهور پیوندد.

ص 149: دور و نزدیک و ترک و تازیک سر بر خط فرمان آن سایه یزدان نهاده اند.

جامع مفیدی شاه نعمت الله ولی: 827 - 834 ق / 1424 - 1430 م {9}

ص 137: ترک و تاجیک را به همدیگر خصمی و گیرودار می بینم

زبدت التواریخ حافظ ابرو: 830 ق / 1427 م {31}

ص 120 ج 1: اکابر و اشراف خراسان طوعا او کرها امتثال امیرمسعود را انقیاد نمودند، دور و نزدیک و ترک و تاجیک از جماعت سربرداریه حساب دیگر بر گرفتند کار سربداران بالا گرفت و ایشان را در و درگاه و پایه و دستگاه پیدا شد تا به حدی که امیر وجیه الدین مسعود و جناب شیخ حسن جوری را داعیه تسخیر هرات درضمیر منیر و خاطر خطیر جای گرفت ...

ص 139 ج 1: چون احوال امیروجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور به غلبه و قوت و جمعیت سپاه و کثرت اجناد و توفیر اسلحه و اتفاق قوم انتظام یافت داعیه تسخیر تمامت خراسان متمکن گشت خواستند که هرات را مسخر گردانند. لشکری باران مدد و سپاهی طوفان عدد که از شکوه ایشان ولوله در بحر و زلزله درکوه افکنده شود جمع گردانیده با قرب ده هزار مرد شمشیرزن متوجه جانب هرات شد و ملک معزالدین حسین از آن حال آگاه گشته به استجماع اجناد و تهیه اسباب حرب و عناد اهتمام تمام نموده لشکری خونخوار چون تلاطم بحر زخار از غور و خیپسار و بلوچ و خلج و نکودری و سنجری از دور و نزدیک و ترک و تازیک جمع آورد به کثرت و غلبه ئی که از ادحام ایشان در فضای هوا مرغ را مجال پرواز نماند ...

ص 211 ج 1: از وضع و شریف و غریب و مقیم و بزرگ و کوچک و خاص و عام و ترک و تازیک هیچ کس را در بلادی که تعلق بدیشان داشت غبار شکایت ازگردش روزگار در دل نماند ...

ص 228 ج 1: و در آن ایام اصحاب خراسان پیش امیرقزاغن، خبث ملک معزالدین حسین می کردند بتخصیص مشایخ جام که با ملک قرابتی داشتند و امرای ارلات و اپاردی که از ایشان بسیاری به قتل آورده بود گفتند او از نژاد کیست که دعوی سلطنت می کند. امیرقزاغن فرمود که چه راه تازیک باشد که او دعوی پادشاهی کند و از فرمان ما سرکشد. باد نخوت و غرور از دماغ پرپندار او به تیغ آبدار بیرون بریم و به آتش سم اسبان نامدار شهر و حصار او را با خاک یکسان سازیم.

ص 231 ج 1: روزدیگر امیرقزاغن و پادشاه بیان قولی و امیرستلمش و امیر الجایتو و دیگر امرا و نواب سوار شده در دامن گازرگاه بالای پشته بلند برآمدند و از آنجا لشکر ملک را احتیاط نموده امیرقزاغن فرمود که این تازیک شیوته جنگ

کردن نمی‌داند. این محل که او اختیار کرده است لشکر ما غالب خواهند آمد بدان دلیل که لشکر ما از سربالا فرود می‌آیند و ایشان که روی به ما می‌کنند ایشان را به سربالا می‌باید آمد. دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر روی ایشان می‌افتد مقابل خود را نیکو احتیاط نتواند و مردم ما را آفتاب از پس پشت خواهد بود. دیگر آنکه در هرات باد از جانب شمال می‌آید و در این محل ایشان روی به باد خواهند داشت چون گرد اسبان پیدا شود هیچ نخواهند دید که از مقابل ایشان تیرو تیغ چگونه می‌آید.

ص 252 ج 1: از خرد و بزرگ و ترک و **تازیک** هرکس را یافتند بکشتند، فرزندان و متعلقان طغاتی‌مورخان هرکه از این واقعه آگاه شد به ناچار گریخت و آنکه به دست افتاد می‌جان منم در همان جا به قتل آمد.

ص 316 ج 1: ... چون صفها در مقابل یکدیگر راست کردند خوف و رعبی بر دل سربداریه استیلا یافت و از طرف امیر ولی فریاد برآوردند که "تات قاشتی"، یعنی **تازیک** گریخت و سربداران منهزم شدند و لشکر امیر ولی ایشان را در پی کردند.

ص 544 ج 1: ... و جمعی که که در روز پیشین از گرسنگی شکایت می‌کردند در یک روز خداوند ناز و نعیم و غلام و کنیزک و اسب و استر و قشون و طبل و علم گشتند، چنانکه روز دیگر نماز دیگر بر در خانه هریک هزار سوار ملازم گشته و هریک را چند نایب ترک و **تاجیک** مقرر شد و در یک هفته چندان نعمت اندوختند که حد نداشت.

ص 702 ج 2: ... و امیر حاجی بیک هر روز یک بار و دوبار به جنگ بیرون می‌آمد و لشکر ترک و **تازیک** که با امیر آق بوقا بهادر آمده بودند جنگهای مردانه کردند ...

ص 780 ج 2: ... جمهور طوایف دور و نزدیک از ترکان **پارسی** و **تازیک** دل بر خراج گزاردن و باج سپردن نهاده به طوع و رغبت به وظیفه خدمتکاری و بردباری مشغول گشته ...

ص 828 ج 2: حضرت امیر صاحب قران به جهت تقویت لشکر اسلام محمد آزاد را با چند نفر از خانه زادان و صد مرد ترک و سیصد **تازیک** بفرستاد ...

ص 943 – 944 ج 2: ... ایشان بر دروازه دولتخانه نشسته در اهانت سوال بر خود گشاده هرکس که می‌گذشت از ترک و **تازیک** که از او چیزی می‌توانستند خواست می‌طلبیدند ...

ص 1012 ج 2: حضرت صاحب قرانی در این زمستان سنه 806 در قراباغ اران قشلاق فرمود و ... داد عشرت و کامرانی دادند و از اطراف ممالک ایران و توران از ترک و تازیک و عرب و عجم، اشراف طوایف از سادات و علما و مشایخ و قضات و ائمه و مفتیان و صواحب صدور و اعیان در آن مقام جمع بودند.

ص 57 ج 3: ... و طریقی که مایه بهبود و موجب حصول فایده و مقصود باشد، پیش گیرند، و الا اعدا مجال و قیحت یابند و عرصه اعتراض فسیح گردد و ترک و تازیک و دور و نزدیک زبان طعن دراز کنند و پشیمانی فایده ندهد، چه نزد ارباب بصیرت و اصحاب فضیلت پوشیده و مخفی نیست که شجره مخاصمت الا ثمره ندامت نیاورد و تخم مکاوحت جز ریع غرامت ندهد.

ص 254 ج 3: چند روز متعاقب اکابر و اشراف و صدور و اعیان و وضع و شریف ترک و تازیک به عیش و عشرت اشتغال نمودند و در رافت و رحمت بر خاص و عام گشاده گردانید.

ص 297 ج 3: ... و رغبتی که بر تربیت و تقویت اولیای حضرت نموده ایم، دور و نزدیک و ترک و تازیک دیده و شنیده از این امری واقع نگشته که موجب احتراز و اجتناب باشد.

ص 338 ج 3: ... در شهور سنه 618 {تخریب مرو} تا این سال {812} که بنیاد عمارت آن کردند، 194 سال گذشته بود. فرمان شد تا از اطراف و اکناف بلاد خراسان ترک و تازیک از دور و نزدیک روی بدین مهم آورند ...

ص 430 ج 3: امید می دارم که چاره این کار بسازم و دستبر خویش به دور و نزدیک و ترک و تازیک بنمایم ...

ص 443 ج 3: ... خواجه محمود خوارزمی را ریش تراشید، سرخاب و سفید آب مالیده و گرد اردو گردانیده چنانچه موجب عبرت (عالمیان از) ترک و تازیک و دور و نزدیک شد.

ص 501 ج 3: ... هریک از حکام نواحی را بر موافقت خود و مخالفت حضرت سلطنت شعاری تحریض و ترغیب نمود، بغی و عدوان و تمرد و طغیان خود، معلوم دور و نزدیک و ترک و تازیک گردانید ...

ص 516 ج 3: ... اگر به سخن صاحب غرضی متوهم شده است، دور و نزدیک و ترک و تازیک را معلوم و مقرر است ...

ص 631 ج4: ... امرای تومانات امیرحسن صوفی ترخان و امیرابراهیم بن امیر جهانشاه و امیرپادگار شاه و امیرعلیکا کوکلتاش و امیرحسین صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و امیرقناشیرین و امیرموسی و از عساکر ماورالنهر امیرعادل بیک و امیر اسکندر و امیرابابکر آق تیمور با تومانات و هزارجات و از لشکر **تازی** چریک خراسانات و سرداران و از ولایت سجستان شاه قطب الدین و شاه اسکندر نیالتکین با لشکرهای آن نواحی و از جانب فارس چریک شیراز و ابرقوه و یزد و اصفهان مقدار چهل هزار (مرد) سوار و پیاده متوجه کرمان گشته در اوایل سنه 819 بدان حوالی رسیدند و اهالی (آن) به نهب و غارت و انواع عقوبت مبتلا (شدند) و بلاد کرمان مجمع فتنه و بلا و مسکن رنج و عنا شد.

ص 648 ج4: به شکر این موهبت اکابر و اشراف، ضیع و شریف را به بذل صدقات و اقامت خیرات مبرات ممنون ساخت، خاص و عام خرد و بزرگ دور و نزدیک ترک و **تازی** را به وصول این نعمت کبری و موهبت عظمی فرح و سرور و مرح و حبور روی نمود.

ص 657 ج4: حضرت خلد ملکه او را مربی گشته چهره حال او که چون نیلوفر کبود بود، چون رخسار گل طری تازه و خندان شد، به جدی تمام درپی معاملات او رفته از زید و عمر و ترک و **تازی** و دور و نزدیک استفسار احوال و افعال و تفتیش معایب و مثالب و تصرف و خیانت او می کرد.

ص 673 ج4: ... هرکس که در خدمت این درگاه کیوان رتبت از ترک و **تازی** و خویش و بیگانه که چون پرگار به فرق سرنایستاده است ...

ص 715 ج4: در مجموع ممالک محروسه سوای ماورالنهر و ترکستان از اکابر و اشراف و سپاهیان نامبردار **تازی** مردم با استعداد پانزده هزار سوار و پیاده معین گردانیدند که در این سفر ملازم اردوی همایون باشند سوای لشکرهای مقرری.

ص 759 ج4: پوشیده نیست بر اهل عالم و اعقاب آدم که هرگاه میان دوخاندان بزرگ اتفاقی و ازدواجی که سبب مودت باشد، حاصل آید، خاص و عام، خرد و بزرگ، دور و نزدیک، ترک و **تازی**، را هر یک بقدر مراتبهم از آن سور فرح و سرور و مزح و حبور روی نماید.

ص 801 ج4: سبب استدامت اسباب سلطنت و جهانبانی و استزادت امداد عظمت و کامرانی شد. خاص و عام، خرد و بزرگ، دور و نزدیک، ترک و **تازی** را به وصول آن نعمت کبری و موهبت عظمی فرح و سرور روی نمود.

ص 904 ج 4: به ذبول آن گل بستان اقبال و افول آن کوكب آسمان جلال نه چندان غم و الم و اندوه به خاطر امرای عظام و خاص و عام و دور و نزدیک و ترک و تازیک متطرق شد که شرح وصف آن توان داد، سرشک خونین از صدف دیده روان گردانیدند و آه سوزناک از صمیم سینه برکشید.

جغرافیای حافظ ابرو: 833 ق / 1429 م {32}

ص 186 ج 3: خبر رسید که امرای اوغان و جرما و احشام سر تمرد و فتنه دارند و امیر محمد جرمایی مقدم ایشان است با گودرز در قلعه سیرجان متحصن شده و فتنه انگیزه. امیر اوکو صلاح چنان دید که پهلوان علی قورچی که در ایام سلطان احمد حاکم اوغان بود با لشکری از ترک و تازیک متوجه هزاره شوند و دفع فتنه نمایند.

ص 208 - ج 3: امرای تومانات، امیر حسن صوفی ترخان و امیر ابراهیم بن امیر جهانشاه و امیر یادگار شاه و امیر علیکای کولتاش و امیر فرمان شیخ و امیر فناشیرین و امیر موسی، و از عساکر ماورالنهر امیر عادل بیک و امیر اسکندر و امیر ابابکر آق تمور با تومانات و هزارجات، و از لشکر تازیک چریک خراسان با سرداران، و از شاهان سجستان شاه قطب الدین و شاه اسکندر ینالتکین با لشکرهای آن نواحی، و از جانب فارس و عراق لشکر شیراز و ابرقوه و یزد و اصفهان مقدار چهل هزار پیاده و سوار متوجه کرمان شدند.

تاریخ یزد جعفری: 850 ق / 1446 م {9}

ص 138: مولف این رساله... چنین گوید که چون از تاریخ کبیر... که از ابتدای آفرینش عالم و آدم... و مشاهیر از عرب و عجم و ترک و تاجیک... باز پرداختم این رساله جمع کردم موسوم به تاریخ یزد.

آذری طوسی (مجمع الفرس سروری): 866 ق / 1462 م {9}

ص 149: هر دو از اقربای نزدیکند فی المثل گرچه ترک و تازیکند

آثار الوزرا عقیلی: نیمه دوم قرن نهم ق {9}

ص 138: آواز داد که ابوالحسن عقیلی را بخوانید تا مشرف باشد که این تاجیکان همه یکی باشند و محابا کنند در پیغماری که دهم.

مطلع سعدین سمرقندی: 875 ق / 1470 م {33}

ص 8 ج 1 (مقدمه مهتم): سربداران در صدد رها ساختن کشور از قید تسلط مغولان و غلامان حلقه بگوش ترک و **تاجیک** آنان بودند و درین راه هر چند خوش درخشیدند و حتی طغاتی‌مورخان آخرین امیر داعیه دار مغول را در سراپرده خویش به خاک و خون کشیدند، ولی دولت مستعجلی داشتند و پس از جنگ زاوه در 13 صفر سال 743 هجری که امیر وجیه الدین مسعود سربداری از ملک حسین کرت شکست خورد، سربداران دیگر کمر راست نکردند و حکومتی به ناتوانی تنها برسبزوار و نیشابور و اطراف آن داشتند تا این که تیمور آخرین آنان خواجه علی موید را به فسون و افسون در حلقه اطاعت خویش در آورد.

ص 68 ج 1: ایشان به سخن ملک التفات نکردند و گفتند **تازیک** ما را می ترساند. شهزاده یسور با سلطان مخالفت نکند و لشکر او نیز چندان نیست که به خراسان تواند آمد.

ص 82 ج 1: ملک غیاث الدین نیز از هر طرف جمعی به مقابل ایشان فرستاد و در آن روز از طرفین جنگهای سخت کردند و سلطان ...، **تازیگان** حمله کرده مردم او را راندند و بیم بود که گرفتار شود، خود را در آب انداخت ...

ص 118 ج 1: خلیق جهان بردرگاه او جمع شده مرجع امرای ترک و **تاجیک** گشت و از نخوت و تکبر حرکاتی اقدام می نمود که موافق مزاج پادشاه نبود و ...

ص 267 ج 1: اصحاب خراسان پیش امیر غزن خبث ملک حسین کردند به تخصیص مشایخ جام که با ملک نسبت قرابتی داشتند و امرای ارلات و اپاردی که ملک مردم ایشان را کشته بود گفتند او از نژاد کیست که دعوی سلطنت می کند؟ امیر غزن فرمود که **تازیک** را چه حد آن باشد که دعوی پادشاهی کند و از فرمان ما سرکشد ...

ص 269 ج 1: ... روز دیگر با پادشاه بایان قولی و امیر ستلمش و امیر اجایتو در دامن گازرگاه بالای پشته ای بلند برآمدند و لشکر ملک را احتیاط نموده امیر غزن فرمود که این **تاجیک** شیوه جنگ نمی داند و زود شکسته خواهد شد. بدان جهت که ما از بالا روی به ایشان داریم و ایشان از پایان روی به بالا و دیگر در محل طلوع آفتاب برابر خود را احتیاط نتوانند کرد و مارا آفتاب از پس پشت آید. دیگر در هرات باد از طرف شمال می آید. چون گرد سم اسبان پیدا شود ایشان نخواهند دید که از مقابل تیغ و تیر چگونه می رسد.

ص 396 ج 1: حضرت صاحب قران از ایشان جدا شده و به کشتی از آب گذشته شب در میان به امرا پیوست. از آن جانب امیرحسین، علی و محمود شاه را در بخارا محاصره کرده روزی از راه فربب تا مزار شیخ عالم قدس سره بازگشت. **تازیگان** بخارا به امید آن که یاغی گریخت، در عقب رفته از دیوار بست بیرون آمدند. لشکر امیرحسین بازگشته بسیاری به قتل آوردند ...

ص 509 ج 1: وشاهزاده شیخ علی بر سریر سلطنت و مسند خلافت بغداد نشست و قاتلان خزاین و اسباب و مراکب و دواب و جواهر و زرسرخ و سفید تالان کردند و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شدند و هر یک را هزار نوکر ملازم گشته چند نایب ترک و **تازیک** مقرر شد و اولاد امیر اسمعیل را به موجب نشان آورده اموال ایشان را به دیوان گرفتند ...

ص 877 ج 1: ... در موسمی که تاب گرما آتش در تن دلیران ایران می افروخت و مرد جنگی در میان زره و خفتان می سوخت و حرارت حرور زبانه هاویه می ساخت و شمشیر در نیام چون موم می گداخت، لشکر به حوالی بغداد رسید و غلبه ای عظیم از ترک و **تاجیک** و عرب و عجم در آن شهر جمع بود ...

ص 29 ج 2: طریقه ای که وسیله بهبود و ذریعه مقصود باشد مسلوک باید داشت تا اعدا را مجال اعتراض نماند و ترک و **تازیک** زبان طعن دراز نکنند و چون به موجب فرموده صاحبقران در مملکت یکدیگر مدخل نسازند و به ضبط و ولایت خویش پردازند و به داده قناعت نموده شکر موهبت به جای آورند ...

ص 116 ج 2: القصه آن حضرت فرمود که در مجموع بلاد خراسان ترک و **تازیک** و دورو نزدیک روی بدین مهم آورند و نخست آب که معیشت انسان بدان منوط بل اصل خلقت اشیا بر آن مربوط است جاری سازند ...

ص 275 ج 2: ... از تمام ممالک محروسه سوی (؟) ماورالنهر پانزده هزار سوار و پیاده از اکابر و اشراف و سپاهیان با سردار **تازیک** به رسم نامبردار معین شد که ملازم اردوی همایون باشند ...

ص 423 ج 2: اما جمعی کثیر از رنود و اوباش ترک و **تازیک** که مردم نیک نبودند بر او غلبه کرده مصاحبت دائمی می نمودند و حضرت خاقان والوس تراکمه آذربایجان خانه کوچ بسیار به هرات نقل فرموده بود ...

ص 533 ج 2: خدمت امیر هرکس را از ترک و **تاجیک** به مهمی که مقرر می داشت هیچ آفریده صورت خلاف آن بر لوح خاطر نمی توانست نگاشت.

ص 659 ج2: چون کاربه تنگ رسید، ترکان سمرقندی را پای ثابت ازجا رفته از روی بارو گریختند و مردم **تازیک** برموافقت ایشان به یک بار ازهم فرو ریختند.

ص 695 ج2: القصه به سبب این افعال و اعمال خواطر و ضمائر اعظم و اکابر به یکبارگی ازو رمیده شد و ترک و **تازیک** با یکدیگر همداستان شده انجمنها ساختند و طرحها انداختند.

ص 742 ج2: ... و میرزا سلطان ابوسعید مقرر فرمود که در هر کنگره سه کس واقف باشند: یک ترک و دو **تازیک** و در هر برج خمی آب و سبویی روغن و هیزم بسیار مرتب دارند که در وقت اشتعال آتش قتال روغن داغ و آب جوشان بر سر مخالفان ریزند و در میان هر دو برج صندوقی محکم ساخته که درو توان نشست و تیرتوان انداخت و ...

ص 979 ج2: و پیوسته مردم امیرحسن بیک که اولان ایشان به غایت قوی و آبادان بودند درحوالی اردو به تاخت می آمدند و از لشکریان ترک و **تازیک** هر که را می یافتند قتل می کردند ...

ص 983 ج2: ... آنچه درباب استحکام قلعه داری می بایست به اندک فرصتی مرتب و مهیا شد و مردم بیرونها و بلوکات ترک و **تازیک** به یکبار عزم شهر کردند و به تمامی همت در بند محافظت شهر و در بندان بودند ...

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی: 881 ق / 1476 م {9}

ص 138: لشکر ترک و **تاجیک** تا رویان درآمد و غارت و تاراج محکم کردند.

ص 149: گفت مابین ترک و **تازیک** مسالک تاریک و مهالک باریک در میان است.

شرفنامه منیری ابراهیم قوام فاروقی: 882 ق / 1477 م {9}

ص 154-156:

تاجک – غیر عرب و ترک

تاجیک – غیر عرب و ترک را نامند و تازک لغت است در آن؛

تازیک – همان **تاجیک** مذکور؛ اصلی است ترکان را؛

تاژیک – همان **تاجیک** مذکور و نیز اصلی است ترکان را و قبیل بچه عرب که در عجم بزرگ شود؛

جامی (هفت اورنگ، سلسلت الذهب): 890 ق / 1485 م {9}

ص 149: سائلی گفت با کسی به عجب با فلانت چه نسبت است و نسب گفت او ترک هست و من تازیگ لیک داریم خویشی و نزدیک (جامی درباره علیشیرنوائی)

ص 266: ببخشید بر فارسی گوهران به نظم دری در نظم آوران

ص 270: پیش هندوی چشم خون ریزت گشته ترکان زبوتر از تازیگ

روضات الجنات اسفزاری: 899 ق / 1494 م {34}

ص 404 - 406 ج 1: و چون شهور سنه 643 درآمد، ملک رکن الدین برحمت حق پیوست و ملک شمس الدین بعد از شرایط عزا قایم مقام پدرگشت ... و در سنه 644 همراه سالی نویین بجانب هندوستان رفت، چون بملتان رسیدند ... والی ملتان غلامی بود چنگیزخان نام، ... شیخ پیام چنگیزخان بملک رسانید ... و بصد هزار دینار که چنگیزخان بدهد صلح کرد ... روزدیگر (شیخ صد هزار دینار نقد از ملتان آورده و بسالی نویین) داد، و بجهت ملک شمس الدین نیز بیلاکات و تنسوقات بسیار فرستادند، پس سالی نویین از آنجا بطرف لهور رفت، والی (کرتخان نام داشت)، بعد از سیزده روز که از طرفین حربها رفت، (روز چهاردهم کرتخان)، جمعی از ائمه و مشایخ را پیش ملک فرستاد و طلب صلح کرد، ملک سالی نویین را گفت: کرتخان سی هزار دینار، و سی خروار قماش نرمینه، و صد نفر برده، جهت پیشکش امیر می فرستد، و خراج قبول میکند، اگر امیر این شهر را بمن بخشد اضافه باقی عنایات خواهد بود، سالی نویین ملتمس او را مبذول داشت، و گفت آنچه مدعای ملک اسلام باشد درجه قبول دارد، بدین سبب امرای درگاه و اعیان سپاه بر ملک حسد بردند و عداوت او دردل گرفتند، (گفتند تا این ملک درین لشکر باشد ما را از هیچ شهری نفعی و فتوحی نخواهد بود، باتفاق پیش سالی نویین گفتند که این ملک شمس الدین با تازیگان این ولایت درخفیه یکی است، و ملاحظه جانب ایشان لازم گرفته و درین فرصت از چنگیزخان و کرتخان پنجاه هزار رشوه گرفته است، و اگر از جانب دهلی بجنگ ما آید او یاغی خواهد شد؟)، و بطرف ایشان میل خواهد کرد، اگر امیر حکم فرماید او را از میان برداریم و الا او را یکسواره سازیم و ترک پیاده، ازین سخن متأثر شد و اندیشناک شد، و گفت چندان توقف درکار است که درین کار تفحصی و تاملی رود).

ص 101 - 106 ج 2: ... بعد از قتل و ویرانی و پریشانی خلیق هرات از سپاه گمراه تولی خان، مدت 15 سال هرات چنان خراب بود که (غیر) از عیار چند ...

در آن دیار دیار نبود، تا در تاریخ سنه 634 بسبب عاطفت و مرحمت پادشاه نیکوخواه اوکتای قآن اندک عمارتی یافت ...

در کتاب اخلاق خاقانی آمده است، که (از) اولاد چنگیز خان هیچکدام براهل اسلام دوست و مشفق نبود که اوکتای - که او را قآن بزرگ گویند - و جغتای که برادر کهنتر او بود - مسلماً(نا)ن را عظیم دشمن میداشت ... پس جغتای شبی پیش قآن (آمده) گفت ای برادر این چه محبت است که ترا با این **تازیگان** افتاده، و خلاف طریق و عادت پدر بزرگ پیش گرفته نصیحت من بپذیر و ترک رعایت (و مرحمت) **تازیگان** فتنه انگیز گیر و ایشانرا دایم منکوب و مخدول دار ... قآن در جواب جغتای هیچ نگفت ... جغتای رنجیده از پیش قآن بیرون آمد ... تا آنکه روزی پیری را ... در خلوت طلبیده گفت: ... پنجاه هزار دینار بتو میدهم بشرط آنکه فردا پیش برادرم اوکتای روی و گوئی که (شب) پادشاه جهانگیر چنگیز خان را در خواب دیدم که (مرا) گفت پسرم اوکتای را پیغام من برسان و بگویی که **تازیگان** باز اندیشه خلافی در خاطر دارند و میخواهند که خروج کنند و ملک از تو بستانند، باید که ایشانرا زمان و امان ندهی و باطراف و ممالک لشکر فرستی تا **تازیگان** (را بقتل) آورده، مساجد و منازل و قلاع و مرابط (ومعاقل) ایشانرا خراب کنند، تا پادشاهی بر تو و فرزندان تو بماند ...

پس قآن روی بجانب پیر کرد و گفت ای پیر مقبول القول ناصخ (مشفق) توزبان مغولی میدانی یا ترکی یا (خود) هر دو زبان میدانی، پیر گفت ای پادشاه من زبان ترکی میدانم (اما از عبارت مغولی واقف نیستم) اوکتای پرسید که پدر بزرگ من لفظ ترکی میدانست یا مغولی؟ همه گفتند مغولی میدانست (و ترکی نه)، پس پیر را گفت: (چون) پدرم مغولی میدانست و ترکی نه، و تو ترکی میدانی و مغولی نه، با تو بکدام زبان پدرم سخن گفت؟ و تو بچه عبارت جواب او گفتی؟ ... پیر (جاهل) در جواب عاجز (وخجل) گشت (و هیچ نگفت) و سردرپیش افکند ...

... چنگیز خان در عهد ایالت خود حکم کرده بود که هر کس در نواحی مملکت او روز برهنه در آب رود آنرا بکشند ... روزی اوکتای قآن و جغتای بعزم شکار سوار شده بودند در دیهی مسلمانی را دیدند که برهنه در آب رفته جغتای او را بغلظت و مبالغه تمام بموکلان سپرد که چون از شکار باز گردند او را بعقوبت بسیار بسیاست رسانند، تا آخر روز که مراجعت نمودند قآن گفت حالا بیگانه است و مانده و کوفته از شکار آمده ایم صبح آن گناهکار را پرسش نمائیم ... در شب قآن یکی از محرمان خود را بدان مسلمان فرستاد و گفت چون فردا از تو پرسم که چرا خلاف حکم یرلیغ ما کرده و خون خود با آب جوی برابر ساخته تو در جواب گوی که از کسی بالشی زر قرض داشتم در بغل نهاده می بردم که ادای قرض کنم آن زر از بغلم در آب افتاد من جهت آن زر در آب رفتم و غیر آن زر هیچ وجهی دیگر نداشتم که بقرض مردم دهم ... و هم در شب قآن بالش زر بآن محرم داد تا در آن

آب انداخت، چون روز دیگر شد علی الصباح جغتای بخون آن **تازیک** تشنه ببارگاه آمد و این فقیر را برهنه پیش آوردند جغتای بانگ بروی زد و گفت تو بکدام دلیری برهنه در آب رفته و مخالفت فرمان پدر بزرگ ما جایز داشته آن مسکین روی بقآن کرد و گفت ... بالشی زر از کسی قرض داشتیم از بغلم در آن آب افتاد ... جغتای گفت دروغ میگوید، و بنفس خود با چند سوار بکنار آب رفت دوکس را در آب فرستاد تا تجسس نمودند بعد از لحظه بالش زر یافتند، جغتای منفعل گشت، پس قآن فرمود که بالش زر را بآن فقیر دهند که بقرض خود دهد ... و او را سالم و غانم رها کردند.

ص 112 – 113 ج2: در شهور سنه 636 اصیل معدل را در خطه هرات قایم مقام خود گردانید، و خود متوجه ترکستان شد، چون باردوی پادشاه قآن رسید (روز دیگر پیش پادشاه) عرض کرد که بدولت پادشاه ربع مسکون شهر هرات بحال عمارت (و جمعیت) خواهد آمد، اگر حکم جهانگشای صادر گردد بنده کوچ خود بهرات برد ... این بنده بی مقوی و مربی در هرات نمیتواند بود، امیدوار است که پادشاه شحنة تعیین فرماید که اهل هرات را – که هریک بسر خود حاکمی می زیند – مطیع و منقاد گرداند، پادشاه قرلغ را نامزد فرمود که (با) امیر عزالدین مقدم بهرات رود و شحنة آنحدود باشد، قرلغ زانو زده گفت ای پادشاه انجم سپاه گردون درگاه تعهد این امر نازک عظیم دارد، و در نظم مشکلات امور و مهمات با صدور و صواب هرات تنها گفت و شنید نتوانم کرد که من مرد ترکم و **تازیکان** بغایت کیس و مهندس باشند، خاصه مردم هرات که در شرایط حزم، و تصمیم عزم، و قواعد رزم، و مصالح بزم، سرآمد اهالی عالم اند، اگر حکم یرلیغ نافذ گردد و سوکو – که برادر من است – و در علم حساب جلد، و بنکچی داناست، بامن همراه رود، تا او شحنة و امیر محمد والی باشد بصواب نزدیکتر مینماید، پادشاه بر طبق مدعای او فرمان داد، و سوکو و امیر محمد را باتفاق یکدیگر متوجه هرات شدند.

روضت الصفا میرخواند: 903 ق / 1497 م {35}

ص 3316: و در آن موضع روزی چند اقامت نموده تا اصحاب اطراف مجتمع گشتند آن گاه با لشکر بزرگ از **تاجیک** و ترک روان شد و تا ظاهر شهر هرات در هیچ مکان توقف ننمود ..

ص 3343: و چون آوازه و وصول چنگیز خان متواتر شد، قرچه حاجب را با ده هزار مرد دیگر بدان صوب روانه داشت و سی هزار کس دیگر را به ضبط و صیانت بخارا تعیین نمود و صدوده هزار نفر دیگر که بسیاری از خانان و اعیان سپاه در آن میان بودند در سمرقند بگذاشت و شصت هزار مرد **تاجیک** که هر فردی از ایشان در برابر رستم و اسفندیار رویین تن بودند به موجب فرموده روی به تعمیر قلعه ها و حصار ها نهادند.

ص 3359: و چون قلعه مسخر شد، چنگیزخان فرمان داد که هیچ کس را اسیر نکنند و **تاجیک** و **تازیک** و خرد و بزرگ را به قتل رسانند و مادرپسر مقتول به حصار درآمده از متنفس اثرنگذاشت و فرمود تا سگان و گریگان را بکشند.

ص 3366: ... اتابک نزل های گرانیامیه از زرنقد و جواهر و زرادخانه و بارگاه و آلات شرابخانه و مطبخ و غلامان ترک و **تاجیک** و حبشی و هندی به خدمت سلطان فرستاد ...

ص 3695: ... و برخی از روی تعصب گفتند که: **تازیک** را چه حد آن باشد که امیری را مقید کرده بفرستد و با ملک انحراف مزاج پیدا کرده او را در مجلس ارغون به انواع شرو بدی غیبت آغازنهادند.

ص 3714: امیرقزغن فرمود که **تازیک** را چه حد آن باشد که دعوی پادشاهی کند و از فرمان ما سرکشد، به ضرب شمشیر آبدار بخارپندار از دماغ او بیرون کنیم ...

ص 3715: و امیرقزغن فرمود که این **تازیک** شیوه جنگ و محاربه نمی داند، این محل را اختیار کرده، زود شکست خواهد یافت، از دو جهت: یکی آنکه به هنگام یورش سپاه او راه سربالا باید آمد، به عکس لشکر ما. دیگر آنکه بامداد که هنگام کوشش است آفتاب از مقابل روی شهریان طلوع کند و از انعکاس نور خورشید برابر خود احتیاط نتواند کرد؛ و از آنجا مراجعت فرموده به لشکرگاه خود فرود آمدند.

ص 3845: ... پنجاه هزار مرد حشری و بیست هزار مغول مجتمع شدند و مجموع را پنجه و صده کرده بر سر هرده مرد **تازیک** یک مرد مغول معین گشت؛ و پیادگان **تازیک** از کوهی که به حصار سه فرسنگ مسافت داشت سنگ نقل می کردند و سواران مغولی آن را در آب می ریختند.

ص 3848: سلطان محمد خوارزم شاه در زمان توهم از سپاه مغول و تاتار و پراکنده کردن لشکر جرار صدوده هزار کس در سمرقند گذاشته و از آن جمله شصت هزار ترکمان بودند با چند خان معتبر و پنجاه هزار **تازیک** دلاور که در روز معرکه از شیرزیان و پیل دمان روی گردان نمی شدند و بیست فیل عفریت قوی هیکل داشتند و غلبه خواص و عوام چندانکه در حصر ننگند ...

ص 3879: و تولی خان بعد از آن عازم هرات شد و یکی از امرا را با چهار **تازیک** آنجا بگذاشت تا اگر صیدی به دام افتد مهم او را نیز بسازند.

ص 3902: وبنابرآنکه امر توره و یاساق تعلق به جغتای خان می داشت در آن باب مبالغه و الحاح می نمود و تکلیفاتی که از شرع و عقل بعید نسبت به مردم **تازیک** به تقدیم می رسانید و ایشان را به اکل مردار الزام می کرد ... از یاساق های باریک او خلایق به تنگ آمدند به تخصیص مردم **تازیک**.

ص 3905: از حکم پادشاه جهان بخش گیتی ستان تو را به قوت و تائید الهی پای بر تخت شاهی باید نهاد تا دورونزدیک و ترک و **تازیک** مطیع امر و منقاد فرمان گشته، سرداران گردن کش کمر عبودیت بر میان جان بندند.

ص 3928: روزی دختر به بارگاه درآمد، چون اتراک برسبیل مزاح **تازیکان** را به عظم آلت نسبت می کنند، قآن از دختر پرسید که **تازیکان** را چون یافتی؟ دختر سر در پیش افگند ... قآن فرمود که غرض ما آن است که از تو فرزندان حاصل آید و ما تو را معاف داشتیم که بعد از این کشتی نگیری.

ص 4611: ... در آن موقف هولناک ایلچی بوغا آن مقدار قوت و توان در نفس خود دید که بی دغدغه و تحاشی در میان مخالفان دویده چند **تاجیک** را سیلی (برگردن) زده به تقریر خوش کلمات (وتکلم) دلکش اشارت به حضرت صاحبقران کرده ...

ص 4869: چون از رفتن امیرزاده اسکندر و برهان اغلان مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد، رای صواب نمای پادشاه هفت کشور بر آن قرار گرفته که یکی از مردم کتور را غجرچی ساخته، محمد آزاد را با طایفه ای از خان بچگان و چهارصد نفر از ترک و **تاجیک** به تفتیش حال ایشان روان سازد.

ص 5163: رجائی واثق که در عواقب امور تاملی به سزا فرماید و طریقی که وسیله بهبود باشد مسلوک دارند (تا دور و نزدیک مجال نیابند و ترک و **تازیک** زبان سرزنش دراز نکنند).

ص 5269: و به امضای این عزیمت، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان از دور و نزدیک و ترک و **تاجیک** روی بدان مهم آوردند و خلایق بر حسب فرمان کار بند شدند و ...

ص 5509: و چون مملکت خراسان در حوزه تصرف میرزا سلطان محمد درآمد (امیر حاجی محمد غناشیرین) به مطالبه و مواخذت ترک و **تازیک** و رعیت و سپاهی مشغول شد، به حدی که هر چه میرزا بابر در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود یا به رسم علوفه داده، استرداد می نمود.

دستورالوزرا خواند میر: 914 ق / 1508 م {9}

ص 150: فرمان همایون نفاذ یافت که سرداری لشکر **تازیک** متعلق به وی باشد.

تاریخ خانی لاهیجی: 920 ق / 1514 م {9}

ص 139: لشکری از ترک و **تاجیک** و دور و نزدیک جمع آمده بودند.

حبیب السیر خواندمیر: 930 ق / 1524 م {36}

ص 374 ج 3: امیردانشمند گفت: ای **تازیک** بوالفضول تو به کدام استطاعت از طاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستایی مجهول درین قلعه خزیدی.

بابرنامه: 937 ق / 1530 م {37}

ص 83: ... اقوام مختلف در ولایت کابل بسیار است. در جلگه ها و میدانها اتراک و ایماق و اعراب اند. در شهر و بعضی دیها **تاجیکانند** و در بعضی مواضع دیگر و ولایات ازپشه ئی و پرانچه و **تاجیک** و ترکی و افغانان اند و در کوهستان غزنه هزاره و نوکذری است در میان هزاره بعضی بزبان مغول هم سخن می کنند. در کوهستان مابین شرق و شمال، کافرستان است مثل کتور و کبرک و جنوبی افغانستان است. یازده یا دوازده لفظ در ولایت کابل تلفظ میکنند عربی و فارسی و ترکی و مغولی و هندی و افغانی و پشه ئی و پراچی و کبری و برکی و لمغانی. این مقدار اقوام مختلف و الفاظ متغایر معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد ... اگر چه سوات، ویجور و پرشاور و هشغر در اوایل از توابع کابل بوده اما درین تاریخ از جهت افغان بعضی از آنها ویران شده و بعضی از آنها در تصرف افغان درآمده معنی ولایت بودن در آنها نمانده و شرقی او لمغانات است ... در میان کابل و نیکنهار پر مشقت راهست درسه چهار جاه خورد خورد کوتلها دارد در دوسه جاه تنگه هاست خلچی و جمیع افغانان قطاع الطریق راه میروند ...

نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان: 963 ق / 1556 م {9}

ص 139: مردم ممالک ایران از پیرو جوان و کافر و مسلمان و ترک و **تاجیک** و دور و نزدیک ... بعد از ادای فرائض طاعات دعای دولت روز افزون ... آن اعلی حضرت ... را بر ذمت همت خود از لوازم داشته اند.

احسن التواریخ روملو: 985 ق / 1577 م {9}

ص 139: درشتی را شعار خود ساخته و ترک و تاجیک را رنجانیده و رمانید.

فرهنگ میرزا: 986 – 989 ق / 1578 – 1581 م {9}

ص 154-156:

تاجک – غیر عرب و ترک

تاجیک – غیر ترک و عرب و تازیک (تازیک) را گویند؛ عربی که در عجم بزرگ شده باشد؛

تازیک – تاجیک را تازیک (تازیک) نیز گویند؛ عربی که در عجم بزرگ شود؛ غیر عرب و ترک را نیز گویند؛

تازیک – تاجیک را تازیک (تازیک) نیز گویند؛

نقاوت الآثار محمود نطنزی: 998 ق / 1590 م {9}

ص 139: سوای ایشان احدی از ترک و تاجیک به هیچ وجه من الوجوه یک دینار به علت دوشلک نگیرد.

ص 150: با نه کس که پنج نفر ترک و چهار نفر تازیک بودند، بر بالای پشته ای رانده فرود آمد.

ص 152: با بعضی از اکابر و متعینان تازیکیه مانند میرزا محمد منشی و مصحوب جمعی کثیر از قورچیان غازیان ظاهر شد.

تذکره همایون و اکبر: 999 ق / 1591 م {38}

ص 137: ... مرزا ابراهیم و حرم بیگم می روند که در قندوز درآیند – چون بانک بودند – و خواجه هشتاد جوان خوب مکمل همراه داشت – نوکران همه اتفاق کردند که مرزا را گرفته الغار کرده بکابل می بریم – چون در میان ولایت بود و خواجه مردی تاجک بود این مهم در حوصله او نگنجید – و ازان جا خواجه را پیش مرزا سلیمان رخصت کشم دادند ...

خلاصت التواریخ قاضی احمد قمی: 999 ق / 1591 م {9}

ص 139: جمعی از تاجیکان خوشامدگوی که در خدمت نواب کامیاب اعلی بودند همیشه سخنان موحش نوشته می فرستادند.

تاریخ فرشته: 1018 ق / 1609 م {39}

ص 29: یافت، به موجب حکم پدر، به حدود مشرق و شمال روی نهاد. در آن ملک او را فرزندان پدید آمدند. ارشد اولاد، ترک نام داشت و جمیع ترکان روزگار از مغول و اوزبک و جغتای و ترکمانان ایران و رومیه از نسل اویند. و پسر دوم یافت، چین نام داشت که ملک چین بدو موسوم است. و فرزند سوم یافت، اروس است که فرزندان سرحد مملکت شمال را تا ظلمات فروکش کرده، آبادان ساخته اند، اهل **تاجیک** و غور و سقلاب از نسل اویند.

ص 205: و سلطان شهاب الدین از برادر رخصت گرفته به غزنین خرامیده و خواب و آرام بر خود حرام گردانیده به قصد کشیدن انتقام، در اندک مدتی، سپاه خونخوار جرار فراهم آورده و در سال دیگر با یکصدویست هزار سوار ترک و **تاجیک** و افغان کلاه خودها مکمل به لعل بر سر و جوشن های محلی به سیم و زر و کمر مرصع بر میان بسته و بر اسبان تازی نژاد نشسته از غزنین برآمد و بی آنکه مشورت با اعیان درگاه نماید، روانه هندوستان گردید.

دیوان نظیری نیشابوری: 1021 – 1023 ق / 1612 – 1614 م {9}

ص 139: شد غیرت کار و بار عشقت ز نار میان ترک و **تاجیک**

احیاءالملوک ملک شاه حسین سیستانی: 1028 ق / 1619 م {9}

ص 140: به احضار لشکریان امر شد در دوسه روز، سه هزار کس از ترک و **تاجیک** به هم رسید.

دیوان طالب آملی: 1036 ق / 1627 م {9}

ص 140: تیغ میباید گشود و عشق میباید کشید نیست در ترکی نمک، **تاجیک** میباید شدن

تاریخ گیلان فومنی: 1038 ق / 1628 م {9}

ص 140: از ترددات اردو و توقعات مقربان و امرا از ترک و **تاجیک** و هندو به تنگ آمده... بی اجازت... روانه گیلان می شود.

دریغا که سلطان گیلان نماند دریغا که محمود سلطان نماند
ز ظلم و جنایات **تاجیک** و گیل ز اسحاقیه شه به گیلان نماند

عالم آرای عباسی اسکندربیک منشی: 1052 ق / 1642 م {9}

ص 139: نجم ثانی و چند نفر دیگر از عیان ترک و تاجیک را گرفته به میان خود بردند.

ص 145: از طبقه تاجیکیه و ارباب قلم، میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتمادالدوله شده بود، با ارباب مواضعه همزبان و محرک اراده ایشان بود.

ص 150: ندما و مطربان که مردمان تازیک بودند، از بیم شمشیر سر خود گرفتند.

حدیقت السلاطین میرزا نظام الدین شیرازی: 1053 ق / 1643 م {9}

ص 140: از مراحم خاقان سکندر مقام مردم دور و نزدیک و ترک و تاجیک بهره مند می گردند.

دیوان کلیم کاشانی: 1061 ق / 1651 م {9}

ص 140: غریق رحمت او دور و نزدیک غلام همت او ترک و تاجیک

برهان قاطع: 1062 ق / 1652 م {40}

ص 225: تاجک – به کسر جیم و بر وزن سالک مخفف تاجیک است و تاجیک غیر عرب و ترک را گویند و در اصل به معنی اولاد عرب است که در عجم بزرگ شده و برآمده باشد.

ص 226: تازک – به کسر ثالث برون سالک مخفف تازیک است و تازیک اولاد عرب را گویند که در عجم زائیده و بزرگ شده باشد.

تازیک – و تازیک – بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد و فرزند عرب در عجم زائیده شده و برآمده را نیز گویند.

تذکره نصرآبادی منشی الممالک: 1064 ق / 1654 م {9}

ص 140: بیفزود مقدار تاجیک و ترک چو تیغ و قلم را ازو فر و شان

لسان العجم یا فرهنگ شعوری: 1075 ق / 1664 م {9}

ص 154-156:

تات - آموزش گیرندگان تعلیم خانه
تاجیک - اصلی است ترکان را؛ مملکتها سوای ممالک عرب و ترک؛
تازیک - ممالک سوای ممالک عرب و ترک؛
تاژیک - به معنی **تاجیک** است و اصلی است ترکان را؛

عالم آرای صفوی: 1086 ق / 1675 م {9}

ص 140: از قزلباش دیو سلطان و از **تاجیک**، میرسید شریف صدر.

ص 145: میرزا احمد ولد میرزا نورالله... و جمعی دیگر از **تاجیکیه** و وزرای مغزول و منصوب و امرا در خدمت اشرف مشرف و معزز بود.

جامع مفیدی مفید مستوفی: 1090 ق / 1679 م {9}

ص 150: وجه معاش و ماده انتعاش از سیورغالات و مسلمیات و زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر و دور و نزدیک و ترک و **تازیک** از حاصل مزارع آتش کامیاب و بهرور.

تذکره مقیم خانی: 1116 ق / 1704 م {41}

ص 151: از سلاطین آن روز که در عنان بودند، سید ندرمحمد خان و ... از امرا یلنکتوش بی اتالیق و ... مجموع اکابر و اشراف و اعیان و اعراف و مطلق سپاه و غیرذلک از اوزبکه و **تاجیکیه**. آن روز تخمیناً قریب صد هزار کس در عنان می رفتند و به غیر از امام قلی خان دیگر سوار نبود.

ص 174: القصه کشته و خسته (به ارگ) بخارا آمدند و بندگان وفادار، خان را داخل تختگاه نمودند. حکم فرمود که هرکس قوت سنگ انداختن داشته باشد در کشتن اورگنج تقصیر نکند. آن شب (از اوزبک و **تاجیک** و رعایا و اهل بازار همه دست به قتال گشادند) دروازه ها را بسته (به) تیغ و تیر و به چوب و به کارد و قویمه قلتق شده جنگ می کردند.

غیاث اللغات غیاث الدین محمد رامپوری: 1142 ق / 1729 م {9}

ص 154-156:

تاجیک – اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد؛ سوداگر
تاجیک – عرب زاده که در عجم کلان شود؛ ولایت و طایفه ای که غیر عربی باشد؛

دره نادره مهدی خان استرآبادی: 1160 ق / 1747 م {9}

ص 150: عالم را از ظلم بر چشم ترک و **تاجیک** تاریخ کرده.

عالم آرای نادری کاظم مروی: 1160 ق / {9}

ص 141: خاطر دور و نزدیک و ترک و **تاجیک** را به وظایف بی دریغ تسلی
بخشیدند.

روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس: 1160 – 1199 ق / {9}

ص 14165: یک سال نبود که ده روز خانه ام از مهمان خالی باشد... از ایلچیان
روم و بغداد... کرد و ترک و **تاجیک** و عرب و عجم و هند.

مجله التواریخ گلستانه: 1160 – 1200 ق / {9}

ص 141: اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ و **تاجیک** و ترک فدویانه نقد جان در
راه او می باختند.

جهانگشای نادری: 1171 ق / 1758 م {42}

ص 27: ودرپانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت. چون در میان **تاجیک** و
ترک و خرد و بزرگ مظهر کارهای سترک گشته، درمبادی حال آثار دولت و فر
و اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مویدش صادر می شد، و
درعالم خود نادر آفاق بود، بین انام بنادرقلی بیگ مشهور شد.

ص 29: ... و جنگهای که با دور و نزدیک و ترک و **تاجیک** واقع شد تا آن طایفه
را رام و سرحدات را قرین آرام کردند ... بعد از آنکه بزم آرای دوران در عشرت
سرای ایران ساز ناسازی کوک کرده، در هر گوشه از مخالف و موافق نواها، و از
هر سری چون کاسه طنبور صداها برخاسته، ترک و **تاجیک** چنگ آسا سینه
بناخن حسرت خراشیدند، و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره
محنت کف زنان افسوس گشتند.

ص 422: ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و هم خانه و دور و نزدیک و ترک و **تاجیک** دیده یا ندیده و اسمش را شنیده بودند، شریک خود بقلم میدادند.

تاریخ احمد شاهی: 1187 ق / 1773 م {43}

ص 136: شاه نیز برسر التفات شده، شفقت زیاده از حد درباره او مبذول می فرمود و هر روز به عنایتی تازه قدر و منزلتش می افزود و ایلات اعراب فارسی زبان و جماعت **تاجیکیه** مملکت خراسان که از سلوک اکراد جلادت نژاد و اتراک بی باک، اهانت کش و هراسان بودند، به سبب هم زبانی، توسل به میر علم خان جسته، مطالب و مدعیات خود را به وساطت او به عرض پادشاه می رسانیدند و ارقام امضای مناصب و تیولیات و احکام اجرای مطالب و خدمات و سیورغالات، به سفارش و اهتمام او از دفاتر می گذرانیدند؛ تا آنکه از مزید توجهات شاهی و کثرت رجوع مردم ... ریاست و سرداری مملکت خراسان و اعراب فارسی زبان به او مفوض شود و مرتبه شوکت و حشمت به کمال اوج و ترقی دولت رسد.

ص 139: نقد علی خان از مشاهده این حال، دلتنگ و پرملال روانه وطن گردید و مرتبه میر علم خان و امیرخان زیاد از آنچه بود به درجه ترقی رسید. حکام و عمال ولایات و مردم دورونزدیک از کرد و عرب و ترک و **تاجیک** چون دیدند که کلید عقل پادشاه غیر از میر علم خان و گشایش قفل مدعیانشان جز به توسط او پذیرای صورت امکان نیست، همه رجوع به مشارالیه آوردند و در حصول مطالب و انجام مآرب، التجا به او بردند.

ص 142: صاحب اختیاری قطع و فصل مهمات اکراد به عهده جعفرخان و حل عقد امور اتراک به یوسف علی خان جلایر و انتظام کارهای اعراب و جماعت **تاجیکیه** به ذمه بنده درگاه مقرر و مفوض گردد ...

گیتی گشا نامی: 1200 ق / 1786 م {9}

ص 141: همگی خرد و بزرگ و جملگی **تاجیک** و ترک زیاده از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده همراه آورده بودند.

ذیل گیتی گشا میرزا عبدالکریم: 1207 ق / 1792 م {9}

ص 141: مهام کوچک و بزرگ **تاجیک** و ترک... را به قدر امکان انتظام داد.

مجمع التواریخ خلیل مرعشی: 1207 ق / 1792 م {9}

ص 141: نوکران و مخلصان عقیدت کیش از ترک و تاجیک جمع بودند.

ذیل گیتی گشا آقا محمد رضا: 1219 ق / 1804 م {9}

ص 141: آقا محمد خان تمامی سپاه را از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک به نهب و اسر شهر کرمان رخصت داد.

گزارش سلطنت کابل (افغانان) الفنستون: 1230 ق / 1815 م {44}

ص 98: برطبق نامگذاری آخرین نقشه های ما سلطنت کابل این سرزمین ها را دربرمیگیرد: افغانستان و سیستان، با بخشی از خراسان و مکران؛ بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، کابل، قندهار، سند، کشمیر، با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان.

میزان جمعیت ملیتهای مختلف ساکن در قلمروی سلطنت کابل:

4300000	افغانان
1000000	بلوچان
1200000	تاتار از همه گروهها
1500000	پارسیوانان (به شمول تاجیکان)
5700000	هندیان (کشمیریان، جتها و دیگران)
300000	قبایل متفرقه

ص 110: تگاو از همه دره های یادشده فراختر است. بخشهای پایینی آن مسکن قوم صافی است ... بخش بالایی که باریکتر و کم حاصلتر است به تاجیکان کوهستان تعلق دارد.

ص 175: برخی از جلگه های اطراف شهرها، بیشتر بخشهای تاجیک نشین افغانستان و همه استانهای برون مرزی کاملاً از شاه فرمان میبرند و او میتواند بدون نیاز به قبایل، مالیه بگیرد و بدون کمک قبایل سپاه فراهم سازد.

ص 181: افغانان غالباً همسر تاجیک و حتی فارسی میگیرند؛ اما خود داشتن دختر و ازدواج او را نشانه حقارت میدانند و در نتیجه ارباب جاه و همه درانیان مخالف ازدواج دخترانشان با مردان دیگر ملیتهایند.

ص 182: اما دیگر افغانان، ایماقان، هزارگان، فارسیوانان، خراسان و حتی **تاجیکان** و بسیاری از هندوان آنجا رسم و رواجهای متفاوتی دارند و نامزدان میتوانند دیدار نهانی (نامزدبازی) داشته باشند.

ص 243: این کارها در دست **تاجیکان** اند. بسیاری از **تاجیکان** در همه بخشهای غرب کشور با افغانان آمیخته اند. آنان در شرق هم حضور دارند؛ اما در شرق پیشه های یادشده در دست هندکیان است که مردمانی هندی تبار و در شرق افغانستان پراکنده اند؛ چنانکه **تاجیکان** در غرب.

ص 245: بازرگانان عمدتاً متشکل از **تاجیکان**، **فارسیوانان** و افغانانند.

ص 254: این طبقه {اشراف} متشکل است از بزرگان درانی، سران قبایل و افراد مهمی که با آنان به دربار میروند و همه **فارسیوانان** و **تاجیکان** که در پیرامون شاه صاحب منصب و مقامند.

ص 274: رسم انتخاب قافله باشی بیشتر در میان **تاجیکان** و شهریان رایج است تا میان افغانان؛ زیرا افغانان بیشتر یکجا، بدون رئیس و بدون مقررات خاصی سفر میکنند.

ص 287 - 295: باساس مشاهدات، در افغانستان کمتر ناحیه ای وجود دارد که همه جمعیت آن افغان باشند. افغانان در غرب با **تاجیکان** و در شرق با هندکیان آمیخته اند. بررسی موقعیت و وضعیت **تاجیکان** به کنجاوی بیشتر ضرورت داشته و معلومات من در این مورد ناتکمیل است.

تاجیکان مانند بسیاری از اقوام نه در یک کتله واحد متشکل اند و نه در یک کشور واحد محدود اند، بلکه در بخش بزرگی از آسیا پراکنده و بدون ارتباط اند. آنان در قسمت اعظم مناطق تحت سلطه ازبکان با آنها و بعین ترتیب در مناطق تحت سلطه افغانان با آنها مخلوط اند. ساکنین مقیم ایرانی (پارس) در برابر مهاجمان تاتاری یا در برابر اقوام خانه به دوشی که ظاهراً **پارسی** الاصل اند، **تاجیک** نامیده میشوند. **تاجیکان** را میتوان حتی در ترکستان چین هم پیدا کرد؛ اینها دارای حکومت های مستقلی در مناطق کوهستانی قراتگین، درواز، واخان و بدخشان میباشند.

آنان جز در این نواحی مستحکم و یکتعداد محلات دور افتاده که پسانتر بررسی می شود، هرگز دارای جوامع جداگانه نبوده، بلکه با اقوام حاکم سرزمینهای که در آن زندگی میکنند، مخلوط بوده و در پوشاک و رسم و رواج همانند آنان اند. قرار معلوم آنان در پارس (ایران)، جلگه های افغانستان و مناطق ازبک، قبل از هجوم مردمانی که حالا اقوام حاکم این مناطق را تشکیل میدهند، مسکون بوده اند.

نام **تاجیک** کاربرد نسبتاً گسترده ای دارد. این نام بعضاً بر همه کسانی اطلاق شده که با ترکان یا افغانان مخلوط بوده و از تبار آنها نبوده یا دارای تبار نامعلوم بوده اند؛ اما به گونه درست تر بر **پارسی** زبانان مناطقی اطلاق میشود که در آن مناطق به زبان ترکی یا پشتو سخن میگویند. باینترتیب نام های "**تاجیک**" و "**پارسیوان**" هم در افغانستان و هم در ترکستان مترادف بوده و به یک معنا به کار میروند.

برای لفظ **تاجیک** معانی متعددی آورده اند؛ اما مناسبتر از همه آن است که از واژه **تازیک** یا **تاجیک** – که در متون پهلوی بر عرب اطلاق میشود – مشتق شده است؛ چنانکه در چندین فرهنگ فارسی هم **تاجیک** را به معنای دودمان عرب متولد در پارس یا هر کشور دیگر خارجی میدانند. این روایت با در نظر داشت وضع موجود **تاجیکان** و تاریخ مناطق یا کشورهای که در آنها زندگی میکنند، تا اندازه ای مطابقت دارد.

در جریان سده اول، پس از هجرت پیامبر از مکه، تمام ممالک پارس و ازبک مورد هجوم قرار گرفته و اعراب با تسخیر این مناطق، باشندگان آنرا مجبور به قبول دین و رعایت یکتعداد رسوم و زبان خویش ساختند. افغانستان هم در همین وقت مورد حمله قرار میگیرد، ولی پیروزی مهاجمان کامل نمیشود. آنان در اشغال جلگه ها پیروز میشوند، اما کوهستانها مقاومت نموده و تقرب مسلمانها برای تقریباً سه سده دیگر عقب زده میشود. سه کشور مورد بحث قسمتی از امپراطوری پارس را تشکیل داده و زبان باشندگان آن احتمالاً از خانواده **پارسی** باستان مشتق شده باشد. وقتی این باشندگان بواسطه اعراب مطیع و مسلمان ساخته میشوند، آنها با آمیزش زبان قبلی خود با زبان فاتحان ایشان، **پارسی** معاصر را ایجاد نموده و شاید هم زمانیکه هر دو قوم مخلوط گردیدند، اجداد **تاجیکان** موجود بوجود آمدند. حقایق ثبت شده در مورد افغانستان با این نظریه مطابقت دارد؛ زیرا در گزارش بعدی این منطقه پس از حمله اعراب درمی یابیم که **تاجیکان** مالک زمینهای هموار و افغانان (که دلایل متعددی در بومی بودنشان داریم) در کوهستانها هستند. افغانان سپس از کوهها فرود آمده، زمینهای هموار را تصرف کرده و **تاجیکان** را مطیع خویش میسازند، باستانهای مناطق مستحکمی که تا اندازه استقلال خویش را حفظ میکنند. همینگونه آمیزش عربان و **پارسیان** عامل بوجود آمدن **تاجیکان** ترکستان میشود که آن سرزمین را تا هجوم تاتارها در اختیار داشتند. بخشی از آنان که در جلگه ها بودند شکست خوردند و به فرمانبری کنونی تنزل کردند ولی **تاجیکان** ارتفاعات استقلال شان را حفظ کرده، دولتهای جداگانه درواز، بدخشان و غیره را تشکیل دادند.

تاجیکان در هرجا با داشتن مساکن معین، دلبستگی به کشاورزی و مظاهر زندگی مقیمی ممتاز و قابل وصف اند. برخی از آنان هنوز املاکی در غرب افغانستان دارند

که روزی مالک آن بودند؛ اما بیشترشان املاک خویش را از دست داده، اجاره داران یا خدمهٔ بادران افغان اند. هنوز امکان تجاوز بر املاک شان از جانب افراد قدرتمند قبایل وجود دارد؛ هرچند که از برکت حفاظت حکومت، این خطر کاهش یافته و در معرض تحقیر و سرکوب غیرقابل تحمل افراد قرار ندارند. وضع **تاجیکانی** که در زمینهای قبایل افغان بودوباش دارند یا به صفت "همسایه" این قبایل و یا در دهکده های جداگانه مربوط به خودشان زندگی میکنند. وضع آنها در مورد اول بصورت کامل شرح شد. در مورد دیگر امور روستا توسط کدخدای منتخب - و تا حدی موروئی - که مورد تأیید شاه است، اداره می شود. کدخدا همان قدرتی را دارد که شاه به او سپرده است. این اختیارات بیشتر در رابطه با جمع آوری مالیات و فراخوانی سپاهیان است. او صلاحیت حل درگیری های جزئی را دارد ولی امور مهم به حکمران محل یا قاضی نزدیک ارجاع می شود.

تاجیکان مردمانی صلحجو و مطیع حکومتند. افزون بر کشاورزی، به صنعتها و پیشه های که افغانان ترک گفته اند، نیز می پردازند. مردمانی ملایم طبع، باوقار و زحمتکش اند. از بسیاری جهات در افغانان حل شده اند؛ اما بیشتر خصایل حمیده شان - و نه کمبودهایشان - را پذیرفته اند. طبیعت شان چندان سپاهیگرانه نیست، هرچند که بتازگی خوی سپاهیگری در آنان بیدار شده و نیرو میگیرد. آنان همه سنیان سختگیرند. از آنجا که وضعشان مجالی نه برای پایداری و نه برای گریز می دهد، نخستین آماج فشار هاینند. و به همین سبب از وضع کنونی سلطنت راضی نیستند و از کج رویهای حکومت شکوه دارند؛ اما زمانی که مملکت قرین آرامش است، از آنان بخوبی حفاظت میشود و به صورت کلی هوادار سلطنت درانی اند.

آنان با افغانان روابط حسنه دارند؛ که هرچند آنان را فرودست خویش می شمارند رفتارشان متکبرانه و توهین آمیز نیست، بلکه با آنان خویشاوندی میکنند و معاشرتی برابر دارند. **تاجیکان** بیش از افغانان به حکومت مالیه میدهند و سهم مهمی در تدارک سپاهی و ملیشه دارند.

شمار **تاجیکان** در شهرها بسیار زیاد بوده و بخش عمدهٔ جمعیت اطراف شهرهای کابل، قندهار، هرات و بلخ را تشکیل میدهند؛ درحالیکه در مناطق نافرمان مانند هزاره ها، غلجی های جنوبی و کاکر، بندرت میتوان **تاجیکی** را یافت.

تا اینجا از **تاجیکانی** سخن گفته شد که با افغانان آمیخته اند. آنان که جوامع مستقلی دارند، در نواحی دور افتاده و دشوار گذار زندگی میکنند و با دیگران از چند جهت فرق دارند.

تاجیکان کوهستان: نخستین گروهی که از آنان یاد خواهد شد "کوهستانی" نامیده میشوند، که در کوهستان کابل زندگی میکنند. این منطقه از شمال و شرق به کوههای

پوشیده از برف هندوکش و برآمدگی جنوبی آن محدود است. در غرب، منطقه هزاره و سلسله کوه پاروپامیز واقع است و در جنوب به کوه‌دامن که بیشتر یاد شد، می‌پیوندد.

کوهستان از سه دره طولانی نجر او، پنجشیر و غوربند تشکیل شده و هریک از این دره‌ها به چندین دره تنگ و صخره‌ای متصل است، و در آنها چندین نهر و جویبار جاری است که در دره‌های بزرگ بهم پیوسته، رودهای بزرگی تشکیل می‌دهند و بنام همان دره‌ها یاد میشوند. برای گذشتن از این نهرها پل‌های چوبی ساخته‌اند. بستر این نهرها طبیعتاً بهترین زمینهای زراعی منطقه است؛ اما این زمینها بخش بسیار کوچکی از کوههای بلند، شیبدار و پوشیده از درختان صنوبر را تشکیل می‌دهند. در این زمینها گندم و دیگر حبوب به دست می‌آید و عجیب است که در چنین منطقه بلند و سرد تنباکو و حتی پنبه هم می‌کارند. اما بهترین وسیله معاش مردم منطقه باغها و توتستانهای بیشمار است. توت را در آفتاب خشک و آرد کرده، از آن نان می‌سازند سیمای کوهستانیان نشان می‌دهد که توت غذای مفیدی است. و بر طبق محاسبات این محصول در یک فضای معین – در مقایسه با دیگر محصولات کشاورزی – غذای شمار بیشتری از مردم را تامین میکند.

جمعیت کوهستان با آنکه عده بسیاری پراکنده‌اند، قابل توجه است و گفته میشود که به چهل هزار خانوار میرسد. بخشی از کوهستان را باید از این ناحیه جدا شمرد و آن بخش کوچک و بیابانی است که ریگ روان نام دارد و به روایت ابوالفضل صحنه داستانهای رومانتیک است. دامداری کوهستان چندان قابل ذکر نیست ولی جانوران وحشی آن باید بسیار باشد که گویند شیر از آن جمله است و گرگ و یوزپلنگ بسیار است. قوش و بلبل نیز فراوان دارد.

نیروهای این سرزمین به مردمان آن ویژگیهای بخشیده که آنان را از دیگر **تاجیکان** که بیشتر یاد کردیم، ممتاز ساخته است. آنان از سلطنت کابل مستقل و عموماً تابع رئیسان خویش‌اند. از نگاه خصایل شخصی، مردمانی دلیر، تند و سرکش‌اند. شیفته نبرد‌اند و در بستر مردن را ننگ می‌شمارند.

سربازان – مخصوصاً در کوهنوردی – پیاده نظام خوبی‌اند؛ ولی جرات و شجاعت شان در بی اتفاقی‌های داخلی از میان میرود. گاه و بیگاه جنگهای میان اقوام و روستاها رخ می‌دهد اما دعواهای انفرادی بسیار است. جنگهای میان روستا‌های این منطقه – در مقایسه با مناطق دیگر – نتایج بسیار جدی میدهد؛ زیرا قطع یک درخت – همچون درو یک محصول – آسان ولی پرداخت تاوانش بسیار دشوار است. اسلحه کوهستانیان تفنگ سبک و کوتاه کارابین، تفنگ فتیله‌ای، تفنگچه و خنجرهای کوتاه (پیش قبض) است. برخی هم نیزه کوتاه و تیروکمان و سپر دارند.

پوشاک کوهستانیان عبارت است از جلیقه تنگ، شلوار سیاه پشمی، پوتین و کلاه کوچک ابریشمی.

کوهستانیان سنی اند و با **پارسیان** و همه شیعیان دیگر خصومتی بی اندازه دارند. آنان چندین خان دارند که رئیس همه را خانجی گویند. هر چند که این خانان نمی توانند خصومت‌های داخلی را کنترل کنند اما عملیات خارجی را اداره میکنند؛ بویژه چون تعصب مذهبی برانگیخته شود. هر رئیس برای خود تاسیسات مختصر نظامی دارد؛ اما هر فرد این سرزمین یک سرباز است. آنان مبلغی مالیه به حکومت میپردازند و شماری سپاهی فراهم میآورند. اما با وجودیکه اکنون مطیع شده اند به دست آوردن این چیزها تشویق و اداره درست میخواهد.

دشمنی دیرینه کوهستانیان با شاه محمود باعث شد که با رسیدن دوباره اش به قدرت سخت مخالفت ورزند.

آنان نخست از برادرش شاهزاده عباس طرفداری میکردند و سپس خصومت شان را تحت فرمان یک پیامبر دروغین ادامه دادند. جنگ طولانی بیشتر برای سربازان شاه محمود ناگوار بود؛ اما سرانجام نیروی وزیر فتح خان پیروز شد و اکنون همه مطیع اند...

تاجیکان برکی: طبقه دیگر **تاجیکان**، مردمان برکی اند که در لوگر و بتخاک زندگی میکنند. آنان هر چند با اعراب آمیخته اند، با دیگر **تاجیکان** این فرق را دارند که از خود دارای رئیسان جداگانه و در سپاهگیری نامور اند. قلعه و زمین دارند و شمار قابل توجهی سرباز برای حکومت فراهم میآورند. در رفتار و کردار به افغانان همانند اند و افغانان در مقایسه با دیگر **تاجیکان** با اینان به نظری خوشتر مینگرند و شمارشان اکنون به هشت هزار خانوار میرسد.

همه روایتها بر این موضوع توافق دارند که سلطان محمود در سده یازدهم (سده پنجم هجری) آنان را به مسکن کنونی شان کوچ داده است. در آن وقت سرزمینی پهناور داشته اند ولی اصل و منشأ شان معلوم نیست. آنان خود را عرب میدانند؛ اما دیگران آنان را از دودمان کردان می شمارند.

تاجیکان فرملی: فرملیان شاخه ای از **تاجیکان** و در شمار همچند برکیان اند. بسیاری از آنان در ارگون در میان قبایل خروتی زندگی میکنند و با آن قوم سخت دشمن اند. بخشی دیگر در غرب کابل اند و شغل عمده ایشان تجارت و زراعت است به حکومت مالیه و سپاه میدهند.

سردهیان و سیستانیان: سردهیان مردمان چادر نشین اند که در سرده در جنوب شرق غزنی زندگی میکنند. سیستانیان را - که در شمال منطقه بلوچ زندگی میکنند - هم میتوان **تاجیک** خواند. اما در اینجا نیازی به ذکر تقسیمات شان نیست. آنان در تخمینات جمعیت **تاجیکان** در سلطنت کابل که 1500000 نفر بوده اند یاد شده اند.

هندکیان: هندکیان نیز، گرچه جمعیت شان بیش از **تاجیکان** است، شرح مفصلی را ایجاب نمیکند؛ زیرا دودمان هندیان اند و صورت و سیرت اصلی خویش را - که کاملاً شناخته شده - با آمیزه ای از خصایص افغانان شرقی حفظ کرده اند. آنان موقعیتی نامساعد تر از **تاجیکان** دارند و ویژگی معتابهی ندارند.

دهگان: قبیله، یا به عبارت بهتر ملیت **دهگان** که ظاهراً روزگاری در تمام نواحی شمالشرق افغانستان پراکنده بودند، اکنون تنها در نواحی کنر و اطراف لغمان زندگی میکنند ... **دهگانان** به زبانی سخن میگویند که در بابرنامه، آئین اکبری و دیگر منابع زبان لغمانی خوانده شده است ... شاید **دهگانان** در اصل از هندوستان بوده باشند؛ هر چند که از هندکیان ممتاز اند. باید دقت کنیم که آنان را با **تاجیکان** یکی ندانیم؛ چه **تاجیکان** را نیز افغانان **دهگان** میخوانند که شاید گونه ای از تلفظ **دهقان** یعنی کشاورز باشد.

ص 297: اما بجز از هرات آنان (قزلباشان) عموماً در شهرها زندگی میکنند و زمین شان را به اجاره داران پشتون و یا **تاجیک** میسپارند ... افزون بر **تاجیکان** که ساکنان اصلی و قزلباشان که از دودمان فاتحان تاتار اند یا کسانی که اصل هندی دارند، اقوام دیگری هم در سرزمین که افغانان زندگی میکنند، هستند.

ص 367: در انیان کم نواتر بیشتر بزرگ و بندرت کارگرنند. کارگری بیشتر شغل **تاجیکان** یا همسایگان افغان است.

ص 368: **تاجیکان** به در انیان بسیار نزدیکند. نه **تاجیکان** و نه همسایگان افغان به در انیان مالیه میدهند و نه هم به حدی که یوسفزیان "فقیران" را به اجبار به خدمت میگمارند در حق اینان استخفاف میشود.

ص 382: دیگر اهالی قندهار را **تاجیکان**، ایماقان، هندوان، **پارسیان**، سیستانیان و بلوچان تشکیل میدهند. معدودی از بک، عرب، ارمنی و یهودی هم در آنجا زندگی میکنند.

ص 387: در نزدیکترین نواحی پیرامون شهر (غزنی) و دره مجاور در شمال، **تاجیکان** و هزارگان زندگی میکنند؛ اما منطقه میان کوههای سلیمان و کوههای کوچکتر متعلق به غلزیان است.

ص 388: ناحیه واقع در بیست میلی کابل به غلزیان و **تاجیکان** تعلق دارد؛ اما اطوار **تاجیکان** در میانشان بارزتر است. همه اینان حکومتی ساخته اند که با حکومت غلزیان متفاوت است اما چون در میان منطقه غلزیان قرار دارد، می‌خواهیم گزارشی از آن داشته باشیم.

ص 389: مردمان شهر (کابل) و نواحی مجاور طبقه ای از **تاجیکان** اند که کابلی خوانده میشوند. مردمی بسیار کاری و فهیم اند و در انقلاب دولت بارها اهمیت شان را نشان داده اند. احتمالاً شمار شهریان به هشت هزار میرسد.

391: قوم سهاک پنج یا شش هزار خانوار اند. یک سوم شان درخوار زندگی میکنند و احتمالاً تا حدی خصوصیت‌های اقوام سلیمانخیل جنوبی را دارند. بقیه در پغمان – در غرب کابل – و همانند غلزیان مجاور اند. شیرپاو – شش هزار خانوار – با **تاجیکان** در کوه‌دامن مخلوط اند و همچنان در امتداد کرانه شمالی رود کابل تا حدود مرز شرقی غلزیان دیده میشوند. گفته میشود که آنان بخش اضافی دیگر اقوام اند که خیلی پیشتر از دیگر افراد قبیله از قندهار مهاجرت کرده اند.

ص 420: از جهات دیگر بر اساس منابع اطلاعاتی من که از هم مسافران افغان و هم از **تاجیکان** بلخ و بخارا دریافت کرده ام، از بکان مانند همه آسیاییان مردمان خوبی هستند.

ص 421: در بلخ مردمان **تاجیک** و عرب هم در کنار ازبکان زندگی میکنند. عربان با آنکه دیگر زبانشان را از یاد برده اند، با **تاجیکان** فرق دارند.

ص 424: میمنه، اندخوی، شبرغان و چند نواحیه کوچک و مستقل دیگر در دست بزرگان **تاجیک** و اکنون **تاجیک** نشین اند.

ص 437: ساکنان اصلی سیستان **تاجیک** اند و اخیراً اقوام مناطق دیگر را نیز پذیرا شده اند. میگویند در اینجا دو قبیله مهم شهرکی و سربندی که از اراک ایران (یا عراق عجم) آمده اند، و یک قبیله بلوچ – خیلی دیرتر از آنان – در شرق سیستان مسکن گزیده اند. **تاجیکان** و قبیله پیشگفته کاملاً همانند **ایرانیان** اند و تفاوت‌های اندکی با آنان دارند.

ص 439: مردمانش (بلوچستان) بلوچان براهوی اند، که با **تاجیکان** که در اینجا دهور خوانده میشوند، در آمیخته اند.

ص 457: سیاست شاه در برابر اشراف درانی و **تاجیکان** و قبایل افغان تقریباً به سیاست شاه اسکاتلند در برابر "بارون" ها، شهرنشینان و کوه نشینان همانند است.

ص 469: افراد "غلام خانه" از سیزده هزار مرد بیشتر اند. "غلام خانه" را احمدشاه از افراد بیرونی حاضر در منطقه درانی و یا از **پارسیوانان** سپاه نادر - که به حکومت درانی پیوسته بودند - تاسیس کرده بود و سپس **تاجیکان** کابل و پیرامون آن را هم در این سازمان شامل ساخت.

ص 498: تنها گروه‌های نظامی که حضور داشتند افراد گارد شخصی بودند که غلامان شاهی خوانده میشدند و به حد کافی توان حفظ نظم در کشور را داشتند و بیشتر متشکل از **پارسیوانان** و **تاجیکانی** بودند که با مردم یا سران افغان ارتباطی نداشتند و کاملاً به شاه وفادار بودند و تنخواه خوبی می‌گرفتند.

ص 569: در غرب (بدخشان)، قندز، تالقان و حصار، ازبکان آزاد و در شمال قرقیزان پامیر و **تاجیکان** شغنان و درواز و واخان زندگی میکنند. این نواحی بسیار کوهستانی است و در شمال ناحیه قراتگین واقع شده که اهالی آن **تاجیک** اند و متصل به خوقند و فرغانه است. پادشاه درواز خود را از دودمان اسکندر میداند و همسایگانش این ادعای او را می‌پذیرند.

اهالی بدخشان **تاجیک** و معروف به بدخشی اند؛ اما در غرب خیمه گاههای بسیاری از ازبکان نیز هست ... رئیس کنونی بدخشان سلطان محمد است که تصور میکنم مطلق العنان باشد.

مآثرسلطانیه عبدالرزاق دنبلی: 1241 ق / 1825 م {9}

ص 141: جمعیتی از رعایا و چریک ترک و **تاجیک** و ارباب حرفت و صنایع تبریز و قراجه داغ جمع آوری و روی به خوی نهادند.

تجربت الاحرار عبدالرزاق دنبلی: 1241 ق / 1825 م {9}

ص 142: کوچک و بزرگ عراق عجم در ترانه زیروبم و تار و طنبور و آهنگ رهاوی رهایی داده، دلها از دام غم **تاجیک** و ترک نیشابور بر چنگ طرب چنگزن.

بستان السیاحه شیروانی: 1247 ق / 1831 م {45}

ص 183: پیشاور دراصل پیش آوراست... مسکن طوایف امم مختلفه از ترک و **تاجیک** و افغان و هندوان...

ص 184: **تاجیک** نام طایفه ایست که بعضی گویند از نسل یافت بن نوح اند و جمعی گفته اند که از تخمه سام بن نوحند و فرقه بر آن رفته اند که **تاجیک** مقابل ترکست یعنی فارسی زبان. باین حال فارسی زبان امتی فراوان و جماعتی بی پایان. اما نسب ایشان مانند طوایف دیگر منشق نیست و درقید ضبط نسب مانند ترک و عرب نباشند. لهذا عموم ایشان رعیت و زحمت کش باشند. قبل از ظهور ملت بیضا، سلطنت ایران و بعضی از سایر بلدان میان ایشان بوده بسبب عناد و عدم انقیاد انسان کامل دولت ایشان طریق عدم پیموده. راقم گوید که با فرقه **تاجیک** بسیار معاشرت کرده و با ایشان روزگار برآورده، عموم ایشان نفاق پیشه و حسد اندیشه اند و حریص و ناسپاس و حق ناشناس باشند. اما از آن طایفه علما و فضلا بسیار و عرفا و حکمای بیشمار برخاسته و جمعی کثیر از ایشان بزیور فضایل انسانی و کمالات نفسانی آراسته اند.

ص 459: کردستان ولایتی است معروف... عموماً مردمش کرد... وقلیلی طایفه ترک و **تاجیک** و عرب در آنولایت سکونت دارند...

ص 468: کلکته بندریست عظیم و شهریست جسیم... سکنه اش اکثر هندوان... و از طوایف دیگر و از اهالی بنادر و جزایر مثل جاوه و پتاوه و یمن و دکن و تکرور و منقرور و چین و ماچین و ترک و **تاجیک** و عرب در آنجا سکونت دارند... و این بیت را مکرر از ایشان شنیده:

بهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد

رستم التواریخ رستم الحکما: 1247 ق / 1831 م {9}

ص 142: علیمردان خان مذکور با پنجاه، شصت هزار لر و کرد و ترک و **تاجیک** به جانب اصفهان آمد.

منشآت قائم مقام: 1250 ق / 1834 م {9}

ص 150: زمان داد تا خلقی کثیر از ترک و **تازیک** مجتمع شد و به اتفاق آقاواینی بر تخت خانی نشست.

سفرنامه غزنی، کابل و افغانستان گادفری: 1256 ق / 1840 م {46}

ص 165: من با لیتانت برنس در مورد نفوس کابل موفقیت دارم که آنرا حدود 60 هزار تخمین نموده و متشکل از افغانها، قزلباش ها، **تاجیک** ها و هزاره هاست. تعداد هندوها بسیار کم بوده و عمدتاً با مسایل پولی سروکار دارند...

ص 168: در شهر کابل حدود 10 هزار قزلباش شمشیرزن آماده موجود است. رهبران آنها ثروتمندترین، ذکی ترین و متنفذترین مردم در کابل است. **تاجیکان** مردم بومی منطقه بوده و افغان نیستند. الکساندر ممکن است ایشان را در اینجا بحیث آتش پرستانی {زرتشتیان} دیده باشد که با زبان سانسکریت یا پهلوی صحبت میکردند...

ص 216: در مسیر راه خواجه سیاران دیده میشد که بفاصله کمی در جانب کوه قرار داشت... پس از چند ساعت سواری شایان تصویر در قلعه بلند {کوهستان کابل} به منزل بیلاک خان رسیدیم. او یک **تاجیک** قد بلند و مستقل بوده و در این اواخر از پرداخت مالیه به دوست محمد ابا ورزیده و نیمه دیوار مستحکم او توسط توپ پائین آورده شده بود.

ص 355: زبان افغانان پشتو است؛ **تاجیکان** یا باشندگان اصیل منطقه به پشتو یا **پارسی** صحبت میکنند. در دربار تعداد پشتو نسبت به **پارسی** و تعداد **پارسی** نسبت به ترکی زیاد است. دوست محمد با افغانها به پشتو، با قزلباشهای کابل و مرجعین ترکستان به ترکی صحبت میکند. اما همگی میتوانند به زبان **پارسی** صحبت کنند.

ص 463: مورایف تعداد باشندگان خیره بشمول ترکمنها را حدود 300 هزار تخمین نموده که 30 هزار آن ازبکان، صاحبان و فاتحان زمین اند. حدود 100 هزار ساتها اند که باشندگان منطقه قبل از اشغال ازبکان بوده اند. قره قلیاق ها در جنوب بحیره ارال تقریباً همین حدود اند؛ باقیمانده ترکمنها، یکتعداد قزغیر و **تاجیک** اند.

آریانای باستانی ویلسن: 1257 ق / 1841 م {46}

ص 139: در سالیان بعد، ساکاهها به بکتريا هجوم آورده و آنرا تسخیر میکنند؛ در اینجا ما با یک نمونه تقسیم فرعی نامگذاری و یا طوایفی برمیخوریم که تحت یک نام عام جمع شده اند؛ برای سترابو که میگوید ساکاهها بکتريا را مطیع ساخت، همچنان تذکر میدهد که کوچپانی که بکتريا را از یونانیها گرفتند عبارت بودند از اسی، پسیانی، توخاری و سکاراولی. به عقیده این نویسنده، اینها مشهورترین قبایل بودند. محل آنها پیش از تهاجم و پس از آن بطور دقیق معلوم نیست، اما میتوانیم آنها

را در مناطق شامل بکتیریا و یا مجاور آن ردیابی کنیم. سگاراولی ممکن است همان سگار اوکی پتولیمی باشد که در جوار کوه‌های نزدیک سرچشمهٔ اکسوس واقع است. آثار پسیانی را شاید بتوان در پشه‌ای‌ها سراغ کرد که در 7 وادی نجر او زندگی داشته و افغانها ایشان را یک طایفهٔ **تاجیک** میدانند - یعنی مردمانیکه قدیمتر از خودشان اند. زبان آنها عمدتاً مخلوطی از پارسی و سانسکریت است. توخاری با احتمال زیاد همان توشارها یا توخارهای جغرافیة هندو اند که از آن نام منطقه تخارستان یا محل توخاریها اشتقاق شده و با سایر علایم موقعیت ساکاهای که سترابو از آن سخن میگوید، تطابق دارد. آنها مجاور سغدی و مقابل مساگیتای بودند...

ص 140: قبایل سکائیان که جلگه کسپین را تا مساگیتای و اکسوس و حتی یاکسارتیس تسخیر نموده و باید با مساگیتای مخلوط شده باشند، بنام عمومی **دائی** شناخته میشوند. آنها همچنان بنام پارنی یا اپارنی یاد شده اند یا نامی که شاید بیکی از قبایل خاص آنها تطبیق شده و در یک جا گفته میشود که مهد آنها اکسوس بوده و ارساکی‌ها را در هجوم به پارتیا کمک نموده اند، و در جای دیگر گفته میشود که در جوار هیرکانیه و ساحل کسپین مسکون اند. قبایل دیگر سانتی و پیسوری که تا آریا امتداد دارند، سابقاً در ماورای پلوس مایوتیس موقعیت داشتند. بصورت عام دیده میشود که **دائی** از نواحی شمالی کسپین رانده شده و به جنوب مهاجر شده اند. آنها از هیرکانیه، پارتیا و آریا بواسطه یک دشت وسیع جدا شده بودند، بآنهم در موارد متعدد عبور نموده و از مناطق ماورای آن باج میگرفتند؛ مانند نمایندگان موجود ایشان یا ترکمنها که بطور مداوم با همسایگان شان در جنگ اند. بگمان اغلب و بدون شک این مردمان آثار نام خویش را در ولایت دهستان مجاور استرآباد و کمی بطرف جنوب نام **دائی** با **داهی** باقی مانده اند، اما در محدودهٔ مهاجرت آنها. و هم اینکه **داهی** یک قبیله قدرتمند بوده، در مجاورت و اتحاد با مساگیتای قرار داشتند که تصدیق آنرا از منابع چینائی داریم؛ مطابق آنها، یو-چی، یا گیتای (مساگیتای)، در اثر اتحادی که با تا-هیا (**داهی**) داشتند با پیشرفت هی-یونگ-نو، بطرف غرب رانده شده و قبایل متحده توانستند ساکاهای را بطرف جنوب برانند که متعاقب آن قبایل ایشان باز به بکتیریا فشار آورده و بالاخره سلطنت یونانیها را که در اینجا بنیاد نهاده شده بود، برانداختند. ما اصطلاح **تاجیک** پارسی را داریم که بطور عام از نام **دائی** یا **داهی** یا **تاهیا** استنباط شده است؛ ما قبلاً نشان دادیم دلایل قاطعی برای موجودیت پارسیان در ماورالنهر وجود دارد مدتها قبل از اینکه نام قبایل بربر در جلگهٔ کسپین شنیده شود. پس از انفجار آنها عین حوادثی رخ داده که احتمالاً در زمان حاضر وجود دارد، یک ترکیب سیاسی مشخص و حتی قبایل مختلف (که هنوز هم ایجاد میشوند) که سلطنت پارس را تاسیس کردند. در این ترکیب گسترده و سست ممکن است نام یک عضو بتمام مجموعه تطبیق شده و شاید **دائی** نام داده شده به پارسیان در اکسوس باشد، درحالیکه آنها یک بخش سازندهٔ دولت پارسیان میگردند، مدتها پس از اینکه یک نقش والا در بین شاهان آسیا کمائی میکنند.

ص 163: صرفنظر از تمدن ایجاد شده توسط باشندگان مسکون آن، **تاجیکان** زمان های بعدی و **پارسیان** اولیه، در زمانهای قدیم و معاصر با مهاجرت های وحشیانه همراه بوده است؛ طوریکه مطابق سترابو، رسوم و عادات بکتریان تفاوت ناچیزی از سکائیان همسایه ایشان داشته است.

برهان جامع محمد کریم تبریزی: 1260 ق / 1844 م {9}

ص 154-156:

تاجیک - غیر عرب و ترک را گویند؛ فرزند عرب که در عجم بزرگ شده باشد؛
تازی - غیر عرب و ترک را نیز گویند؛

سفارتنامه خوارزم رضاقلیخان هدایت: 1268 ق / 1853 م {9}

ص 151: اگر چه امیربخارا و خان خیوه هر دو از دوده اوزبک اند و به حسب و نسب یکی، اما فیما بین غبار نفاق مرتفع است. امیربخارا، خان خیوه و اهل خوارزم را ترک نداند و تات می خواند و خان خیوه اهالی بخارا را **تازی** نامد.

سفرنامه عتبات ادیب الممالک: 1273 ق / 1857 م {9}

ص 142: در میان همراهان ترک و **تاجیک** خوب خرد و باریک، باز انگشت بر ماشه زد که تفنگش در نرفت.

روضت الصفاى هدایت: 1274 ق / 1858 م {9}

ص 142: سواران ترک و **تاجیک** را خون در عروق جوشیدن گرفت.

ص 151: همچنین مناصب بزرگ به جماعتی مناسب از **تازی** و ترک محول و مرجوع رفت.

دیوان قآنی: 1275 ق / 1858 م {9}

ص 142:

تو فتنه کردی و **تاجیک** و ترک متهمند که ره به فتنه گشودند ملک سلطان را

تاریخ افغانها فیریر: 1275 ق / 1858 م {47}

ص 291: نفوس افغانستان به دو قسمت بسیار مشخص تقسیم شده است: اول، افغانها آنطور که درست نامیده میشوند؛ دوم، **تاجیکها**، اولاده فاتحین قدیمی این قلمرو که میتواند به دو بخش تقسیم شود - **پارسیوانها** یا باشندگان شهرها و **ایماق** ها یا کوچی ها. افغانها در زمان حاضر قوم حاکم بوده و **تاجیک** ها در هرات و کندهار تحت سلطه افغانها قرار دارند؛ بآنهم یار محمد خان در هرات برای آنها توجه زیاد مبذول داشته و بایشان اجازه داده تا نفوذی بدست آورند که شاید در آینده ها برای افغانها کشنده و مرگبار تمام شود. در کابل، **تاجیک** ها بعلت کثرت، غریزه جنگی و موقعیت مستحکمی که در شهر دارند، برایشان عین امتیازات افغانها را تامین نموده است؛ آنها با ایشان در مقرریهای خدمات عامه سهیم بوده و در مشکلات سیاسی که اغلبا بظهور میرسد، پشتیبانی آنها باعث پیروزی جانبی میشود که از آنها طرفداری میکنند.

قزلباشها یا **پارسیان** مستقر شده در کابل (توسط نادرشاه) که حدود 12 هزار خانواده بوده، با **تاجیک** ها وصل اند که در مذهب یکسان بوده و هر دو نژاد از عین فرقه یعنی شیعه اند.

ارقام زیر تعداد نفوس افغانستان را بطور تخمینی نشان میدهد:

در ولایت هرات	300 هزار افغان و	600 هزار پارسیوان یا ایماق.
در ولایت کندهار	600 هزار افغان و	300 هزار پارسیوان یا بلوچ.
در ولایت کابل	1 میلیون 600 هزار افغان و	800 هزار پارسیوان و قزلباش.

مجموعه افغانها 2,500,000 و غیر افغانها 1,700,000 است که مجموعاً 4,200,000 میشود.

ص 366: ... نفرت انگیزترین معامله ظالمانه اینست که در این جنگ بالای باشندگان شهرها، انگلیس ها مردم بی آزار را جزا دادند نه قبایلی که ارتش جنرال الفنتون را در 1841 از بین بردند. در افغانستان مانند الجزایر قبایل جنگی با رمه هایشان در اطراف سرگردان اند؛ شهرها توسط یهودها، ارمنیها، هندوها، کشمیریها، **تاجیک** ها، بردگان، تاجران، کسبه کاران و صنعتگران مسکون بوده که دارای طبیعت صلحجو بوده و هرگز دیده نشده که تفنگی در دست شان باشد...

ظفرنامه خسروی (حکروایی امیرنصرالله دربخارا): 1279 ق / 1862 م {48}

ص 94: چون بنای قلعه دیزق به بیرون دره کوه به جانب شمالی به روی دشت هموار و دو قلعه توبرتو به اندرون یکدیگر واقع بود و در اطراف آن حصن حصین عمیق داشت که پشت گاوماهی از قعر آن نمودار بود و پنج، شش هزار خانوار از ترک و تاجیک غیر از سپاه ساکن و متوطن آن دیار میبود، از بس که کمند تسخیر به آسانی به برج و باروی آن دیار رسیدن بسیار صعب و دشوار می نمود ...

ص 101: ... اگرچندی که به قول اطبا مرض شاه عالم پناه صعب می نماید حکمت بر آنست که خورد و بزرگ و از تاجیک و ترک همه اتفاق نموده، جسم مبارکش را بهر خوشی ناخوشی در محافه آسایش انداخته به دوش جانها برداشته ... پیاده و سواره بقدر فراخورد طاقت به جانب مستقر سریر سلطنت که پایتخت فاخره بخارای شریف است اراده نموده، دمبدم در قدم شب و روز طی مراحل نماییم.

ص 110: از این هنگامه لشکر قیامت اثر، لرزه در کوهستان کولاب بدخشان و ایل و اولوس آن طرف افتاده بود. از روی دهشت و هراس و سراسیمگی همه حاکمان و سرحد داران اطراف و جوانب آن سرزمین مع حکام ذوی الاحترام ولایت شغنان بدخشان مع تنسوقات و بیلاکات و افره استقبال عساکر گردون مآثر نموده ... بنا بر فرمایش همایون، تاجیک و ترک و خورد و بزرگ، همه به فرمانبرداری محمد مراد خان سر انقیاد فرود آورده، گردن اطاعت نهاده، کلان و سرآمد خودها دانستند.

باشندگان افغانستان (حیات افغانی) حیات خان: 1282 ق / 1865 م {49}

متن انگلیسی این کتاب نشان میدهد که این اثر توسط حیات خان در سال 1865 م به زبان پارسی نگاشته شده و در سال 1874 م به زبان انگلیسی ترجمه شده است. مواد زیر از متن انگلیسی آن گرفته شده است:

ص 1: نام افغانستان بطور واضح از نام قوم حاکم باشنده آن اشتقاق شده (مانند هندوستان، ترکستان و غیره) ... مرز شمالی آن سلسله کوههای هندوکش است که آنرا از ترکستان جدا میسازد؛ در غرب آن فارس یا ایران قرار دارد؛ در جنوب آن بلوچستان واقع است که تا بحر هند امتداد دارد؛ و در شرق توسط اندوس (سند) از پنجاب جدا شده است ...

ص 2: سلسله کوههای که بنام سلیمان یا کیسی یاد شده و از کوه های هندوکش بطرف جنوب تا مرزهای بلوچستان ادامه دارد، بطور طبیعی این مسیر را به دو حصه شرقی و غربی تقسیم میکند: افغانستان شرقی (قاعده شرقی کوههای سلیمان

تا رود سند که حالا تابع امپراطوری هند برتانوی است؛ و افغانستان غربی (قسمت غربی و بمراتب بزرگ که تابع امیرکابل بوده و شامل یکتعداد قبایل کوهی میشود که کنترل کم و متزلزل بالای شان وجود دارد و هم یکتعداد قبایل دیگر که کاملاً یاغی و آزاد اند). تعداد جمعیت تابع حدود 4.5 میلیون نفر تخمین میشود...

افغانستان شرقی ... در غرب بواسطه کوههای سلیمان (کیسی) و در جنوب بواسطه بلوچستان محدود است. مناطق کوهستانی دربرگیرنده شمال و غرب، مسکن قبایل آزاد و جنگجو بوده و نفوس آن حدود 1.8 میلیون نفر است. این منطقه متشکل از دو صوبه پشاور (شامل نواحی پشاور، کوهات و هزاره {در شمالغرب لاهور}) و دیره جات (شامل نواحی بنو، دیره اسماعیل خان و دیره غازی خان) است...

ص 6 - 14: افغانستان غربی محدوده خارج حاکمیت برتانیه یا مناطق کوهستانی شمال و جنوب کوهها تا مرزهای برتانیه میباشد... رود سند در شرق، زمین های یوسفزی (نواحی پیشاور) در جنوب و غرب، و کانتون چمله در شمال آن واقع بوده و شامل مناطق زیر است: چمله، بونیر، سوات، باجور، مهمند، کنر، ننگرهار، تیراه، کرم، خوست، وزیر، دوار و کاکرستان.

باقیمانده افغانستان غربی را میتوان به چهار ولایت تقسیم کرد: کابل، غزنی، کندهار و هرات. کابل شهر عمده افغانستان بوده و نفوس آن حدود 70 هزار تخمین میشود... غزنی یا زابلستان کهن حدود 15 هزار جمعیت دارد... کندهار حدود 60 هزار باشند داشته و... تعداد نفوس هرات حدود 50 هزار میباشد...

ولایت کابل: جلال آباد، لعلپوره، پشاد چهارباغ، سلطانیپور، بالاباغ، ده سبز، ده یحیی، بی بی مهر، زیمه کلکان، قره باغ، آغا سرای، خواجه سرای، شکرده، گاه دره، استالف، استرغچ، چاریکار، فرزه، پغمان، دهمزنگ، گذرگاه، ده بوری، قلعه قاضی، تنگی سیدان، لندر، کته سنگ، شیوه کی، بینی حصار، چهار آسیا، بابوس، کلنگار، زرغونشهر، ده نوباغ، سلطان خوشی، پیوار، شلوزان، هونی، پادخوا شانه، پادخوا روغنی، برکی برک، برکی راجا، سجاویند، چرخ و غیره.

ولایت غزنی: روضه، کلاتی، منگور، شالیز، اورته سنگ، رباط، کلالگو، کردیز، سرده پورمول، سرروضه، نانی و غیره.

ولایت کندهار: کلات غزنی، ده خوجه، باباولی، ده محسوس، ساپیروان، سرده، پشمول، کاغنگ، کرز، مزرعه، زعفر، گرشک، فرا قلعه بست و غیره

ولایت هرات: ایزن فراه، سبزوار، اوبه برنابه، داکوتر خانپوره، اشکیوان، نامیزک، سیاهوشان، زنده جان، غوریان، کوهسان و غیره.

ص 298 – 302: **تاجیکان** در سراسر افغانستان پراکنده بوده و تعداد آنها 1.5 ملیون تخمین می‌گردد. در سراسر افغانستان تقریباً هیچ جایی وجود ندارد که تمام باشندگان آن به تنهایی افغان بوده و در آنجا **تاجیکان** وجود نداشته باشد. به عین ترتیب **تاجیکان** نیز در هیچ جایی بصورت مجموعی و یکجائی زندگی ندارند. آنها در بین ازبکها و افغانها زندگی نموده و در واقعیت در بخش بزرگی آسیای غربی پراکنده اند. آنها بتعداد زیادی در سراسر پارس (بخصوص اصفهان) و ترکستان و بتعداد کمتری در خیوه، قراتیکین، درواز و بدخشان زندگی میکنند. **تاجیکان** را در افغانستان بنام **پارسیان** مینامند، یک واژه ایکه بصورت عام و گسترده مترادف **تاجیک** میباشد.

بارتباط چندین نظریه ایکه درباره ریشه واژه **تاجیک** وجود دارد، محتمل ترین آن تغییر شکل واژه پهلوی تازی بمعنای عرب است، واژه ایکه هنوز هم در پارسی معاصر با عین معنی است. تمام فرهنگها تازی را به معنی اولاده عرب در پارس یا هرکشور بیگانه دانسته و حقایق پژوهشی در مورد تاریخ **تاجیکان** نشان میدهد که این معنی در این مورد نیز قابل تطبیق است. در سده اول، عربها توانستند تمام مناطق پارس و ازبک {ترک} را زیر سلطه خویش آورده و مردمان آنها را از طریق اجبار یا اقناع مسلمان سازند. آنها چندین بار به افغانستان نیز هجوم آوردند، اما در اینجا با مقاومت جدی مواجه شدند. مردمان جلگه ها یا مناطق هموار مقاومت چندانی نشان ندادند، اما قبایل جنگجوی کوهستانها توانستند موقعیت خود را تا سده سوم هجری نگهدارند. نمیتوان تردید داشت که مناطق پارس، افغانستان غربی و ازبک {ترک} ها قبل از آن توسط مردمانی مسکون بودند که با یک زبانی مشابه پارسی باستان یا هم ریشه آن صحبت میکردند. از بین این مردمان، پارسی معاصر بوجود میآید که محصول اختلاط زبانهای باستانی با زبان اشغال کنندگان آنها (عرب ها) بوده و بزودی پس از اشغال عرب به ظهور میرسد. عربها به احتمال قوی بزودی و شاید بطور کامل در بین باشندگان مسکون منحل و مخلوط شده و اجداد **تاجیکان** معاصر را تشکیل دادند.

این فرضیه از اینجا ناشی میشود که پس از اشغال اعراب، زمین های هموار در اختیار **تاجیکان** باقی میماند، در حالیکه مالکان افغان آن در بین کوهها پناهگزیں میشوند. اما پس از مدت طولانی، افغانها از کوهها پائین شده، در تمام مناطق، زمین های هموار را اشغال و **تاجیکان** را سرکوب و مطیع میسازند، باستانهای یکتعداد مناطق دشوار گذر طبیعی آنها. ممکن است **تاجیکان** ترکستان و حتی ترکستان چین از عین مخلوط باشند، جائیکه **تاجیک** ها توانستند قدرت خویش را تا حمله مغول زیر قیادت چنگیز خان نگهداری نمایند. آنها باز هم توانستند استقلال خویش را در مناطق کوهستانی بدخشان، درواز و غیره تا کنون حفظ نمایند.

تاجیکان در هر جائیکه دیده شوند با عین خصوصیات زندگی مسکونی (برخلاف کوچپگری)، موسسات فعال پیشه‌وری، صنعت و زراعت، و اراده‌پیگیری به مسایل زندگی مرفه و آرام تشخیص میشوند. در بعضی مناطق افغانستان غربی، آنها هنوز هم بحیث مالکان اصلی زمین وجود دارند، اما بصورت عام، آنها چنین حقی را از دست داده و به مستاجر یا وابسته افغانها تبدیل شده‌اند. این **تاجیکان** وابسته یا در عین دهکده‌های افغانها و یا (طوری‌که غالباً دیده میشود) در روستاهای جدا و مربوط به خودشان زندگی میکنند. در مورد آخری، آنها توسط شخص دیگری بنام کدخدای دهکده رهبری میشوند که معمولاً بواسطه مردم، ولی از یک خانواده‌ای انتخاب میشود که میراثی بوده و صلاحیت آن باید به تائید و تصویب امیر رسانیده شود. صلاحیت کدخدا بااستثنای مواردیکه توسط امیر داده شده، چیز دیگری نمی‌باشد. وظیفه عمده او جمع‌آوری عواید زمین دهکده‌ها و پرداخت آن به مقامات محل بوده و در عوض یک مقدار آن برای خودش پرداخت میشود. او میتواند بعضی مناقشات دهکده را حل نماید، اما مسایل بزرگ باید توسط حاکم یا قاضی محل فیصله گردد. **تاجیکان** خصلتاً صلحجو و مطیع‌اند. با وجودیکه آنها بحیث سربازان توظیف شده‌اند، اما بصورت عام چنین شیوه زندگی را خوش ندارند. شغل عمده آنها زراعت است، اما در تجارت و صنعت هم دیده شده و بعضاً در حمل و نقل نیز مصروف‌اند. تمام آنها بااستثنای بامیان، سنی و معتقد به مسایل دینی خویش‌اند.

هرگاه بی‌نظمی‌ای در افغانستان بوقوع پیوندد، **تاجیکان** همیشه اولین کسانی‌اند که قربانی و پایمال میشوند، اما همیشه سیاست‌برندگان نهائی این بوده‌است تا آنها را تشویق و حمایه کند. آنها همیشه شاکی بوده‌اند که در تمام اوضاع و احوال، بار کار اجباری و باج‌بالای شانه آنها نسبت به افغانها، بمراتب سنگین‌تر بوده‌است، بآنهم نظر بدی در مورد سلطنت درانها ندارند. با وجودیکه افغان‌ها خود را نسبت به **تاجیکان** از نژاد برتر می‌شمارند، بآنهم این تفوق طلبی بسیار اهانت‌آمیز نبوده و رابطه از دواج و خویشاوندی در بین این دو قوم بسیار عام‌است.

تعداد **تاجیکان** در نواحی شهرهای بزرگ بسیار زیاد بوده و تعداد زیادی در کابل، غزنی، بلخ و هرات زندگی میکنند، درحالی‌که تعداد آنها در مناطق دشوارگذر و کم‌جمعیت مانند هزاره، حصص جنوبی مناطق غلزی و کاکرستان و غیره کم می‌باشد. این ملاحظه در مورد **تاجیکانی** صدق میکند که در بین افغانها و در زمینهای هموار زندگی میکنند. کسانی‌که بصورت جداگانه و در کوه‌ها زندگی نموده و دارای موقعیت مستحکم طبیعی می‌باشند، در موارد زیادی با **تاجیکان** جلگه‌ها فرق دارند. در این مورد میتوان بطور خاص از **تاجیکانی** بنام کوهستانی، خنجانی، برکی، فورمولی یا پورمولی و سردهی نام برد.

کوهستانیها شامل مناطق کوهی ولایت کابل و منطقه ایست که شمال آن قله های برفی هندوکش، غرب آن منطقه کوهی هزارستان، جنوب آن کوهدامن و شرق آن سلسله کوههای است که از هندوکش بطرف جنوب ادامه دارد. این کوهستان متشکل از سه وادی طویل نجراو، پنجشیر و غوربند است... مردم در اینجا بطور پراکنده زندگی نموده و تعداد آنها احتمالا از 45 هزار خانواده بیشتر نمیباشد. اینها تماما سنی بوده و از شیعه ها نفرت دارند...

با وجودیکه خانها صلاحیت زیادی ندارند که بی نظمی های داخلی را فرو نشانند، اما میتوانند همه مردم را بر ضد یک دشمن مشترک متحد سازند. **تاجیکان** بعلت مناطق دشوارگذر خویش از استقلال نسبی لذت میبرند. تمام نواحی باستانی دُرنامه و پروانی یک مقدار باج ناچیز به امیر میپردازند، اما در موارد دیگر فقط تابع دادگاه های خانهای خود هستند. در بین طوایف جنگجو و یاغی میتوان از دُرنامیها نام برد که مردن برای یک مرد در اثر عوامل طبیعی را شرم میدانند. منازعات کشنده آنها اکثرا در بین خانواده ها مییاشد... هر شخص بالغ مسلح بوده و دارای کارابین، تفنگ فتیله ای، تفنگچه، کارد بزرگ و یا در صورت فقیر بودن، دارای کمان و سپر مییاشد... قبیله کوهی دیگر بنام پشه ای است که در کوهستان زندگی نموده و توسط بابر ذکر شده که دارای زبان خاص خودشان اند. در حال حاضر پشه ای ها با لهجه ای صحبت میکنند که نزدیک به هندی و خاص مناطق کوهی است.

تعداد **تاجیکان** خنجانی حدود 10 هزار خانواده بوده و باشنده دره حاصل خیز و گوارای خنجان اند ...

برکیها نیز از جمله **تاجیکان** اند ولی در تمام موارد بر سایر **تاجیکان** بخصوص از نگاه خصلت جنگجویی برتری دارند. آنها باشندگان لوگر و بتخاک بوده و از سایر همنژادان خویش دور مانده اند؛ رابطه صمیمی با غلزیها دارند، با وجودیکه تابع رئیسی از نژاد خویش اند. آنها از نگاه شیوه و رسوم مشابه افغانها اند. زمینهای که آنها در اختیار دارند تا اندازه زیادی مورد تهاجم افغانها بوده و توسط امیر کابل با پرداخت باج و تامین سهمیه ارتش مکلف میباشند. برکیها خود را عرب میگویند، اما دیگران آنها را کردها دانسته و میگویند که سلطان محمود (غزنوی) ایشان را از کردستان به اینجا آورده است.

تاجیک ها در چرخ و گلوگاری، زرغون و سایر مناطق لوگر یافت شده و بواسطه نامهای مناطق ایشان تشخیص میشوند.

فورمولی یا پورمولیها نیز **تاجیک** بوده و باشندگان ارگون در وسط منطقه خروتی و غرب کابل اند. هیچ چیزی درباره منشأ و تاریخ آنها معلوم نیست. آنها خود را خلجی دانسته و میگویند که بعضی شاهان هندوستان از طایفه آنها بوده است. این

میتواند بواسطه تاریخ فرشته تائید شود که میگوید خلجی ها یک طایفه ترک و مربوط سلطان جلال الدین فیروزشاه و سلطان علاوالدین (خلجی)، اند که شاهان مشهور هند بودند. توضیح دیگر نام خلجی اینستکه پورمولیها زمانی باشنده شهری بوده اند که بنام خلج یاد شده و گفته میشود که درکنار رود جیحون (اکسوس) واقع بوده و بعضیها میگویند که در غرب کندهار، درکنار رود هلمند و قلعه بست واقع بوده است. این روایت بعدی یکمقدار تائید از این میگیرد که یک بخش قبیله تاتار ترکی بنام خلجی که با زبان ترکی صحبت میکردند، در سده دهم در دهانه رود سیر قرار داشتند، که از قوقند جریان یافته و یک بخش آن در زمانهای طولانی مسکون سیستان شده بودند. پورمولیها از نگاه اعتبار و سلحشوری بهیچوجه کمتر از برکی ها نیستند. اکثریت آنها زارع یا تجاراند، اما کسانیکه در ارگون مسکون اند ظروف آهنی تولید نموده و آنرا برای فروش در سراسر افغانستان غربی میبرند. آنها با خروتی ها که در وسط آنها زندگی میکنند، دشمنی تلخی دارند.

تاجیکان سردهی که تعداد آنها چندان زیاد نیست، در سرده واقع در کناره جنوب شرق غزنی زندگی دارند. **تاجیکان** اکثریت مطلق نفوس سیستان را تشکیل میدهد، اما فقط سنیها بطور خاص با نام شان تشخیص میشوند. تعداد آنها در نواحی شمال بلوچستان نیز بسیار زیاد بوده و بتعداد زیادی در هرات و نواحی آن، غزنی، ننگرهار، گردیز، کلاگو، لغمان، و سایر نواحی افغانستان یافت میشوند.

انجمن آرای هدایت: 1288 ق / 1871 م {9}

ص 154-156:

تازیکی - طایفه غیرترک و عرب؛ لغتی است که **پارسیان** بر تازیان نام نهاده اند و تازیان **پارسیان** را به مناسبت خواندن کتاب زند زندیک گفته اند، کاف را به قاف تبدیل کرده "زندیق" خوانده اند و زنادقه جمع بسته اند؛

سفرنامه فرهاد میرزا: 1294 ق / 1877 م {9}

ص 142: خلقی انبه ز ترک و **تاجیک** در منزل سرد و تنگ و تاریک

نژاد های افغانستان بیلویو: 1297 ق / 1880 م {50}

ص 11: اقوام عمده که باشندگان افغانستان را میسازد افغان، پتان، غلزی، **تاجیک** و هزاره میباشد. در پهلوی اینها، اقوام کوچک چارایماق در قسمت های هرات، یوزبیک در سواحل جنوبی اکسوس و کافر در شیبهای جنوبی هندوکش نیز زندگی دارند.

ص 13: در بین فارسی زبانان: اصطلاح "کلانتر" در بین تاجیک ها، "مهتر" در بین هزاره ها و "افسقال" در بین ترک ها معمول است. در هر صورت، این کلمه نشان دهنده "ریاست" یا "بزرگی" میباشد.

ص 44: مردم هند، کلمه پتان را به تمام باشندگان افغانستان، حتی تاجیک ها و هزاره ها که فارسی زبان میباشند، اطلاق مینمایند. اما پتان ها، این کلمه را فقط در مورد مردمان پشتوزبان بکار میبرند ولی نه همه پشتو زبانان، بلکه آنرا منحیث نام اجدادی قبایل معینی استعمال میکنند که حتی شامل افغان و غلزی نبوده و فقط باید پتان یا پختون باشد.

ص 70: دادیک ها آخرین چهار قومی متذکره توسط هیرو دوتس است که تشکیل کننده یک سترایی واحد در سرحدات شرقی امپراطوری داریوش بود. درباره تشخیص این مردم نظریات متفاوتی وجود دارد. بعضیها معتقدند که اینها همین تاجیک های معاصر اند اما این تغییر فیلولوژیکی، طبیعی معلوم نمی شود. در پهلوی آن، واژه تاجیک فقط پس از اشغال پارس توسط اعراب مروج گردیده که در بخش تاجیک ها توضیحات داده میشود. یکتعداد دیگر آنها را مردمان کوهستانی در شمال گندار یا میدانند که قبلا بنام دردا یاد میشدند؛ نامی که هنوز برای آنها معلوم بوده ولی در بین مردم چندان مروج نیست، بآنهم هنوز نام اجدادی بومیان چیلای در جانب دیگر اندوس بوده و آنها خود را درد مینامند. تغییر از دردا به دادیک نیز چندان طبیعی نبوده و بسیار احتمال دارد دادیک که ظاهرا همسایه ستاگیدیا بوده حقیقتا دادیهای فعلی باشند که منحیث یک قبیله کوچک با کاکر ترکیب گردیده و هنوز هم در مسند باستانی خویش مستقر هستند. قرار معلوم دادیک یا دادی که اولاً تمام منطقه را در اختیار داشتند حالا بواسطه طوایف مختلف قبیله کاکر اشغال شده، بتدریج توسط آنها اخراج، کشته و یا جذب میشوند. ازینکه این تغییرات چه وقت صورت گرفته بسیار مشکل است اما موضوع زمانی بهتر فهمیده میشود که ما دادیها را کنار گذاشته و توجه خود را به کاکر (حاکمین فعلی این منطقه) معطوف داریم.

ص 86 – 88: تاجیک ها که غالباً بنام پارسیوان یاد میشوند یک بخش بزرگ و وسیعاً پراکنده باشندگان افغانستان را تشکیل داده؛ زبان، اداره داخلی، رسوم و عادات آنها با دیگران فرق دارد. آنها اولاده باشندگان باستانی پارسی همین سرزمین میباشند در حالیکه افغانها اولاده باشندگان باستانی هندی اند. قرار معلوم، افغانها (که مسکن اصلی آنها وادی های کندهار و ارغنداب میباشد) با مردمان هندی که آنها را اشغال نمودند، مخلوط و مزدوج گردیده و نام خود را به قوم مخلوط خود دادند.

همینطور عربها نیز عین کار را با مردم **پارسی** اشغالی خود انجام داده و نام آنها را بحیث نام قومی اولاد مخلوط آنها باقی گذاشتند، نامی که توسط **پارسیها** بر آنها گذاشته شد. اجداد عربی آنها، سیدهای بودند از نسل حضرت علی (داماد محمد) که نام خود را بقبایل ایجاد خود دادند. در افغانستان چندین قبیله سید وجود دارد که عمده ترین آنها وردک و اشترانی میباشد. گفته میشود که واژه **تاجیک** مشتق از نام باستانی **پارسی** برای عرب است. نویسندگان باستانی **پارسی** دشمنان اجدادی خود در شمال و جنوب را بالترتیب توسط کلمات ترک و تاز (یا تاج) یاد میکردند، لذا کلمه تاز صرف برای عربهای پارس اطلاق گردیده و تمام چیزهاییکه مربوط بآنها میشد و یا از آنها بوجود میآمد توسط **پارسیها** بنام تازی یا **تازیک** یاد میگردید که عین کلمات تازی یا **تاجیک** میباشد. با گذشت زمان، این کلمات در مقابل اجناس خالص و بومی، محدود به اشیای دارای منشای عربی در پارس میگردد. لذا یک منطقه و غیر مزدوج با مردمان آن، عنوان قومی خود را از طریق عرب مسکون در نسلهای بعدی حفظ میکرد. اما اعراب مزدوج با مردمان منطقه، هویت اصلی خود شدند. را از دست داده و در نسلهای بعدی، توسط **پارسیها**، بنام **تاجیک** یاد می (طور مثال) یک اسپ یا سگ وارداتی عربی نه بنام تازی، بلکه بنام عربی یاد میشد ولی اولاد آنها نام تازی را کمائی نموده و دیگر بنام عربی یاد ننگردید. اما بکثرت معتقدند که کلمه **تاجیک** به معنی "پارسی" بوده و دلایلی زیادی نیز وجود دارد که کلمه تاوچی چینائی، عین واژه **تاجیک** معاصر است. اگرچنین باشد و معلوم میشود که این روایت صحیح است، لذا توضیحات قبلی مطرود پنداشته شده و **تاجیک** باید فقط نام باستانی **دهقانان** یا زراعت پیشه گان **پارسی** باشد. این کلمه در حقیقت یک واژه **پارسی** بوده و شامل ساحاتی است که قبلا در اختیار شاهان **پارسی** قرار داشت؛ این است دلیل عدم موجودیت آنها در هند و موجودیت آنها در ترکستان. **تاجیک** ها در تمام جلگه های افغانستان از هرات تا به خیبر و از کندهار تا به اکسوس (و حتی در کاشغر) زندگی دارند. این نام در این روز ها بشکل وسیعتر استعمال شده و شامل تمام مردمان **پارسی زبان** (باستثنای هزاره، افغان و یا سید) میباشد. لذا اقوام هندی نشیبهای جنوبی هندوکش که به اسلام گرویده و **پارسی** صحبت میکنند (و هم تا اندازه به لهجه بومی خود) نیز بنام **تاجیک** یاد میشوند. این کلمه همچنان به اولاده باشندگان باستانی **پارسی** بدخشان و دره های تنگ و غیر قابل دسترس کوه های آن اطلاق میگردد.

این مردم به جوامع مجزا تقسیم شده و برای قرنهای متوالی استقلال خود را حفظ و نگهداری نموده اند، با وجودیکه فعلا بصورت ظاهری، تابع حکومت کابل میباشدند. آنها معتقد به اسلام سنی و شیعه بوده و ادعا میشود که اولاده الکساندر بزرگ و سربازان یونانی باشند؛ آنها در سیما و همچنان رسوم و عادات خویش از **تاجیک** های جلگه ها فرق داشته و با لهجه متفاوت **پارسی** صحبت مینمایند که فکر میشود شاخه از پهلوی باستانی است. آنها بنام بدخشی، وخی، شغنی، روشانی و غیره شناخته میشوند که مربوط بدخشان، و اخان، شغنان، و غیره بوده و باین

ارتباط از تاجیک های جلگه ها فرق دارند زیرا آنها چنین تقسیمات فرعی را نداشته و صرف بنام تاجیک یاد میشوند صرف نظر از اینکه از هرات، کندهار، کابل و یا جاهای دیگر باشند. بعلاوه، تاجیک ها (مانند افغان، غلزی و پتان) دارای تقسیمات خیل و زی نمیباشند. افزودن اصطلاحات خیل و زی در یک نام، نشاندهنده ای "ارتباط" و یا "اولاد" آن فرد میباشد اما ضرورتاً نشاندهنده این نیست که اعضای مرتبط و یا اولاد واقعی آنها باشد. کلمه خیل عربی بوده و نشان دهنده یک "گروه" (بخصوص اسپ)، "کمپنی"، "حزب" و غیره است. پسوند زی پارسی بوده و معنی واقعی "پسر" را میدهد اما بصورت عام بمعنی خیل استعمال میشود مانند موسی زی یا موسی خیل، یعنی اولاد یا وابسته موسی. یک افاده بسیار موجه استعمال (کمی پس از ایجاد نمایندگی ما) این کلمات در ایجاد دو فرقه در کابل دیده میشود. کسانی که طرفدار اتحاد با برتانیه بودند بنام کیوناری زی و آنهایی که مخالف بودند بنام یعقوب زی یاد میشوند. پسوند خیل میتواند باعین معنی بکار رود اما بعلت خوش صدائی، به زی ترجیح داده میشود. این تقسیمات در حقیقت مربوط به "گات" و "سختائی" مردمان راجپوت است. در بین تاجیک ها، بعضی جوامع دهقانی وجود دارند که بنام دیوار در غرب افغانستان و دهگان یا دهقان در ولایتهای شرقی یاد میشوند. قرار معلوم آنها از نسل داهی نویسنندگان باستانی یونانی بوده و صرفاً روستائی یا دهاتی میباشد طوری که کلمات پارسی فوق اطلاق میشود؛ با وجودیکه قبیله باستانی سکائی دای یا داهی در روزگار خود، مردمان پر جمعیت و نیرومند بودند. تاجیک های جلگه ها منحیث یک قوم - مردمان مقبول، دارای قامت بلند و هیکل تنومند میباشد. آنها خصلتاً صلحجو، صنعتگر و صرفه جو (میان رو) بوده و مشتاق محافل اجتماعی و تفریحی میباشد. موقعیت آنها در بین باشندگان منطقه، مطیع و تا اندازه برده و ار بوده و هیچگونه قدرت و صلاحیتی در حکومت ندارند. آنها در نواحی روستائی، مصروف زراعت و باغداری بوده، یا در جوامع روستائی خود مسکون اند و یا بحیث خدمه های زراعتی، باغداری و غیره پراکنده اند. آنها در شهرها مصروف امور میخانیکی و صنعتگری بوده و بحیث دکانداران، اهل کسبه و تجاران کوچک خدمت مینمایند. محاسبین، سکرترها و سرکارگرها در ادارات عامه و موسسات شخصی تقریباً کاملاً در اختیار آنها بوده و از اعتبار و حیثیت بلندی در نکاوت، درستکاری و صنعت برخوردار میباشند. آنها بصورت آزاد، خدماتی از قبیل محافظین شخصی و یا خانوادگی را قبول نموده و بخاطر فعال بودن، پرتلاش بودن و پاک کار بودن خود مورد احترام قرار دارند. آنها بندرت در خدمات نظامی مشغول میشوند ولی بعضی از آنها موقعیت بلندی در ارتش امیر دارند. آنها بصورت طبیعی اوصاف زیاد و قابل قدری دارند اما بحیث یک مردم مطیع و پایمالشده، در مورد فرمان روایان خویش بسیار زیاد مظنون بوده و آنها را مکار میدانند. آنها در نکاوت، متانت، صنعت و درستکاری در سطح ماهران نسبت بنام باشندگان دیگر منطقه قرار داشته و متمایل حکومت برتانیه میباشد. بارتباط روحیه تمایل، آنها مانند مردمان قزلباش کابل، هزاره (تحت فرمانروایان درانی) و جوامع بازرگانی منطقه میباشد. در حقیقت باستانی غلزی ها (که نیمه مستقل بوده و تا اندازه قابل توجهی

در حکومت و سیاست گذاری آن شریک میباشند) و پتان ها (که تقریباً کاملاً مستقل بوده و از هیچ گونه فرمانروای خبرنگارند)، تنها در انیها یا افغانها یگانه دشمن واقعی و آشتی ناپذیر ما بوده و این چقدر حیرت انگیز است که آنها از طریق حمایت و پشتیبانی ما، توانستند بطور موفقانه نفرت اقوام دیگر را در مقابل ما شورانیده و تحریک نمایند در حالیکه خودشان مورد انزجار و ارباب تمام طبقات و اقوام مردم خود قرار دارند.

گزارشهای سیاسی علاالملک: 1304 ق / 1887 م {9}

ص 143: سکنه خراسان خیلی مختلف هستند. غالباً مرکب از کرد و تاجیک و ترک و تاتار می باشند.

یادداشت‌های افغانستان راوری: 1305 ق / 1888 م {51}

ص 34: در غرب قلعه شهباز خان و به فاصله یکنیم گروه، نوشهره قرار دارد که شامل دو دهکده بزرگ در دوساحل دریای کابل است. دهکده طرف شمال ساحل بنام نوشهره هشتتگر یاد شده و باشندگان آن افغانهای محمد زی هستند ... دهکده کنار جنوب ساحل بنام نوشهره خالصه نامیده شده و باشندگان آن تاجیک ها اند.

ص 48: حدود سه گروه بطرف شمالغرب و دور نمودن بطرف غرب بتی- کوت، به زیارت بزرگی میرسیم بنام "عیدگاه" که در حالت مخروبه قرار داشته و از آنجا به فاصله پنج گروه در عین جهت، شهر قدیم تاجیکان بنام "علی باغان" قرار دارد، اما در تاریخ اکبر بادشاه و آثار دیگر، بنام الاباغا نامیده شده و در جوار سواحل دریای کامن (یعنی دریای کابل که در اینجا بنام دریای لغمان نیز یاد میشود) قرار داشته و بعضاً بنام سمه خیل یاد میشود...

پس از الاباغ ... به ننگرهار میرسیم، جائیکه مردم آن تاجیک ها بوده و به زبان پارسی صحبت میکنند. اینها بصورت عام تا گندمک میرسند...

ننگرهار یکی از 6 ولایت در شمال سفید کوه یا سپین غرمیباشد که باشندگان آن قوم تاجیک بوده و دارای تعداد زیادی دره ها و وادیهای خورد و بزرگ میباشد.

ص 49: مرزهای دقیق جغرافیائی و قومی ولایت ننگرهار قرار زیر است: از قریه بتی- کوت در شرق تا کوتل سرخاب در غرب ... به فاصله 30 گروه؛ از کوههای درونته در کنار رود کابل در شمال تا گجه در جنوب، به فاصله 10 گروه و این مرز ها کاملاً با آنچه در بعضی مجلات نوشته شده، فرق دارد. در اینجا با وجودیکه ناحیه

بلند واقع شده و کوههای بلند وجود ندارد، بآنهم زمینها اکثرا سنگزار، شکسته و ناهموار است؛ و از 12 تا 15 هزار خانواده **تاجیک** در آن مسکون اند...

نام اصلی این منطقه نیک انهار بوده که نیک در فارسی به معنی "خوب و سودمند" و انهار جمع نهر به معنی "جویبار"، یک واژه عربی بوده و در فارسی نیز کاربرد وسیع دارد. نیک- انهار بتدریج و در اثر کاربرد وسیع به ننگرهار مبدل میشود. در زمان های قدیم بنام جوی- شاه نیز معروف بوده است. ننگرهار دربرگیرنده یکتعداد دره های خورد و بزرگ بوده، جمعیت آن عمدتاً **تاجیکان** و یکتعداد محدود افغانان اند. دره های لغمان و کامن به عین ترتیب بوده، شیوی یا مسیر منطقه ای که در آن قبیله شنواری مسکون بوده و در جنوب جلال- آباد قرار دارد، نیز محاسبه شده و شامل 9 دره است که 9 دریا در آن جریان داشته، در اینجا یکجا شده و بنام دریای کابل یاد میشود... از این 9 نهر است که نام این ساحه اشتقاق شده، نه از جویبارهای کوچک که از سلسله سپین غر جریان مییابد...

ص 50: عواید مجموعی این قسمت ننگرهار بدون دره های آن در زمان سلطنت تیمورشاه سدوزی فقط 100 هزار روپیه بوده است... مطابق ارزیابی شیخ ابوالفضل در سلطنت اکبربادشاه عواید حاصله نیک- نهار حدود 2 لک و نود و هفت هزار و سیصد و پنجاه روپیه بوده است. قطعات ملیشه حدود 200 اسب و 5 هزار پیاده بوده است، و باوجودیکه قبیله یا مردم آن مشخص نشده، اما بدون شک مشمول تاجکان بوده است...

دره سومی بنام گجه یاد میشود که یک دره بزرگ و طویل بوده و مربوط به **تاجیکان** است، اما مردم افغان آنرا بنام گگه یاد میکنند. طول آن حدود 10 کوه بوده و درجانب جنوب با کوه تیراه یا سپین غر یکجا میشود...

ص 51: آخوند درویشه یک روحانی مشهور افغانها و یک **تاجیک** بومی ساحه متذکره است... اجداد او از شهرک پایین آمده که قرار معلوم در دره حصارک- شاهی قرار دارد.

سلطان بهرام که یکی از اولاده سلاطین پیچ بوده، ادعای نسب اولاده الکساندر مقدونی داشته و با تسخیر این محل و مسیرهای سفیدکوه ننگرهار، یک قبیله مسلط در ننگرهار (بنام بودنی) را بیرون میراند که آخوند آنها را باشندگان **تاجیکان** این محل میدانند، شاید یک طایفه از قبایل ترک باشد که پیش از پیشروی افغانها تا جوانب شمالی و جنوبی سلسله سپین غر مالکان قدیمی این مناطق بوده اند...

وقتی سلطان جلال الدین خوارزم شاه توانست مغولها را در پروان نزدیک منبع دریای لوگر در 618 ق (1222 م) شکست دهد، در بین یمین الملک، ملک خان

هرات و ملک سیف الدین، اِغراق، خَلج که با 40 هزار نفر متشکل از خَلج و ترکهای قانقولی، ترکمنهای غوز و **تاجیک** های غور به سلطان پیوسته بود، منازعه بر سر غنایم رخ میدهد...

ص 52: یک قسمت قبیله خَلج و یکتعداد غوز مدتها قبل از این زمان در اطراف سپین غر در ننگرها و کارمان و شلوزان مستقر شده بودند. بآنهم یکتعداد نویسندگان که هیچگونه معلوماتی در موضوع نداشته و یکتعداد هم از این حقایق بیخبراند، اولاً خَلج های ترک را غوری های پنداشته اند که **تاجک** اند و بعداً هم این غوریها را به "افغانهای غلزی" تبدیل کرده اند.

ص 53: حدود یک گروه در غرب این قلعه بطرف جنوبغرب، چهارباغ صفا قرار دارد که یک دهکده بزرگ **تاجیکان** بوده و در جوار آن چهار باغ میوه های مشهور و بخصوص باغ مشهوری بنام باغ صفا در جانب غربی دهکده، یک محل دلربا و خوشگوار قرار داشته و میوه های لذیذ تولید میکند. یک کانال بزرگی در غرب آن از سرخورد کنده شده و آب را به این باغها میآورد...

با ترک باغ صفای چهارباغ بطرف راست و پیشروی 6 گروه در جهت جنوبغرب، دور خوردن بطرف غرب و ترک بالاباغ همچنان بطرف راست، به فاصله کمی از راه، به فتح- آباد میرسیم که یک دهکده بزرگ **تاجیکان** است... با عبور از چهار باغ تا بالاباغ از سلطان- پور میگذریم، جائیکه تعداد زیاد چشمه ها و باغها وجود داشته و از دریائی عبور میکنیم که بنام قرا- سو یعنی دریای سیاه میباشد.

ص 55: از فتح آباد دو راه جدا میشود. مسیر چپ به کجه یا کگه رفته و مسیر راست قرار ذیل است: از فتح آباد سه گروه بطرف غرب، نیمه قرار دارد که یک دهکده بزرگ **تاجیکان** در ساحل شرقی دریای کوچکی است که از جانب چپ سلسله کوه های تیراه یا سپین غر آمده و به شعبه یا تنگه کجه یا کگه میریزد...

با ادامه راه بامتداد دریا به دهکده **تاجیک** نشینی میرسیم که بنام کنگرک پائین یاد میشود، جائیکه یک جویبار کوچک از جانب جنوب با سرخاب یکجا شده و در اینجا تعداد زیاد غارها وجود دارد. راه دیگری از اینجا بر بالای تپه ها تا دهکده نیمه، حدود سه گروه و به بالاباغ حدود دو گروه میرود...

ص 60: با پیشروی حدود یکگروه در بالای مسیر باز، در جهت جنوبغرب و میلان به غرب، به بتخاک میرسیم، یک دهکده بزرگ مربوط **تاجیکان** که تا کابل و ماورای آن وسعت دارد...

ص 61: بگرامی نام یک دهکده نه، بلکه نام چندین دهکده **تاجیکان** بوده و در امتداد ساحل غربی کنار چپ دریای کابل، نزدیک سرک قرار دارد...

کابل در زمان سلطنت کیکاوس، شاه دوم سلسله کیانیان ذکر شده و بعداً در داستان رستم به آن اشاره میشود که گفته میشود مادرش دختر مهرباب شاه، تازی یا **تاجیک**، از نژاد ضحاک است...

ص 63: پس از سقوط صفاریان، حاکمان قبلی کابل که تابع آن سلاله بودند، یکمقدار استقلال کسب میکنند. بعداً چیزی از کابل یا غزنین نمی شنویم، زیرا تابع سامانیان **تاجیک** میشود که پس از چندی بالای صفاریان در خراسان و سجستان و توابع آن پیروز میشوند. متعاقباً غزنین بطور مشخص جز امپراطوری سامانی ذکر میشود که کابل تابع آن بوده است، ولی حاکمان هندوی آن بر حال میباشد. غزنین از زمان الپ تگین در 322 ق (934 م) در اختیار اولاده حاکمان ترک قرار گرفته و یک حاکمی را بر طرف میسازد که نام خانوادگی او لویک است، اما معلومات کمی درباره او وجود دارد، باستثنای اینکه مسلمان بوده و شاید **تاجیک** باشد...

ص 65: کابل متشکل از دو شهر یا شهرک است که توسط کابل شاه بنیاد نهاده شده، یکی بنام کابل- خورد و دیگری کابل است. اولی حالا یک دهکده کوچک بوده و در لبه کوهها حدود 8 گروه در جنوب و کمی شرق کابل قرار دارد. دومی یکی از بهترین شهرهای ازمنه قدیم و پایتخت باستانی نژاد **تاجیکان** بوده است. طول آن یک گروه و عرض آن نیم گروه است. خانه های آن عمدتاً خشت خام اند، اما یکتعداد خانه های جدید از خشت پخته و سنگ ساخته شده اند.

"نصابنامه افغانیه" میگوید "از وقتیکه در انبیا کابل را پایتخت خویش ساختند، یعنی هنگامیکه تیمورشاه جانشین پدر شده و مسکونه کابل گردید، روسای درانی، توابع آنها و قزلباشها نیز ربعی را بدست آورده و مستقر میشوند. کابل قبل از آن محل اقامت **تاجیکان پاریسی گوی** بوده است". کابل حالا نیز محل سکونت ایشان است، چون آنها اکثریت مطلق باشندگان را تشکیل داده و در زمان حاضر بنام کابلی ها نامیده میشوند.

ص 66: قلمروی تابع دارالملک کابل یک دره بزرگی است که از شهر کابل در جهت شمال و شمالشرق تا کوههای هندوکش، حدود 50 گروه و در جهت جنوب بطرف کندهار حدود 200 گروه میباشد. این ساحه بصورت کامل پوشیده از جمعیت **تاجیکان** است.

در بعضی حصص اطراف کابل بطرف شمال و شمالغرب، در نواحی کوهی دشوار گذر، مردمانی اولاده قطعات مینگ زندگی دارند. مینگ یک واژه ترکی بوده و به

معنی هزار می باشد؛ این قطعات متشکل از همین تعداد افراد بودند. بعضی از این مینگها توسط یکی از خانهای مغول در غور بطور دائمی مستقر ساخته شده و مردم **تاجیک** این واژه را به زبان خویش ترجمه نموده و آنها را هزاره خواندند. اولاده آنها در مسیر تاریخ باین نام عمومی یعنی هزاره شناخته شدند...

ص 68: زبان عمده مردم کابل و نواحی نزدیک آن **پارسی** است که تا اندازه از **پارسی** معاصر فرق دارد. این زبان **تاجیکان** یا باشندگان باستانی اند؛ اما پشتو زبان افغان هاست که یکتعداد آنها **پارسی** محاوره را بلد اند، ولی طبقه بالایی آنها بسیار خوب بلد اند؛ بعین ترتیب یکتعداد **تاجیکان** میتوانند پشتو صحبت نمایند، اما همیشه در بین خود **پارسی** صحبت میکنند.

ص 69: چهار آسیا به فاصله سه گروه از هندکی یا چهارده و بطرف جنوب آن قرار دارد که متشکل از چندین قریه **تاجیکان** بوده و کانال متذکره در طرف راست آن می باشد. باندازه یک آسیا آب از طریق این کانال کشیده شده و در مزارع و باغهای این ناحیه به مصرف میرسد.

به عین ترتیب چندین قریه دیگر در طرف چپ آن قرار دارد که مربوط به **تاجیکان** بوده و بنام موسه ای یاد میشود... باز هم در طرف راست و جانب مقابل نهر مدآغه چندین قریه **تاجیک** وجود دارد که بنام نون- یاز شده و از اینجا یک گروه بطرف جنوب، گومران نام دو دهکده ایست که در دوجانب دریای لوگر قرار دارد، در جانب چپ سرک به فاصله کمی، در حالیکه نهر مدآغه در جانب راست آن واقع است...

به فاصله دو گروه در جنوب دریای لوگر چندین روستای **تاجیک** بنام خوردگان وجود دارد که به فاصله یک گروه بطرف راست سرک واقع است. در این وادی وسیع یکتعداد قبیله غلزی به قسم کوچی زندگی داشته و در بالای یکمقدار زمین کوچک زراعت میکنند. به فاصله سه گروه در جنوب خوردگان، روستای بزرگ مدآغه مربوط **تاجیکان** در جانب دیگر دریای لوگر قرار دارد که به فاصله حدود یک گروه بطرف راست معلوم میشود. نهر یا کانال بزرگی از دریای لوگر به این روستا کشیده شده و آب را از جانب شرقی به خانه ها و باغهای کابل و پیرامون آن شهر انتقال میدهد که بنام نهر مدآغه یاد میشود.

زرغون شهر به فاصله حدود سه گروه در جنوب مدآغه واقع است که متشکل از چندین روستای بزرگ **تاجیکان** است...

ص 70: قلمروی **تاجیکان** در این مسیر در کوتل دو- بندی به پایان رسیده، زبان **پارسی** توقف نموده و پشتو یا زبان افغانی شروع میشود، اما زبان پشتوی کوچیان این ناحیه تا اندازه زیادی متأثر از همسایه های **پارسی گوی** آنهاست (این محل

مرز طبیعی منطقه افغانها یا تون پُشت یا پُخت یا پاشت یا پاخت در این مسیر است؛ از آن چیزیکه افغانها نام پُشتون یا پُختون را اشتقاق کرده اند. صفحه 113 "دکشنری افغان" من دیده شود).

ص 72: از حصارک به فاصله دو گروه، ده- دوشینه قرار دارد که یک محل کلان است. به فاصله چهار گروه از اینجا بامتداد مسیر دریا روستای بزرگ بَرکی قرار دارد که مربوط مردم **تاجیک** است، مانند روستاهای که قبلاً ذکر شد.

ص 74: ... به فاصله چهار گروه در عین جهت به هفت آسیا میرسیم که در جانب راست آن که سرک کابل با آن یکجا میشود و از اینجا به فاصله سه گروه دیگر شش گاو قرار دارد. این نام یک دره یا کوههای اینجا بوده و از اینجا به فاصله سه گروه تنگی باریک سنگی مرتفع بنام دهان شیر واقع است. به فاصله سه گروه دیگر به شیب حدود یک گروه روضه سلطان محمود پسر ناصرالدین سبکتگین قرار دارد، که در جوار چپ سرک واقع بوده و متشکل از یک تعمیر بزرگ در جانب یک کاریز و باغهای وسیع میباشد. از اینجا به فاصله یک گروه دورتر بطرف جنوب غرب، شهر بزرگ **تاجیک** نشین غزنین واقع است؛ باشندگان تمام روستاهای مسیر سرک نیز همین مردم اند.

ص 75: تاغران به فاصله دو گروه از دو- شینه قرار داشته و یک روستای بزرگ ولایت لوگر است، بامتداد مسیر سواحل دریای به این نام. از اینجا 12 گروه بطرف جنوب و میلان بطرف جنوب شرق، گردیز قرار دارد، نام یک دره بزرگ مربوط به **تاجیکان**...

ص 76: با برآمدن از کابل به فاصله چهار گروه بطرف جنوب، به موسه ای میرسیم، نام یکتعداد روستاهای **تاجیک** نشین در ساحل غربی دریای لوگر...

ص 82: ... این نواحی و دره ها مشمول قلمروی ملک تاج الدین، ایالدوز، مملوک، و مهتر یا رئیس ملکه های ترک سلطان معزالدین، محمد سام، غوری های **تاجیک**، سلطان غزنین و هند است که قدرت و مذهب مسلمانان در هند را ایجاد کرد...

ص 85: ... به فاصله پنج گروه در عین جهت و عبور از کوههای مرتفع محدود کننده آن در غرب، به ارگون میرسیم، یک روستای بزرگ مربوط به قبیله پرمولی یا فرمولی که **تاجیکان** اند. اما ملای توخی غلزی که با محل آشنا است، قبول ندارد که پرمولیا **تاجیک** باشند...

ص 91: ... در جهت جنوب غرب، پوشتای قرار دارد و به فاصله 6 گروه در عین جهت شهر پورمولی **تاجیک** اورگون واقع است...

ص 96: ...کابل- خورد به فاصله سه گروه بطرف جنوبشرق قرار دارد، یک روستای بزرگ **تاجیک** ها واقع دریک دره یا وادی بین کوهها که از آن یک مسیر مستقیم بطرف ولایت (تومان) لوگرمی رود.

ص 97: نیمه به فاصله دو گروه از توتو در مسیر شمالشرق واقع است، یک روستای بزرگ **تاجیک** ها. از اینجا تا جلال آباد مسیری است که از طریق فتح آباد می رود...

از کوتل سرخورد تا دریای ناویان بعضی طوایف قبیلہ غلزی قرار دارند؛ و آنها یک دهم تولیدات (رَمه و غله؟) خویش را به تیمورشاه بادشاه کابل می پردازند. از کنگراق علیا باز هم روستاهای **تاجیک** نشین شروع میشود؛ و سرخورد پس از جریان حدود 9 گروه بطرف شرق در نزدیک کوه درونته با دریای کابل یکجا میشود... در شرق کنگراق علیا به فاصله یک گروه کنگراق پائین واقع است، یک روستای بزرگ که آنها مربوط **تاجیک** ها است...

ص 98: ...چهارباغ صفا که قبلا ذکر شد، از آنجا به فاصله شش گروه بطرف شرق و در مسیر سرک جلال آباد - کابل قرار دارد. این یک روستای بزرگ **تاجیک** نشین بوده و در جوار آن چهار باغ (که به چهار قسمت تقسیم شده) قرار دارد...

ص 100: لمغان (یا لغمان) یکی از 6 ولایت یا قلمروی فاریستان و مهد باستانی نژاد **تاجیکان** است. با وجودیکه بعضی حصص این ساحات بواسطه یکتعداد قبایل افغان در جریان زمان اشغال شده؛ بخصوص از دورانی که میرزا الغ بیگ حاکم کابل، افغانهای خشی را از قلمروی کابل اخراج کرد؛ بآنها **تاجیکها** هنوز هم در اینجا ها مسلط بوده و بعضا کاملا در اختیار **تاجیکان** قرار دارد.

این شش ولایت عبارتند از: 1. کاشکار {چترال}، 2. کُنر، 3. کامان، 4. ننگرهار یا نیک انهار، 5. لمغان و 6. کابل.

کابل و ننگرهار مورد بحث قرار گرفت. نام لمغان اصلا لمکان بوده، زیرا (مطابق رسوم) اینجا محل دفن شیخ لمک پدر نوح علیه السلام بوده است! در لهجه این مردمان **تاجیک** حرف معادل ک وجود نداشته و آنها غ را بعوض آن بکار میبرند، لذا این واژه لمغان شده و بتدریج به لمغان و لغمان تبدیل شده است.

ص 101: شهر مهم لمغان، چهارباغ مسعود بوده و مندرآور و تیغری دو روستای بزرگ یا شهر کوچک احاطه شده بواسطه دیوارها است. زمینهای این منطقه از نگاه تولید محصولات بسیار مشهور است. حدود 12 هزار خانواده **تاجیک** در آن

زندگی نموده، برای تیمورشاه سدوزی بادشاه کابل، مالیه پرداخته و مکلف اند یک قطعه را برای ارتش او فراهم سازند...

زبان مردم لمغان بنام لهجه لمغانی یاد شده و بزودی قابل فهم نیست؛ اما اکثریت مردم، **تاجیکی (پارسی)** صحبت نموده و یکمقدار مهارت در پشتو و ترکی نیز دارند (چندین نژاد غیرافغان مسکون در این منطقه بدون شک از نسل ترکها اند. یک مسیر قابل توجه بین کابل و پشاور و شمال دریای کابل و سلسله کوه سپین غر که تا ظهور افغانها بواسطه ترکها مسکون بوده و موجودیت نامهای متعدد ترکی و زبان ترکی در این منطقه شاهد مدعاست).

از درهٔ علینگر دریای از سلسله کوههای هندوکوه، تیراجمیر یا کند سرازیر شده و در نزدیکی تیغری با دریای علیشنگ یکجا میشود. قسمت پائین دره **تاجیک** نشین بوده، در بالای آن مردمانی بنام کوهستانی و در بالاترین قسمت آن کافرهای تور یا سیاهپوشان کوچی زندگی میکنند.

ص 102: علیشنگ نام دو روستای بزرگ و درهٔ است که در آن قرار دارد. طول آن حدود 15 گروه و در شمال و شمالشرق به سلسله کوههای پوشیده از برف دایمی ختم میشود. مانند علینگر، **تاجیکان** در قسمت پائین، کوهستانیها در وسط و کافرهای تور در بلندترین بخش آن زندگی میکنند...

نجراب یک درهٔ بزرگ بطول تقریباً 20 گروه بوده، در جهت شمالغرب یک کوه دشوار را شگافته و با درهٔ پنجشیر وصل میشود. چندین هزار خانوادهٔ **تاجیک** در وادی نجراب مسکون بوده، یکتعداد دایمی و یکتعداد بقسم کوچی زندگی میکنند. از اینجا دریای سرچشمه گرفته و در جوار تیغری با دریای علیشنگ یکجا میشود.

ص 103: مندرآور یک دره وسیع و متشکل از چندین شکاف یا شاخه در بین کوهها و دره های کوچک است که از روستای مندرآور تا سروبی بیش از 20 گروه طول دارد. آب باران از وسط آن عبور نموده و در جنوب روستای مندرآور با دریای تیغری (دریای متحد علینگار و علیشنگ) یکجا شده و بنام دریای لمغان نیز یاد میشود. دریاها یکی یکی شدهٔ این دره از کوههای لمغان سرازیر شده و در جوار درونته با سرخورد از جنوبغرب یکجا گردیده، بطرف شرق جریان نموده، در شرق جلال آباد با عبور از ناحیه کامان با دریای چترال یا چترار یا کاشکار یکجا شده و سرانجام در ابای سین (سند) میریزد. درهٔ مندرآور عمدتاً **تاجیک** نشین میباشد، اما در شکاف کوهها یا دره های کوچک بعضی طوایف قبیله بزرگ افغان غلزی بقسم کوچی زندگی میکند.

ص 104: از اینجا سه راه جدا میشود. یک راه بطرف غرب به نجراب یا نجر او و پنجهیر یا پنجشیر و دومی به شمال به علیشنگ میرود. علیشنگ نام دو روستای بزرگ مربوط **تاجیکان** بوده، بنام دره علیشنگ نیز یاد شده و حدود 10 گروه طول دارد. در قسمت های اخیر یا حصص بلند آن افغانهای صافی یا ساپی و مردمانی بنام کوهستانی زندگی میکنند؛ در غرب و شمال آن کوههای دارای برف دائمی قرار دارد.

دره دیگری در شمالشرق علیشنگ بنام دره علینگار وجود دارد که طول آن حدود 11 گروه میباشد. در شمال این نیز کوههای پوشیده از برف دائمی است. در قسمت پائین این دره مثل دیگران **تاجیک** ها و در قسمت های بلند افغان های صافی و کوهستانی ها زندگی میکنند.

ص 106: کُنر شامل 6 دره جمعیت دار و مربوط به **تاجیکان** است که قبلاً توضیح شد. نام اصلی آن کوه نر بوده و با کاربرد زیاد به کونر و کُنر تبدیل شده که دارای دره ها و وادیهای زیاد با شاخه ها یا دره های کوچک میباشد. اکثریت مطلق باشندگان آن **تاجیکان** بوده و در قسمتهای بلند آن افغانان زندگی دارند...

پیش از سلطه قبایل افغانی در این مناطق، مردم **تاجیک** بیعت خویش را به حاکمان باجور، یک قبیله حاکم بنام عرب، ارائه میکردند...

ص 107: دره چغانسرای شامل چندین روستای بزرگ و مربوط مردمی بنام **دهگان** یا **دهقان** است. اولی شکل نوشتاری **ایرانی** یا **تاجیکی** و دومی شکل عربی این واژه بوده که در جانب غربی دریای چترال واقع است...

ص 109: در این دره از نورگل تا چغانسرای، در هر دو جانب دریای چترال یا کاشکار، حدود 6 یا 7 هزار خانواده **تاجیک** مسکون اند...

ص 111: از چمیاری دو گروه بطرف شرق و میلان به شمالشرق یک روستای بزرگ بنام کاور واقع است که مربوط **تاجیکان** بوده و در جانب راست سرک واقع است. کمی دورتر بطرف شرق و نزدیک جانب راست، روستای چندرای قرار دارد. یکنیم گروه بطرف شمالشرق، کُنر قرار دارد، یک شهری که از زمانهای باستان مهد حکومت این دره بوده است.

ص 113: دند در زبان افغانی به معنی حوض و یخ در زبان **تاجیک** به معنی سرد است...

ص 118: ... از اینجا (دهانه کوه) دو گروه بطرف شرق و بعین فاصله بطرف شمال شرق و یک گروه بطرف شمال ... به کوز دنوهی میرسیم، یک روستای بزرگ مربوط **تاجیک** ها در سواحل دریای چترال یا کاشکار.

ص 119: با حرکت از جلال آباد بفاصله سه گروه بطرف شرق به ایلا باغا یا علی باغان میرسیم، یک محل متروک و شهر قدیمی **تاجیکان** در سواحل دریای جلال آباد یا دریای کابل.

ص 121: ساحه یا دره کامان که حدود 17 گروه طول داشته و شامل 60 روستای بزرگ **تاجیکان** تحت سلطه دیندار خان رئیس بخش بایزی قبیله مهمند میباشد که در گوشته مسکون است، روستاهای در هر دو جانب دریای چترال یا کاشکار که با ورود به ساحه کامان بنام دریای کامان و با رسیدن به دره بنام دریای گُز یاد میشود. با وجودیکه بعضی قبایل افغان صافی و مهمند در دره کامان مسکون اند، بآنهم **تاجیکان** باشندگان و مالکان اصلی زمینها بودند...

تعداد باشندگان **تاجیک** کامان بین 10 و 12 هزار خانواده میباشد؛ و مردم باید یک قطعه برای ارتش درانی فراهم کند.

ص 130: آنها متشکل از دو بخش بزرگ اند. کسانیکه لباس سفید یا رنگ روشن میپوشند، توسط **تاجیکان** یا **پارسی** گویان بنام کافر سفید پوش و توسط افغانها بنام سپین کافر یاد میشوند... بخش دیگر توسط **تاجیکان** بنام کافر سیاه و سیاهپوش و توسط افغانها بنام تور کافر نامیده میشوند.

ص 131: اینها (کافر ها) در جنگ نسبت به افغانها برتری دارند، اما توسط **دهگان** های (**تاجیکان**) منطقه کاشکار سرکوب شده اند. این قبایل رئیس خود را انتخاب میکنند.

ص 132: منطقه قبایل کافر ها از طرف شمال بواسطه بدخشان و دولت قبلا مستقل کندز محدود است که چند سال قبل توسط بارکزی، حاکم درانی افغانستان مطیع ساخته شده و حالا توسط بعضی نویسندهگان اروپائی بنام "ترکستان افغانی" نامیده میشود، شاید باین علت که هیچ قسمت ترکستان نام نهاد در جنوب جیحون یا اکسوس قرار ندارد؛ از طرف جنوب بواسطه دره های مندر اور، لمغان، گُز، کامان و توابع آنها که قسمتهای جنوب آنها توسط **تاجیکان** و قسمتهای بلند آن بواسطه مردمان کوهستانی (شاید باشندگان غیر اصلی منطقه، اما زمانیکه افغانها آمدند، آنها در آنجا زندگی داشتند) و افغانهای صافی مسکون اند؛ در شرق بواسطه کاشکار علیا و سفلا، شیگل، پنجکوره و باجور، اما بعضی حصص کمی بطرف شرق، شمال دره

سوات، بطرف گیلگیت؛ و در غرب بواسطه دره های پنجشیر یا پنجپیر، نجراب یا نجراو و والاساو که مربوط به دولت افغانی موجود است.

ص 137: چون خبری از امیرزاده رستم و برهان اوغلان که در راس 10 هزار مرد بمقابل سیاهپوشان کافر فرستاده شده بود، نرسید، امیر تیمور با گرفتن یکی از کتوریان منحصی راهنما، چندین خدمه دربار خود را بشمول محمد آزاد بحیث فرمانده، در راس 400 ترک و 300 **تاجیک** فرستاد تا درباره آنها معلومات کند.

ص 144: کوههای کتر و گمبهر در جانب دیگر دریای جترال یا کاشکار واقع است. از مانوگی به فاصله یک گروه در شرق تا کمچی نام دو روستای دیگر است؛ از اینجا دو گروه بطرف شرق کلاگی بوده و یک گروه بطرف جنوب، کراها قرار دارد. تمام این روستاها که در جانب دیگر دریای پیچ قرار دارند بنام کوز (پائین) چغانسرای توسط افغانها یاد میشود؛ و روستاهای شنبه گام و یکتعداد دیگر را بنام بر (بالا) چغانسرای مینامند؛ تمام اینها توسط **تاجیکان** مسکون اند...

زمین واقع در بین این کانال و دریای جترال یا کاشکار بنام "شالیزار" یاد میشود که در زبان **تاجیکی** معنی زمینی را میدهد که در آن برنج کاشته میشود و حاصلات بسیار زیاد دارد.

ص 145: قلّه این سلسله کوهها که توسط افغانها بنام کند و توسط **تاجیکان** کاشکار بنام تیراجمیر یاد میشود و بعلت برفهای زیاد همیشه سفید معلوم میشود، در دست چپ قرار دارد...

ص 146: با ترک شنبه گام و در جهت شرق با عبور از دریای پیچ توسط پل چوبی و فاصله کوتاه بطرف شمال آن، به اوتا یا اوتاپور میرسیم، یک روستای دارای ابعاد بزرگ که توسط **تاجیکان** مسکون است، از اینجا دره چغانسرای ختم میشود.

ص 150: با حرکت از لوت- ده به فاصله سی گروه بطرف شرق، به بوشکر میرسیم، یک روستای نسبتاً بزرگ که بواسطه تورکافرها یا سیاهپوشان مسکون شده است... از بوشکر به فاصله دو گروه بطرف شمالشرق یک چشمه آبگرم قرار دارد... که بطرف شگوت جریان میکند. به فاصله یک گروه بطرف شمالشرق چشمه آبگرم، به در شب میرسیم، یک روستای مسکون توسط کوهستانیها و روستای دیگری به فاصله سه گروه در عین جهت به موغ میرسیم که یک روستای بزرگ و مربوط **تاجیکان** است.

ص 152: ...توضیح مسیرهای لمغان، گنر، کامان، باجور، پشاور و کافرستان و گزارش مناطق آن و بعضی توابع کابل که توسط **تاجیکان** مسکون اند، به پایان رسید...

زیرنام کاشکار، دو منطقه وجود دارد: یکی کاشکارپائین که بنام چترال یا چترار یاد میشود و دیگری کاشکر بالا یا مستوچ یا شهر عمده آن. این یک مسیر مناطق بسیار وسیع است که تقریباً بطور کامل توسط **تاجیکان** مسکون بوده و متشکل از 9 وادی یا دره بزرگ و هریک دارای دره های کوچکتر میباشد.

ص 158: از دره ناغر تا روستای شنگر 6 یا 7 دره کوچک در دو جانب دریای چترال قرار دارد که در آن **تاجیکان** و یکتعداد محدود کوهستانیان مسکون اند. آنها تابع پادشاه کاشکار، سیدهای گنر، و حاکمان باجور میباشند.

دره بزرگ دیگر میرخندی از شرق به غرب حدود 18 گروه طول دارد. در شرق آن سلسله کوههای پوشیده از برق دائمی قرار داشته و در اطراف این سلسله، مردمانی زندگی میکنند که توسط افغانها بنام سپین کافر و توسط **تاجیکان** بنام کافرهای سفید یاد میشوند...

دره شاگوت نیز بسیار بزرگ و متشکل از سه شاخه است. شهر عمده این دره نیز بنام شاگوت مسکونه خان بهادر شاه است. او حدود 3 هزار سرباز پیاده داشته و تابع شاه خیرالله حاکم اعلی کاشکار است. مسکونین آن عمدتاً کوهستانیان و یکتعداد **دهگانان (تاجیکان)** اند...

سه شاخه این دره عبارتند از: 1. اوجور که یک دره بزرگ و هم نام یک روستای بزرگ تابع خان بهادر پادشاه فوق الذکر بوده و باشندگان دره همه **تاجیک** اند...

ص 160: کوهاب نام دو روستای بزرگ و دو دره بزرگ است که باشندگان آن **تاجیکان** بوده و تابع شاه خیرالله پادشاه کاشکار اند... تیراجمیر همچنان نام یک روستا در جوار قله آن سلسله کوه و مربوط **تاجیکان** میباشد که دریای آن کوههای پوشیده از برف دائمی زندگی میکنند...

ص 161: دره مستوچ نیز نام یک روستای بزرگ یا شهر کوچک مستوچ محل اقامت شاه خیرالله پادشاه کاشکار است که در سواحل دریای پلپی سنگ قرار دارد. آنها در اینجا دریای چترال یا کاشکار را بنام پلپی سنگ و هم دریای مستوچ مینامند... دره مستوچ از شرق اینجا شروع شده و از شهر مستوچ تا کوتل سری لاسپور حدود 40 گروه طول دارد. از این دره به کاشکار و دیر میرویم. یک دریای نسبتاً بزرگ از این دره جریان نموده و در غرب مستوچ با دریای پلپی سنگ یکجا

میشود. باشندگان آن عمدتاً **تاجیکان** و یکتعداد کوهستانیان بوده و تابع شاه خیرالله بادشاه کاشکاراند.

ص 166: در شمال بانده دره بزرگ دیگری قرار دارد که باشندگان آن **تاجیکان** و افغانهای ترکلارنی بوده و بنام دره شینگاری یاد میشود که در شمال آن منطقه مربوط به قبایل تورکافر یا سیاهپوشان قرار دارد...

به فاصله یک گروه در شمالشرق بانده، روستای نگرکوت و یک گروه دیگر در عین جهت تورا قرار دارد. نیم گروه دورتر در عین جهت روستای سندروال واقع است. در جانب چپ آن در مسیر این روستا (شمالغرب)، یک دره نزدیک منطقه قبایل کافر ها قرار دارد که توسط **تاجیکان** و افغانهای ترکلارنی مسکون است.

ص 172: ... از اینجا به اسمار میرویم ... و از آنجا به فاصله 5 گروه در شمال شنگر و بعد 5 گروه دیگر در جهت شمالشرق به شال مسکونه منصور علیخان ترکلارنی میرسیم. مردم کاشکاری این محل را بنام سالما مینامند. از شال به فاصله چهار گروه به بلیام، یک روستای بزرگ **تاجیکان** میرسیم؛ مرز افغانها در شال به پایان میرسد.

با ترک بلیام به فاصله یک گروه به پلساگور میرسیم که افغانها آنرا بنام نیشاگام مینامند. پنج گروه دورتر از آنجا در عین جهت به ساوه میرسیم و 7 گروه دورتر روستای بزرگ ناريسات قرار دارد که در آن **تاجیکان** زندگی نموده و مسیر منطقه از روستای بلیام تا اینجا عموماً بنام ناريسات یاد میشود...

آن قسمت دره که در جنوب دروش واقع است، کم جمعیت میباشد؛ اما شمالشرق و غرب آن پر جمعیت است. باشندگان آن **تاجیکان** شیعه اند.

ص 175: اشنگر - نام ناحیه که حالا بنام هشتنگر یاد شده و از زمانهای قدیم شناخته شده است - در دورانی که یوسفزیها و مندرها توسط مغولان از اطراف کابل اخراج شده، از تنگی خیبررانده شده و از افغان های دلزاک استدعا گردید (قبلاً توضیح گردید) که زمینهای را که بالای آنها مسکون اند در اختیار ایشان قرار دهد، در مالکیت شلمانیها قرار داشت. طوریکه حالا برایمان آشکار شده، اینها یکی از قبایل **تاجیکان** بودند، اما بطور نادرست منحصیث **دهگان** یا **دهقان** نامیده شده و به مفهوم گسترده ای بکار رفته است. آنها اصلاً از شلمان آمده و متعاقباً بنام شنوزان و شلوزان و کرمان شناخته شدند، دره های که قرار معلوم مهد اولی ایشان بوده و لذا در تاریخ منحصیث شلمانیها معرفی شده اند. آنها از جانب غرب توسط قبایل خلج، غوز و سایر ترکان رانده شدند.

شلمانیهای اشنگر در اینزمان تابع سلطان عوض سوات پسر سلطان پخل یکی از سلطانیهای جهانگیران متذکره بودند. حاکم ناحیه اشنگر در حصار اشنگر مسکون بوده که میتوان آنرا در یک روز صاف از پشاور تشخیص داد.

وقت یوسفزیها و مندرها باین قسمت آمدند، حاکم اشنگر میرهندا پسر آرزو و از خانواده **تاجیک** دودال و یکی از سرداران مشهور و شجاعترین مردان زمان خویش بوده است... پس از اینکه یوسفزیها و مندرها مالکیت اشنگر را بدست آورده و این ناحیه در اختیار قبیله محمد زی افغان قرار گرفت که هنوز مالک آن ناحیه است، محل اقامت ملک فتح خان پسر ملیک سید خان پسر ملک خضرخان بارکزی قبیله محمد زی گردید. در زمانیکه این سروی صورت گرفت، قلعه در حالت ویرانه قرار داشت.

گزارشات پوچ یکتعداد مورخان نام نهاد در مورد اینکه "هشتنگر" در زمان اکبر توسط "مهاجرین محمدزی کندهار" تحت زراعت قرار گرفت، مضحک و خنده آور است (محمد زیها در ناحیه هشتنگر در زمان سلطنت بابر بادشاه، پدر بزرگ اکبر مسکون شده بودند).

در حال حاضر یکتعداد کم شلمانیها در ناحیه پشاور یافت میشود، اما بتعداد زیاد زیر نام **دهگان** در همسایگی جلال آباد، در باجور و در لمغان سکونت دارند؛ و هم دو روستای شلمانی بهمین نام در کوههای خیبر بین سلسله کوههای تهره و دریای کابل و یکتعداد در اگرور، شرق اندوس (سند) قرار دارد.

ص 187: در منطقه بین چترال تا رایانه مغولها زندگی داشته و این مردم بعضا بطور نادرست **تاجیک** خوانده شده اند، با وجودیکه در منطقه **تاجیکان** مسکون اند، اما مغول میباشند.

ص 209: در خارج محدوده سوات پائین و غرب دریا، دوشه خیل مولیزهای افغان و در شرق، عثمان خیل کرلارنیها هستند؛ و در شمال، ماورای محدوده سوات بالا، آخوند خیل هستند که اولاده آخوند درویره بوده و **تاجیک** میباشند، نه افغان.

ص 212: گوجرها در وادی پشاور و دیگر مسیرهای کوهی افغانستان و سوات یافت میشوند. آنها در بین خود پنجابی صحبت نموده و بقایای **تاجیکان** بومی این مناطق اند.

ص 239: تمام این روستاها یا شهرها مربوط افغانهای محمد زی بوده و از زمانی در اینجا مستقر شده اند که این ناحیه پس از اشغال توسط یوسفزیها و مندرها از دلازاکها در اختیار ایشان قرار گرفته و حالا بنام هشتنگر یاد میشود که واژه اول آن

تاجیکی و دومی آن سانسکریت بمعنی شهر است، طوریکه قبلا ذکر شد، نام باستانی این ناحیه اشنگر بوده است.

ص 242: از پشاور تا نوشهره خالصه یا نوشهره **تاجیکان** سه مسیر وجود دارد.

ص 273: از پیری سیواک به فاصله سه کروه بطرف غرب و میلان جنوبغرب به نوشهره محمدزی و نوشهره اشنگر میرسیم، بخاطر تشخیص آن از روستای **تاجیکان** که بنام نوشهره خالصه یاد میشود و درجانب مقابل ساحل قرار دارد. محل اولی یکی از روستاهای بزرگ ناحیه اشنگر است.

ص 274: با عبور از لندی سین یا دریای کابل توسط قایق، به نوشهره خالصه محل اقامت **تاجیکان** میرسیم...

ص 277: وقتی فرقه خشی افغانها در باجور، سوات، بونیر و مناطق همجوار غلبه حاصل کردند و بابر بادشاه بر حیدر علی، سلطان گیباری باجوری غالب گردیده و مرکز مستحکم او را اشغال کرد و سلطان عوض پسر سلطان پخل، آخرین سلطان سوات و هم قبیله گیباری مجبور گردید که سلطنت خود را ترک گفته و در دره نیهاک، نیاکه یا نیاک پناه گزیند، در شمال منطقه مورد سوال که متشکل از قبایل **تاجیک** بوده و بنام **دهقان** و **دهگان** شناخته شده و کاملا از آنجا اخراج شدند و یا با چند استثنا مهد اولیه خویش را ترک نمودند تا جای امنی از ترس افغانهای مهاجم از جانب غرب دریابند. چون مسیرهای غرب اندوس و شمال بونیر از مرزهای شرقی کاشکار یا چترال تا تته کوت یا تهاکوت هنوز مربوط به مردمان همنازاد خودشان بوده و مورد هجوم قرار نگرفته بودند (وتا امروز نیز تا اندازه مورد تهاجم قرار نگرفته اند)، آنها مجبور بودند سند را عبور نموده و منطقه جدیدی پیدا کنند، چون همنازادان ایشان جای بیشتری برای سکونت آنها نداشتند...

ظهور یک قسمت بزرگ افغانهای دلزاک – که اولاً توسط خشی از تمام مناطق خویش در شمال دریای کابل اخراج شده و متعاقباً توسط گواریها یا گواریا خیل سقوط کردند؛ و از تمام مناطق باقیمانده غرب اندوس و جنوب دریای کابل از تنگی خیبر تا خیرآباد، مقابل اتک- بنارس اخراج شدند – از گسترش این قبایل **تاجیک** بطرف شرق و جنوب ممانعت کردند؛ درحالیکه قبایل غیر افغان سند- ساگر دوآبه و غرب اندوس و کمی جنوب توسط قبایل دیگر افغان مانند افریدیها، ختکها و غیره که مثل ایشان بطرف شرق و شمال در حرکت بودند، به پیشرو پرتاب شدند.

ص 278: قبایل **تاجیک** متذکره شامل گیباری، مترای و مومیالی و چندین شاخه دیگر مانند دودال، جهانگیری، بیگ آل و غیره اند؛ و در بین ایشان شاید تمام مردمانی شامل باشد که قبلا ذکر شده و از کاشکار یا چترال تا تهاکوت وسعت

داشتند، بشمول کوهستان سوات که قبلاً ذکر شد. باید بخاطر داشت که قبایل باجور و سوات و بااحتمال قوی تعداد زیاد مردمان متذکره در این صفحات که بنام کوهستانی یاد شدند، مسلمانان ارتدوکسی بودند که قرن‌ها پیش از ظهور افغانها در این مناطق زندگی میکردند...

ص 280: طوری که قبلاً گفتم هزاره بمعنی یک کتله سربازان بتعداد هزار از واژه **تاجیکی** "هزار" بوده و نام خالص نیست، بلکه صرفاً ترجمهٔ واژهٔ ترکی مینگ توسط **تاجیکان** به زبان خودشان بوده است...

ص 282: ... در زبان **پارسی** یا **تاجیکی** اکثراً حرف بی با پی توسط نویسندگان بی دقت مراعات نشده و... شاید بنیان یا پنین ترکهای قرلق باشد که نام خود را به خیلته یا ساحه داده است...

ص 288: ... این نام شاید از واژهٔ **تاجیکی** راش مشتق شده باشد...

ص 300: منهاج الدین عثمان پسر سراج الدین محمد مولف طبقات ناصری دو یا سه بار بیلور را در گزارش شنسبیان **تاجیک**، حاکمان بامیان و تخارستان ذکر کرده است، اولی آنها که در حوالی 550 ق (1155 م) شروع به سلطنت میکنند...

ص 306: ... بزرگترین پنج دریای فوق که بدان اشاره شد، و جدا کنندهٔ حصص بالایی کافرستان از چترال یا کاشکار در شیبهای جنوبی بلوت تاغ یا کوههای ابری (در زبان ترکی) جریان مییابد که توسط افغانها و دیگر قبایل باشندهٔ این مناطق بنام **پارسی (تاجیکی)** بلورستان یا منطقه بلور شناخته میشود...

ص 307: نویسندگان در تذکر "بلورها" نمیخواستند نشان دهند که منظورشان قبیله یا مردم خاص بوده باشد. منظور آنها مردمان مسکون در این مسیر خاص بوده که توسط محمد حیدر و رشیدسلطان غارت شده اند، بعین ترتیبی که واژه های "وخی ها"، "بدخشیها"، "شغنانیها"، "قوقندیها" و غیره نوشته شده و آنها شاید ترک، مغول یا **تاجیک** باشند...

ص 341: قبیله کسیر افغانها مربوط ماتی بوده اولاده ابراهیم لودی است، پسر بی بی ماتو، دختر بیتانی مشهور به شیخ بیت و از طریق حسین پسر یکی از برادران شنسبیان **تاجیک** حاکمان غوری است که در بین افغانها در مهد اولی آنها در مجاورت سلسله کوههای مهتر سلیمان یا کوه سیاه پناهنده شده بود.

ص 344: روایت عیسی خیل بطور خلاصه زام یا زال پسر نیازکی - جمع نیازی بوده و بالای مجموع قبایل قابل تطبیق است - پسر ابراهیم لودی پسر بی بی ماتو،

از جوان غوری، خانواده روسای غوری **تاجیک**، هفت پسر بواسطه سه زن داشته، بنامهای عیسی، علی و دولت از زن اولی...

ص 345: نیازکی جد قبیله نیازی یکی از سه پسر ابراهیم لودی پسر ماتو دختر بیتنی یا شیخ بیت از طریق یک مرد جوان بنام شاه حسین، یک شنسب **تاجیک** غور است؛ و سلطان بهلول مربوط لودیهای شاهوخیل اولاده سیانی، برادر دیگر نیازکی بود.

ص 351: شیخ بایزید پسر شیخ مشهور و مورد احترام ملهی کتال پسر شیخ سلیمان دانا پسر شیخ احمد جوانمرد... زن دوم شاه حسین، **تاجیک** شنسبانی، فرزند خانواده روسای کوچک غور بود.

ص 453: ...کوه سیاه یا سلسله مهتر سلیمان که توسط افغانها بنام تورغر، توسط ترکها بنام قره تاغ، توسط هندیان بنام کالا پهار، توسط قبایل بنام کالا روه نامیده میشود که تماما بمعنی کوه سیاه در زبان **تاجیکی** دارد...

ص 454: ...کوه گردیز که جدا کننده دره آن است و هم نام شهر باستانی **تاجیکان** {گردیز} که از کوههای دشوار در شرق کریا گرفته شده است...

ص 456: این دریا با دریای دیگری یکجا میشود که از طریق دره گردیز از شمال به جنوب، بیک فاصله کوتاه از شرق این شهر **تاجیکان** جریان مییابد.

ص 458: ...باید بگویم که واژه های پشتو و **تاجیکی** برای سرخ در نامهای این حصص بسیار زیاد کاربرد دارد... نامهای که او از مردمان شنیده پشتو بوده و معادل دقیق نامهای **تاجیکی** است...

ص 460: من میتوانم بگویم که حد غربی یا بیرونی سلسله بنام عمومی سورغر در بین افغانها نامیده شده است؛ در حالیکه یکتعدادی که در حصص غربی دولت افغان زندگی نموده و در تماس دوامدار با **تاجیک** ها و ترکها بوده و **پارسی** صحبت میکنند، بهنگام صحبت در این زبان این سلسله را کوه سرخ مینامند...

در طول مجموعی مسیر کوه در این جهت، این سلسله عمده غربی کوه سیاه یا کوه مهتر سلیمان تشکیل کننده مرز غربی دولت غزنین بشمول پوشنگ یا فوشنج بوده، طوریکه در زمان سلطانهای غزنین، سلطانهای **تاجیک** شنسبانی غور و حاکمان خانواده چنگیز خان و خانواده تیمور بوده است...

ص 461: سرخاب طوریکه نام **تاجیکی** آن نشان میدهد و معادل پشتوی آن سره اوبه میباشد، یک شاخه مهم در دریای لوره پوشنگ است. این واژه اخیری نباید نام اصلی کدام دریا باشد، اما مانند لور و لورکند **تاجیکی** به سرآزیری کوهها یا زمین های استعمال میشود که توسط سیلاب کوهی بوجود آمده باشد.

ص 465: این سلسله غربی کوه مهتر سلیمان یا کوه سیاه طوریکه قبلا گفته شد، تشکیل کننده مرز طبیعی شرقی قلمرو غزنین در زمان سامانیان، سلطانهای دودمان سبکتگین و شنسبیان **تاجیک** غور بود...

ص 466: از همین واژه پشتوی **غر** - معادل **تاجیکی** کوه - است که مردمانیکه معنی آنرا نمیدانستند، بیدرنگ موقعیت افغانها در "کوههای غور" را چهاردرجه بطرف غرب یعنی غور قلمداد کردند. فرشته مورخ دکنی عین اشتباه را مرتکب میشود، باوجودیکه در مقدمه تاریخ خود و تشریح خود او نشان میدهد که افغانستان موصوف همان **غر** است، طوریکه من گفتم. مترجمین آن داو و بریگز و بخصوص دومی متعاقب آن برخلاف روایت خود فرشته، در نشان دادن غوریا یا باشندگان غور که شنسبیان **تاجیک** و یک نژاد کاملا مشخص است، به افغانها سماجت و اصرار میکند. از این ترجمه نام نهاد فوق است که تمام نویسندگان انگلیسی تقریبا بدون استثنا دانش تاریخی خود را اشتقاق کرده اند، بعلت اینکه آنها یا اصل متن را خوانده نمیتوانستند و یا خواندن ترجمه برای آنها سهلتر بوده است؛ و متعاقبا گفته میشود که افغانها یا پتانها در غور اقامت داشته و به مهد های موجوده خویش از "غور پائین آمدند"؛ در حالیکه آنها از زمانیکه بار اول در تاریخ ذکر شده اند، در این **غر** ها اقامت داشتند؛ اما وقتی تعداد آنها افزایش یافته و این کوهها نمی تواند معیشت آنها را کفایت کند، باعث بروز جنگ و نزاع در بین آنها شده و متعاقبا در دو جهت شروع به گسترش میکنند: یکی بطرف ولایت کندهار و دیگری بطرف بنگش و بنو؛ باینترتیب آنها نه از ساحه غور، بلکه از "غر" یا خانه باستانی خویش "پائین آمدند". گفته میشود که آنها در حوالی 78 ق (697 - 98 م) در آنجا اقامت داشتند، اما میجیر جراح ایچ. دبلیو. بیلپو در کتاب اولش بنام "افغانستان و مردم آن" ظاهرا مطابق بریگز، آنها را از "غور" در 1170 م پائین میآورد؛ و میگوید که آنها "سلطنت غزنویان را که توسط سبکتگین رئیس تاتار تاسیس میشود" سقوط میدهد. اودر اینجا به سبکتگین، غلام ترک حاکمان سامانی اشاره میکند؛ و افغانها با سقوط سلطانهای غزنوی کار دیگری ندارند.

مسیر مرتفع یا متوازی الاضلاع غیرمنظم متشکله در داخل سلسله های که من میخواهم تشریح کنم، مسیر مناطقی است که تمام مورخین از زمان بیهقی و گردیزی (که نزدیک آن اقامت داشتند)، از سالهای 390 ق (1000 م) باینطرف بطور دقیق نام "افغان - ستان" را تطبیق نموده اند، زیرا این واژه مرکب بمعنی جای انبوهی یا "محل اجتماع" یا "محل ازدحام" یا تجمع گروه" و جای بسیار چیزها یا تعداد

زیاد "آدم، حیوان، یا اشیا" در یک محل یا موقعیت پشتانه یا افغانها است. این واژه مرکب **تاجیکی** بمفهوم دیگری استعمال نشده و دقیقا 900 سال سابقه دارد (**تاجیک** ها و ترکها آنها را افغان مینامند، در حالیکه آنها خود را پشتانه میگویند... مردم هند آنها را پتان مینامند).

این مسیر کوههای وسطی، طوریکه قبلا گفتم، توسط افغانها بنام پُش یا پُشت نیز یاد میشود که همان واژه پُشت **تاجیکی** بمعنی عقب، بیرون، قله یا تیغه کوه بوده و قرار معلوم از آن زبان اشتقاق شده است... مردم افغان خود را بصورت عام بنام پشتانه یاد میکنند که جمع پشتون است، لذا آنها این نام را از دو واژه ترکیب نموده اند. تون که جمع آن تانه میشود، در زبان افغانی بمعنی خانه، پناگاه، آشیانه، و همچنان زادگاه و منطقه بومی بوده و مرکب از دو واژه بمعنی "مسکونه پشت یا عقب کوهها"، "مردمی که مسکن آنها در پشت یا عقب کوههای سلیمان موقعیت دارد"، میباشد. آنها همچنان بعوض پسوند ستان در اصطلاح افغان- ستان، پسوند خوا را به پشتون برای نام منطقه خویش بنام پشتون- خوا بکار میبرند که واژه آخری در زبان افغانی بمفهوم جانب، جهت، ربع، حد، موقعیت و مثل آنهاست؛ و این یک واقعیت کنجکاوانه است که فقط پشتونها در آن اقامت دارند و فقط زبان پشتو در آن صحبت میشود (بعضی پشتونها دارای برده میباشند که در آنجا زندگی میکند و یکتعداد مردمان غیر پشتون هم در آنجا سکونت دارند، اما وضع آنها فلاکتبار و تبعیت است).

ص 468: قرار معلوم پشتونخوا یا افغان- ستان از زمان سقوط قدرتهای **ایرانی** تا زمان صفاریان، سامانیان و حاکمان زبردست غزنین آنها تا زمان ملوک ترک، امیر نصیرالدین، سبکتگین ناشناخته مانده و اشغال آن بعلت دشواریهای طبیعی آنجا و یا بعلت غربت و فقر آن غیر عملی میماند. چه کسی میتواند حوادث زمانی را بیان دارد که علاوالدین الحسین شنسب **تاجیک** غوری غزنین را بسوخت؟ تهاجمات دوامدار و مکرر حصص مجاور باعث ابهام و تیرگی مضمون میشود، اما شاید زمان کوتاهی فرا رسد که حصص مرکزی افغانستان بطور درست کاوش و سروی شود...

ص 469: میلانهای غربی سلسله بزرگ غربی مهتر سلیمان از زمان سامانیان **تاجیک** و سلطانهای ترک خانواده "قرا بگیوم" یا "گاو میش سیاه"، امیر سبکتگین در تاریخ بنام کوهپایه یا دامنه های کوه غزنین اشاره شده است... منطقه غرب سلسله غربی بزرگ مهتر سلیمان جای است که افغانها همیشه آنرا بنام خراسان نامیده و ما شهادت ویگنی را در رابطه با آن داریم...

ص 471: آنها را بنام راغه، سرای، لار، و ... در پشتو میگویند که در **تاجیکی** به معنی پشتنه، بند، و کمر میباشد...

ص 485: این واژه در بین مردمان پارسیگوی و تاجیکان کاربرد عمومی دارد.

ص 486: رابطه غیرمشروع بی بی ماتو با شوهرش، یک دانشجوی نظامی خانواده روسای کوچک غور و شنسبیان تاجیک بنام شاه حسین بود...

ص 491: دوتارنیه‌ها یک شاخه لودی و اولاده یک پسر ابراهیم لودی، پسر بی بی ماتو از طریق شوهر تاجیک شنسبی اش بوده...

ص 502: معادل میگ... پشتو در تاجیکی، گوسفند بوده...

ص 506: من از شین درد به فاصله 8 کاس در جهتی بنام ده- تاجیک یا روستای تاجیک میرسم، و از آنجا بفاصله 10 کاس به زابل که بدان اشاره خواهم کرد...

ص 507: ...در زمان سلاطین سلطنت غزنویان و شنسبیان تاجیک غوری...

ص 511: بمجردی که سلطان غیاث الدین محمد پسر سام، حاکم شنسبانی تاجیک غور بطور مستحکم سلطنت خود را تاسیس کرد، او به حملات بالای ترکهای غوز آغاز کرد...

ص 512: من قبلا گزارش بازدید بابر پادشاه از میدان رستم را دادم که در جنوب شرق ناحیه تاجیک گردیز قرار دارد...

ص 522: مردمان پارسیگوی یا تاجیکان آنرا بنام کوه سلیمان یا کوه سیاه مینامند..

ص 525: ...ابوسعید در عربی بمعنی خوشبخت و فرخنده است که در زبان تاجیکی و پشتو بمعنی بختور و بختیار ترجمه شده ...

ص 528: ...توسط تاجیکان یا پارسیگویان بنام شوره گز شناخته میشود...

ص 532: واژه زاو در تاجیکی معادل شکاف، چاک، رخنه و ... میباشد...

ص 538: ...این واژه در زبان تاجیکی بمعنی ... میباشد...

ص 544: ...بین او و نزدیکترین سلسله پائین که بنام گول یاد میشود (سرخ تاجیکی) کوه ...

ص 550: کهتران مشابه واژه کهتران **تاجیکی** جمع کهتر معلوم میشود... هندوها، جتها، بلوچها یا **تاجیک** ها میتوانند همسایه های پشتونها یا افغانها شوند، اما برای اینکه بلوچها، جتها یا هندوهای بتپرست در یک قبیله افغان "شریک" شود کاملاً غیرممکن است.

ص 553: ... نام افغانی سیاز- گی معادل طبق- سر **تاجیکی** ...

ص 558: ... کوه سرخ **تاجیکی** معادل سورغر افغانها، راتا روه بلوچها، و راتا بهار هندوها و پنجابی هاست.

ص 570: ... اما مرکز مستحکم توسط سلطان معزالدین محمد سام، **تاجیک** شنسبی حاکم غزنین در 571 ق (1175 م) تسخیر شد، وقتی آن دولت کوچک به زندگی خود پایان داد...

ص 572: ما میدانیم که معزالدین محمد سام **تاجیک** شنسبی سلطان دولت غزنین و بعداً تمام امپراطوری غوریان مالک تمام قلمروی گردید که در دست اولاده سبکتگین بود...

ص 573: ... کلات بلوچ و شال و مستونگ موجود مربوط دولت غزنین بوده و بعداً در اختیار شنسبیان **تاجیک** غوری قرار گرفت...

ص 574: ... چندین خانواده **تاجیک** غوری نیز در ساحه او مسکن گزین شده و بعضی از اولاده ایشان هنوز هم در این مناطق یافت میشوند.

ص 577: متعاقباً بهنگام تاسیس سلطه کرات که هرات پایتخت آنها بود و از جانب دیگر اولاده غوریان **تاجیک** شنسبی بود که سلطنت خراسان، غور، غزنین و هندوستان در اختیارش بود... اما سلطنت کرات فقط به اجازه مغولها موجود بوده و حاکمان آنها تابع کامل آنها بوده اند.

ص 604: پوشنگ نوشته **تاجیکی** یا **ایرانی** و فوشنج نوشته عربی آن است...

ص 666: سلطان غیاث الدین محمد پسر سام، شنسبیان **تاجیک** حاکم امپراطوری غوری در 569 ق (1173 - 74 م) با بعضی مشکلات ترکهای غوز را از غزنی و توابع آن اخراج کردند، پس از اینکه 12 سال در قدرت بوده و بعد از آن سلطنت در اختیار برادرش معزالدین محمد قرار گرفت که قبلاً حاکم تیگین آباد و توابع آنجا بود.

ص 677: حصارک که در نقشه های ما بنام ایسارک نوشته شده یک روستای بزرگ یا شهر کوچک **تاجیکان** در دره لوگر است...

ص 679: برکی ها مردمان **تاجیک** بوده و دارای لهجه خود میباشند ...

ص 682: در حال حاضر باشنندگان مقیم {چرخ لوگر} عمدتا اولاده فاتحان عرب این مناطق اند که در اینجا موقعیت داشته و با مردم فارسیوان مزدوج گردیده و **تاجیکان** اند، نه افغانان؛ باوجودیکه بابر بادشاه از "او غانهای شال" میگوید... یکتعداد قبایل دیگر افغان نیز بطور دایمی در ناحیه لوگر مسکون اند، مانند یکتعداد قزلباشان.

باید در اینجا خاطر نشان سازم که **تاجیکان** در پهلوای افغانان در دوجانب افغانستان که قبلا توضیح کردم (ص 453)، یعنی در جوانب غربی و شمالی آن مسکون اند؛ جائیکه مردم افغان آنها را بنام **فارسیوان** یا **فارسییان** و هم **تاجیکان** مینامند. عربان در تهاجم اولیه این مناطق، بزودی توانستند مسیرهای باز {زمینهای هموار} را تسخیر نمایند، اما برای یک مدت طولانی، **تاجیکان** قدیم یا **فارسیوانان** منطقه و پشتونها یا افغانهای مسکون در مناطق کوهستانی دست نخورده باقی میمانند. به مرور زمان پشتونها از افغانستان یا پشتونخوا یا غر پائین شده و اکثریت **تاجیکان** مناطق اطراف خویش را در غرب و شمال تحت سلطه خویش میآورند؛ اما **تاجیکان** مناطق دشوارگذر مناطق کوهی حتی توسط قبایل مغول چنگیزخان و جانشینان او دست نخورده و مستقل باقی میمانند. بعضی از اینها که مستقل باقی مانده بودند، حتی تا زمان حاضر استقلال خویش را در چترال و مستوچ یا کاشکار بالا و پائین و مناطق دیگر بین دریای کابل و دریای اکسوس {آمو} که در بخش سوم این اثر توضیح گردید، نگهداشته اند.

ص 683: در بعضی جاهائیکه **تاجیکان** یا **فارسیوانان** در پهلوای افغانان اقامت دارند، رعیت آنها بوده و افغانها زمینهای آنها را غصب نموده اند، اما آنها در روستاهای جداگانه زندگی میکنند؛ در حالیکه روسای افغانان بنام ملک یاد میشود، روسای **تاجیکان** بنام کدخدا نامیده میشود. این دومی توسط مردم انتخاب شده و بصورت عام میراثی میباشد. آنها مکلف اند تائید حاکم منطقه را داشته و هیچگونه صلاحیتی بجز از آنچه او میگوید، ندارند.

این **تاجیکان** رعیت عمدتا در همسایگی شهرهای بزرگ و اطراف کابل، ولایت جلال آباد، گردیز، یکی دو جای بین آنجا و غزنی، غزنین، هرات، و بلخ و یکتعداد هم در غور، مناطق بین دره ترنک و هرات و بلخ مجتمع داشته و قبل از ویرانی و پراکنده نمودن جمعیت توسط مغولها بسیار زیاد و نهایت قدرت داشتند. قابل ذکر است که **تاجیکان** بندرت در مناطق جنوبی دولت افغان دیده میشود، جائیکه

هیچ شهر بزرگی وجود نداشته و تعداد آنها در مناطق نهایت جنوبی بسیار کم است و یا هیچ دیده نمی‌شوند.

ص 684: از اینجا یک مرحله به فاصله 12 کوه بطرف جنوب و جنوبشرق به گردیز میرسیم، نام یک شهر باستانی و مستحکم و دره بزرگی **تاجیکان** در قسمت بالایی زرمت که بنام دره گردیز نامیده می‌شود.

ص 686: شکی وجود ندارد که با احتمال قوی افغانها و شاید قبیله غلزی و بعضی جدران کرلارنی در این حصص (گردیز یا زرمت) در زمان اکبر بادشاه مسکن گزیدند، اما گردیز یا محل عمده آن بطور استثنائی مربوط مردم **تاجیک** بوده است.

با خروج از برکی- باران در جهت جنوب و جنوبغرب به روستای **تاجیک** نشین چرخ در عقب کوه‌های دست چپ میرسیم...

ص 690: دوسلسله کوه محدود کننده اولنگ یا جلگه دورین یا میدان چهارده در غرب و شمالغرب که ارتفاع بلندتری از کوه‌های جنوب دارند، دارای قله‌های پوشیده از برف است. آنها محدود کننده دره‌های پغمان و بیکتوت (دارای باغها و باغستانهای مشهور) و دره‌ها و وادیهای این مسیر می‌باشد. با ادامه از قلعه توچی... به قلعه قاضی میرسیم، یک روستای دیوار شده مربوط **تاجیکان** در کنار چپ اولنگ یا جلگه دورین یا میدان چهارده...

ص 691: نرخ یک واژه **تاجیکی** بوده و بمعنی باج، مالیه، عواید و غیره استعمال می‌شود...

نرخ میدان یا دره، مربوط مردم **تاجیک** است، اما در حال حاضر یکتعداد غلزی‌های پیار و خیل و عمر خیل نیز در آن سکونت دارند...

...کوه قرغ که جدا کننده نرخ میدان از دره طویل و باریک تایتیمور (پس از یکتعداد دهکده‌های **تاجیک** که کمی بطرف بالای دره قرار دارند) است...

ص 694: منطقه آنها {وردگ} از طرف غرب توسط سلسله بزرگ کوه‌های جدا کننده آنها از غور است که عمدتاً مردم هزاره در آن زندگی میکنند؛ در شمال توسط **تاجیکان** و سلیمان خیل غلزی دره نرخ میدان؛ در جنوب توسط سلیمان خیل غلزی؛ و در شرق توسط شاخه‌های دیگر بخشهای متعدد قبیله غلزی و **تاجیکان** لوگر... این منطقه حالا در اختیار وردگها می‌باشد که قبلاً مربوط مردم هزاره بوده و از زمانهای همایون بادشاه و پسرش جلال الدین محمد اکبر بادشاه با توسعه قبایل افغانی از طرف شرق، آنها بتدریج بطرف غرب رانده شدند... در بررسی زمان

سلطنت اکبربادشاه که این مناطق پس از مرگ محمد حکیم خان میرزا (برادر اندرش)، قرار معلوم وردگهای موجود نیز در قصبه میدان بوده اند... لذا مردمان باشند آن بنام میدانی یاد شده و شامل **تاجیکان** میدان و هزاره ها میباشد...

ص 695: روستاهای آنها {وردگ ها} ماند **تاجیکان** همسایه ایشان هریک حدود 50 خانواده بوده و درخانه های ساخته شده از سنگ و گل سفت زندگی میکنند.

ص 696: این مسیر توسط سلاطین ترک غزنین خانواده سبکتگین، سلاطین غور شنسیان **تاجیک** در غزنین تعقیب شده است...

ص 697: سلاطین غزنوی و جانشینان شنسی **تاجیک** آنها این مسیر را انتخاب نکردند...

ص 698: اینها واژه های **تاجیکی** لوره یا لورکند بمعنی زمینهای مزروعی آبیاری شوند توسط آب باران میباشد... شش گاو یک واژه **تاجیکی** است...

ص 700: علاوالدین حسین شنسبانی **تاجیک** ...

غزنین راورتی: 1305 ق / 1888 م {52}

ص 11: ...پس از اینکه نام غزنین یا غزنه در تاریخ ذکر شده است، برای چندین سده هیچ هزاره در این مناطق وجود نداشتند؛ پس از اینکه هزاره ها در این مناطق مسکون شدند، برای سالیان متمادی هیچ افغانی در این مناطق حضور نداشتند؛ و اینکه واژه نیه یا نه در **تاجیکی** به معنی شهر است، مانند نیهاوند، نیهشاپور، نیهبندان و امثال آن.

ص 19: دقیق اینستکه پس از صفاریان، غزنین در اختیار خانواده لاویک قرار دارد که از جمله **تاجیکان** و مسلمانان بوده و مانند امیر گردیز حاکمان مستقل بوده اند...

یعقوب لیث پس از تسخیر غزنین از طریق وادی یا دره زرمت بمقابل گردیز، یک شهر مستحکم **تاجیکان** که نام خویش را به این منطقه داده بودند، پیشروی نموده و با ابومنصور افلاج بمقابله پرداخت... که امیرگردیز و نواحی آن بود...

ص 20: این حقایق نشان میدهد که در این زمان مسلمانان چقدر در این مناطق نفوذ نموده و هم اینکه طوریکه فوقاً گفتیم، غزنین باید در اختیار مسلمانان بوده باشد، در غیر آن موقعیت ابومنصور بدون کمک از غرب نمیتوانست قابل تسخیر باشد. ما از

منابع غیرقابل انکار میدانیم که حاکمان کوچک غور که **تاجیکان** بوده و با مناطق غزنین در غرب وصل اند، مدتها قبل اسلام را پذیرفته بودند...

ص 26: در زمان امیر ابوالحسن نصر و وقایع سلطنت او است که (در 301 ق / 913-914 م جانشین پدر شده) الپتگین بار اول در تاریخ ذکر شده و تاریخ غزنین در محراق توجه قرار میگیرد. الپتگین مملوک یا غلام ترک او بوده... که در 310 ق/913 م خریداری شده است. او بتدریج بزرگ شده و مورد توجه و امتیاز قرار گرفته و در 934/322 غزنین و قلمروی او و مناطق دیگر بشمول زابلستان را از امیر ابوبکر لاویک، ولی او، غصب میکند. جزئیات دیگری در تاریخ بارتباط او داده نشده، اما او باید اولاده یکی از زعیمان **تاجیک** صفاریان باشد، طوری که امیر گردیز بود...

ص 29: شاه، والی یا بادشاه غزنین - وقتی مولف این سرویها مشغول تهیه این گزارشها بوده و معلوماتی بارتباط چترال و مناطق دیگر از دوست خود، شاه رضا، بادشاه دروش اخذ میکرد، طوری که توسط مورخان مختلف ذکر شده... - بادشاه هنوز عنوان مروج در بین **تاجیکان** برای روسای کوچک بوده است...

ص 40: ملک تاج الدین ایالدوز و سایر ملکان و امیران ترک و **تاجیک** غزنین باز به فیروزکوه فرستاده شدند، جائیکه سلطان غیاث الدین محمد اقامت داشته و از او درخواست نمودند تا به غزنین آمده و بر تخت آن دولت جلوس نماید...

ص 42: وقتی چنگیزخان در مقابل قلعه نصیرکوه تلقان نگهداشته شده و پسرش تولی مصروف تسخیر مرو، نیشاپور و هرات بود، جلال الدین خوارزمشاه که جانشین پدر شده... به غزنین آمد تا خود را در مقابل مغول آماده سازد. افراد جنگجو از تمام مناطق متشکل از قنقولها، خلجها، ترکمنها، اِغراقها، غوریها و سایر **تاجیکان** بدور او جمع شدند.

ص 44: در غور نیز بعضی روسای **تاجیک** غوری کوشش نمودند خود را احیا کنند، اما در 1227/625 اوکتای جانشین قاآن پدر بزرگ خویش شده و به فکر اشغال مجدد قلمروی جنوب اکسوس گردید که توسط ارتش پدرش به ویرانه مبدل گشته و تقریباً خالی از سکنه شده بود.

ص 47: هلاکوخان با مسیرهای تحت روسای مغول و شرق هرات که زیرکنترول ایشان بود، مداخله نکرده و بزودی سلطنت خانواده **تاجیک** گُرت غور منحیث سلطانهای تابع مغول در خراسان احیا میگردد.

ص 48: گفته میشود ملک رکن الدین محمد گرت، قندهار را در 1281/680-82 پس از محاصره 14 ماهه تسخیر نموده و شامل قلمروی خود میسازد. مورخین در این مورد چیزی نمیگویند که از کی گرفته است، اما از گزارشات دیگر گفته میشود که اینجا در اختیار اولاده روسای **تاجیک** قرار داشته که در زمان غوریان شنسبانی و خوارزمیان در این مناطق کنترل داشتند.

ص 57: نویسندگان عرب، فوشنج و سجستان را بعوض نام های پوشنگ و سگستان **تاجیکی** مینوسند، بعین ترتیب جوزجان به عوض گوزگان...

ص 71: روسای شنسبانی **تاجیک** غور که تابع سلاطین روک غزنین مربوط خانواده سبکتگین بودند، با کاهش قدرت این سلاله توسط سلجوقیان که مصروف تسخیر قلمروهای غربی آنان بودند، بیشتر قدرتمند و متمرکز میگردند...

مردم وفادار به سلطان بهرام شاه که در دره کارمان موقعیت داشت، اطلاع دادند که به غزنین برگردد. باین ترتیب او نیروهای متشکل از ترکان خلج، **تاجیکان** و سایر مسکونین تپه ها و کوههای یاغی (بشمول یکتعداد افغانها، مطابق تاریخ الفی) را گرد آورده و بالای سیف الدین سوری شبانه حمله میکند، اما او با قوتهایش بشمول یک کتله اجیران غوز بیرون برآمده و از طریق مسیر سنگ سرخ به غوز عقب می نشیند...

ص 73: مقبره های سلاطین محمودی تخریب و بقایای آنها سوزانیده میشود، به استثنای مقبره های سلطان محمود، پسرش سلطان مسعود و سلطان ابراهیم پسر سلطان مسعود. در جریان هفت روز، **تاجیک** های خشمگین غوری مصروف شرب و عیاشی در قصرهای سلاطین محمودی گردیده و اوبخاطر این اعمال در تاریخ بنام جهانسوز مسمی میگردد.

ص 77: شهر و اطراف آن عمدتاً مسکونه **تاجیکان** بوده و یکتعداد هندوان نیز در شهر مصروف تجارت اند، اما مسکونین نواحی آن **تاجیکان**، هزاره ها، قزلباشها (تعداد محدود) و افغانان اند...

ص 79: قبر امیر ناصرالدین سبکتگین در افغان شال بود. منشای نام شال بدون شک درست است. وقتی سلطان محمود در 1018/409-19 مصروف کمپاین بمقابل قنوج بود، افغانهای مسکون در کوهپایه دامنه های غربی قلمروی غزنین، جسارت نموده، از کوهها - غر - پائین شده و یکتعداد روستاها را غارت میکنند. سلطان بهنگام برگشت، آنها را تنبیه نموده و یکتعداد آنها را بحیث گروگان بخاطر تغیر سلوک سایرین به غزنین آورده و برایشان محله یا ربعی را تعیین نموده و آنرا بنام شال افغانها مینامد. این محله در جانب غربی دریای غزنین و در داخل محوطه

شهر واقع بوده است. شال در **تاجیکی** بمعنی پارچه است که برخلاف، معنی آن در اینجا محوطه، مسکونه و یا مجمع یک قوم میباشد. معنی ایکه بابر بادشاه برای افغان شال داده، مطابق به معنی دقیق **تاجیکی** شال، درست بنظر نمیرسد.

ص 93: ... دو مینگ یا هزار توسط منگو، خان مغول باینجا فرستاده شده و از زمان او تا اولجایتوسلطان یا سلطان محمد خدا بنده، حاکم ایلخانی ایرانزمین، کتله های این مغولان و سایرین در این مناطق از هرات تا سلسله غربی کوه مهتر سلیمان، یا مرز شرقی ولایت غزنین مسکون شده و باعث تسخیر مناطق تقریباً غیر مسکون و تشویش یکتعداد **تاجیکان** و اولاده ترکان باقیمانده گردیدند که باشندگان اطراف آن یعنی افغانان و **تاجیکان** بدون آگاهی از این حقیقت، آنها را بنام قزلباش نامیده اند.

ص 94: ... به منزلگاهی در نزدیک روستای میرسیم که بنام جای مراد نامیده میشود که در **تاجیکی** بمعنی منزل مقصود است...

ص 111: ... سلسله کوههای شرق ترنک توسط **تاجیکان** بنام کوه سرخ، توسط ترکان بنام اولانتاغ و توسط افغانان بنام سورغر نامیده میشود...

ص 112: ... اولان رباط توسط ترکان و قلعه سرخ توسط **تاجیکان** و افغانان نامیده میشود...

ص 121: اصطلاح قلات و اژه **تاجیکی** بوده و بمعنی یک قلعه یا روستای بزرگ، روستای دیوار شده و شاید واقع در بالای کوه، تپه یا پشته باشد... نام های این محلات غالباً با حرف عربی ق بعوض ک **تاجیکی** نوشته میشود که دومی درست تر است...

ص 161: وقتی شیخ بیت و خانواده اش با خانواده های دو برادرش در جوار کاسی غر سکونت داشتند، عربهای فاتح تسخیر خویش بطرف شرق را ادامه میدادند؛ در زمان حجاج بن یوسف، سقیفی امیر تمام مناطق مفتوحه در شرق بشمول خراسان در طول چندین سال بوده است، عربان داخل غور شدند که شامل و تابع خراسان بوده و تمام هیرمند بحیث مرز بین غور و زابلستان و هند و سند شناخته میشد. در اینزمان غور و مناطق تابع آن توسط یکتعداد روسای کوچک **تاجیکان** اداره میشد. در بین آنها یک خانواده بنام شنسبانی یاد شده که مسکن او شنسب بوده است...

ص 162: وقتی عربان داخل غور شدند، این خانواده **تاجیک** و یکتعداد مردمان او اسلام را پذیرفتند... رئیس یا حاکم **تاجیکان** شنسبانی غور در زمان تهاجم اعراب بنام شاه بهرام یا کمال الدین محمد بوده است. شاه یک عنوان عام برای **تاجیکان**

بوده؛ چه در چترال یا غور؛ همانند حاکم کابل در زمانهای قدیم، صرفنظر از اینکه کی بوده، بنام شاه یا کابلشاه نامیده شده است. این شاه بهرام دو پسر داشت بنام جلال الدین حسن و جمال الدین حسن، اما نامهای **تاجیکی** آنها گفته نشده است.

در این زمان مسیرهای مناطقی که تا هیرمند یا هلمند امتداد داشت، توسط **تاجیکان** بطور عمده و یکتعداد هندوان دارای مذهب بودیستی مسکون بوده...

ص 163: شاه حسین **تاجیک** جوان شنسبانی خوش بود که خود را در بین مردمان دارای عقیده خویش یافته است... او نام و خانواده خویش را افشا ننموده و این **تاجیک** غوری جوان تقریباً همسن سه پسر او بوده است...

با زندگی نمودن در یک جامعه کوچک چراگاهی و ملاقات دوامدار با برادران، علاقه در بین جوان **تاجیک** شاه حسین و ماتو یگانه دختر شیخ بیت بوجود میآید... این مسئله برای مادرش معلوم شده و او لازم میداند تا دخترش را به ازدواج جوان **تاجیک** در آورد...

ص 166: مدت کوتاهی پس از آن شاه حسین با تائید شیخ، زن دیگری بنام مهی (یا مهمای) دختر کاگ یا کاغ، داور ازدواج میکند. چنین معلوم میشود که داور یا پیامبر، افغان نه بلکه یک **تاجیک** یا **دهگان** یا بومی مناطق مجاور بوده که در خدمت خانواده شیخ بیت قرار داشته... لذا اولاده این **تاجیک** شنسبانی غوری بنام عمومی ماتی ها شناخته شدند...

ص 169: در زمانهای پس از صفاریان سجستان (که برای اولین بار آنها غزنین را با دیوار احاطه کردند)، قبل از گرفتن زابلستان، سجستان و تمام مناطق مورد منازعه بین بخارا و عراق توسط سامانیان... و قبل از اینکه غزنین یک حاکم ترک در مناطق حاکمان سامانی پیدا کند، روسای کوچک مندیش در حصص جنوبی غور (نه کوههای افغانستان - که از عین خانواده **تاجیک** جوان شنسبانی شاه حسین بوده و با دختر شیخ بیت ازدواج کرد) بنام سوری سکونت داشتند که یک نام عام در بین **تاجیکان** است. گفته میشود که سوری یک پسر بنام محمد داشت که پس از پدرش ریاست را بعهده میگیرد...

ص 170: این محمد که بنام پسر سوری یاد میشود، توسط سلطان محمود سبکتگین مورد حمله قرار گرفته و اسیر میشود، بعلت اغتشاش بمقابل قدرت او... این رئیس **تاجیک** بصورت درست در **پارسی** بنام محمد سوری با اضافت **تاجیکی** یا **پارسی** نامیده شده، طوری که سلطان محمود بنام محمود سبکتگین یاد میشود...

ص 171: لذا ما سوری را مانند غوری **تاجیک** داریم که 130 سال قبل زندگی میکرد، بعوض محمد اولاده اش توسط سلطان محمود اسیر میشود...

اسماعیل پسر سیارنای پسر ابراهیم لوی- دی پسر شاه حسین **تاجیک** از طریق بی بی ماتو دختر شیخ بیت - متولد قبل از ازدواج که بعدا مطابق قوانین اسلامی ازدواج میکنند - سه پسر داشت: سور، نوح یا نوهارنی و مهیل. بارتباط نام سور، نویسندگان انگلیسی مانند داو، بریگز و سایرین که بطور نادرست غر یا کاسی غر پشتو را غور **تاجیکی** یا عربی نوشتند، فورا باین نتیجه رسیدند که سوری (که اسم خاص است) یک بخش نام محمد بوده و تصور کردند که توسط سلطان محمود اسیر شده، بعوض اینکه نام اجدادش بوده و کسی دیگری بجز از جد سور طایفه یا بخش قبیله لودی افغان نمیباشد که در هندوستان حکمرانی داشته و پسر شاه حسین **تاجیک** غوری و بی بی ماتو بوده و باین ترتیب این **تاجیکان** بنام افغانان گزارش داده شده و تمام افغانان دیگر بنام **تاجیکان** غوری. دلیل آن اشتباه بزرگ ناهمی نامهای خاص سوری و سور، نام جد بزرگ سور یا شاخه سوری لودی ها و غر یا کاسی غر برای غور و سایرین میباشد. یای نسبتی که در **تاجیکی** یا **پارسی** بکار میرود دروازه ها برای دادن ارتباط ویا اتصال نام های اجدادی یکتعداد استعمال و علاوه میشوند...

ص 173: در زمانهای بعدی وقتی سلاطین **تاجیک**، دو برادر بنامهای غیاث الدین محمد غور و معز الدین محمد غزنین پسران بهاوالدین سام در مقام اعلاى تمام مناطقی از هرات تا لاهور و از اکسوس تا بحر قرار میگیرند، نیروی عظیمی بخاطر تهاجم خراسان، خوارزم یا ماورالنهر و هندوستان جمع آوری میکنند.

ص 176: ما دریکی از تاریخ های افغانها نام ملک احمد را داریم که دارای عنوان خان- جهان، یک امیر مشهور افغان در سلطنت جهانگیر بادشاه بوده و آن بادشاه او را منحیث پسر قدردانی میکرد، یک اولاده مستقیم بی بی ماتو پسر مشروع شاه حسین **تاجیک** بوده و...

ص 177: غلزی یا غلزی پسر شاه حسین **تاجیک** شنسبانی غور و بی بی ماتو دختر شیخ بیت یا بیتانی پسر قیس عبدالرشید، جد پشتونها یا افغانها سه پسر بنام های ابراهیم (پس از برادر پدر خود نامگذاری شد)، تولر و بولر داشت که دو پسر آخری از مادران متفاوت تولد شده بودند.

فرهنگ آندراج محمد پادشاه شاد: 1306 ق / 1889 م {9}

ص 254-156:

تاجیک - عرب زاده که در عجم کلان شود؛ ولایت و طایفه ای که غیر عربی باشد؛

تازیکی - طایفه غیرترک و عرب؛ لغتی است که پارسیان بر تازیان نام نهاده اند و تازیان پارسیان را به مناسبت خواندن کتاب زند زندیک گفته اند، کاف را به قاف تبدیل کرده "زندیق" خوانده اند و زنادقه جمع بسته اند؛

تبارشناسی افغانستان بیلو: 1308 ق / 1891 م {53}

ص 48: پاسیانی شاید نمایانده پشه ئی موجود لغمان و نجر او باشد، با وجودیکه حالا در بین تاجیک های افغانستان شامل شده اند یک مردم متمایز از تاجیک اصلی است که با لهجه خاص خودشان صحبت نموده و گفته میشود که یک مخلوط پارسی، هندی و ترکی با بعضی پختو و کمی عربی و با گرامر هندی است.

ص 70: خوگیانی یک مردم متمایز از مردمان اطراف آنست که نه افغان و نه پتان، نه غیلزی و نه تاجیک اند؛ و اینها توسط پتانها منحیث همتراد قبیله چمکنی شناخته میشوند که در حقیقت یک شاخه خوگیانی اند.

ص 76: برکیها توسط خودشان بحیث یک مردم ممتاوت شناخته میشوند؛ همچنان افغانها و پتانها، غیلجی و هزاره، تاجیک و ترک نیز آنها را از خود نمیدانند... برکیها ادعای نژادی از مهاجمین عرب دارند... آنها یک مردم خوب، بلند، فعال و با چهره زیباتر از افغانها بوده و بحیث یک مردم قابل احترام محاسبه میشوند. آنها در شجره افغانها باین نام جای نداشته و اکثرا بحیث تاجیک ها شناخته میشوند.

ص 104: زیرانی همان جیران، راجپوت بازرگان است که حالا در افغانستان بحیث یک قبیله ساحوی شناخته نمیشود؛ اما فامیلهای پراکنده زیرانی یا جیرانی در بین تاجیک های ننگرهار یا جلال آباد در غرب خیبر یافت میشود.

ص 115: در وادی نازیان (کوترود) تعداد تیراهی ها حدود 2 هزار فامیل بوده و تعداد زیاد دیگری در ناحیه پشاور وجوددارند، جائیکه آنها در شاخه های کوچک در بین نفوس عمومی پراکنده اند؛ آنها همچنان در اکثر حصص لغمان بطور پراکنده در بین تاجیک ها یافت میشوند که یکجا با آنها بحیث اولاده مشترک از یک نسب شناخته میشوند (توسط افغانها).

ص 120: متصل توری در غرب تیغه پیور، قبیله جاجی قرار دارد که حدود 5 هزار فامیل تخمین میشوند؛ اینها مسلمانان سنی بوده و نسب همانند منگل دارند که در همسایگی آنها در جنوبغرب قرار دارد. اینها پختو صحبت نموده و با پختونوالی همونوا اند، اما بحیث افغان یا پتان، غیلزی یا تاجیک شناخته نمیشوند.

ص 153: فورمولی در بین وزیری و خروتی واقع بوده و بحیث **تاجیک** شناخته میشوند؛ زبان آنها **پارسی** قدیمی شاهنامه است؛ آنها از افغانها و پتانها کاملاً متمایزاند، اما ادعا دارند که نسب مشترک با غیلجی دارند که مرکز آن شهر خلیج بطرف غرب هلمند و قلعه بست بوده است.

ص 185: نیمه شرقی بکتریای اصلی متشکل از نواحی کوهستانی بدخشان، واخان و شغنان از یک زمان بسیار دور بواسطه یک مردمی دارای نسب و زبان **پارسی** مسکون شده بود. این مردم حالا بواسطه اصطلاح عام **تاجیک** یاد میشود که نشاندهنده قومیت **پارسی** در بین اقوام ترک آسیای مرکزی است؛ اما در بین خودشان بنامهای بدخشی، واخی، شغنانی یا پس از نواحی بومی ایشان متمایز میشوند. آنها در سیما و خصوصیات از همسایگان ایشان در جنوب هندوکش بسیار کم فرق میشوند باستانی نواحی بسیار باز که با مهاجمین یوزبیک مخلوط شده اند. بعضی مردمان میلانهای شمالی هندوکش دارای عین نژاد باشندگان کافرستان بوده و با آنها بصورت عام دارای روابط دوستانه و مبادلات صمیمانه اند. وردجی یا مردمان ناحیه وردج قرار معلوم یک مسکونه در زمانهای قدیم در مجاورت غزنی ساخته بودند جائیکه اولاده آنها حالا بواسطه قبیله وردک، نه تنها از نگاه مشابَهت نامها بلکه از نگاه شرایط تائید کننده مشابَهت سیما، خصوصیات و رسوم نمایانده میشوند. وردکها از نگاه نسبی نه افغان، نه پتان، نه غیلزی، نه هزاره، نه ترک و نه مغول اند؛ بعضیها اینها را **تاجیک** میدانند و بعضیها شیخ، درحالیکه خودشان ادعای نسب قریش عربی دارند. اینها پختو صحبت میکنند اما با یک لهجه خراب مخلوط با تعداد زیاد واژه های بیگانه که شاید از زبان وردجی آمده باشد.

ص 204: در پهلوی اینها بعضی **تاجیک** ها که فرض میشود اولاده **پارسیان** قدیمی باشند و بعضی قبایل گمنام وحشی شکارگر و گاو پرور در سواحل هامون یا جهیل سیستان، در مرکز یک سنگ منزوی که بنام کوهی زور یا سور یاد میشود مسکون اند و گفته میشود جایگاه قلعه رستم بوده است.

ص 222: در عین ناحیه کلات نیز یک مجمع مسکون دارای منشای **پارسی** یافت میشود که بنام دیهوار یا "دهاتی" یاد میشوند؛ اینها مربوط به **دهقان** سیستان بوده، به **پارسی** صحبت نموده و تماماً مصروف زراعت اند. بعضیها اینها را بحیث **تاجیک** میشناسند، اصطلاحی که در افغانستان و آسیای مرکزی بصورت عام بتمام رعیت یا نفوس **پارسیگوی** اطلاق می شود که در دهکده ها و شهرها مسکون بوده و در صنایع کشاورزی و مدنی مشغول اند، در تقابل با طبقات مسلط که نظامی، کوچی و غارتگر اند.

ص 233: باستان‌های مردمان **تاجیک** و هزاره (که نه پختوصحبت میکنند و نه مربوط قوم افغان اند، زیرا در واقعیت یک نژاد متفاوت و دارای زبان متفاوت میباشند)...

ص 234: قبایل ترکلانری را صرف بحیث افغانهای قبولشده میشناسند چون آنها پختوصحبت نموده و پختونوالی را رعایت میکنند؛ اما **تاجیک** و هزاره (که هر دو بطور واضح نژادهای متمایز و متفاوت اند) را یکجا با بلوچ (که از عین ایل راجپوت خودشان است) جمعا بحیث بیگانگان رد نموده و در شجره خود شامل نمیسازند.

ص 238: قسمت شرقی ترکستان افغانی بواسطه بدخشی، واخی، شغنی مسکون گردیده که یکجا با دیگر مردمان **پارسیگو** موجود در زمینهای کم ارتفاع و حصص باز منطقه و در شهرهای بزرگ بنام **تاجیک** یاد میشوند. در افغانستان اصطلاح **تاجیک** بطور جامع بنام کشاورزان **پارسیگو** در مناطق کم ارتفاع و بنام هنرمندان، پیشه وران، بازرگانان و طبقات رعیت در شهرها که به **پارسی** صحبت میکنند اطلاق میشود. ناقلین دیهوار زار عین **پارسیگو** در کلات بلوچ نیز **تاجیک** نامیده شده و در اینجا دهکده های مشابه جوامع **تاجیک** در حصص مختلف منطقه مثلا در لوگر، حومه های کابل، غزنی، کندهار و غیره وجود دارند، بخصوص در کوهستان کابل، جائیکه مجموعه نفوس **تاجیک** بوده و عمدتا متشکل از مسکونه های کافراند. واژه **تاجیک** یا **تازیک** طوریکه در افغانستان بکار میرود یک شکل تحقیری تاز **پارسی** است که معنی "رعیت، نوکر، نسل پائین، تابع" داشته و باین مفهوم قرار معلوم در زمان تفوق اعراب در فارس و آسیای مرکزی (جائیکه زبان عامیانه نفوس مدنی **پارسی** بوده) جهت تمایز بین طبقات رعیت و تجارت پیشه از طبقات فرمانروایان و نظامیان بوجود آمده است؛ مثلا در تعبیر ترک یا تاز، تشخیص کننده ترک جنگی و نظامی از **پارسیان** صلحجو و رعیت؛ و در **تازیک** یا **تاجیک** ماجیک، استعمال شونده در یک مفهوم اهانت آمیز، جهت تفکیک طبقات رعیت و روستائی نفوس **پارسیگو** و امثال آن. اصطلاح **تاجیک** نشاندهنده نسب نژادی در افغانستان نیست، چون تحت این نام یک تنوع بدون قبیله نژادهای رعیت **پارسی**، هندی، راجپوت، ناگه و غیره شامل میشوند. آنهائیکه از نسب **پارسیان** در افغانستان اند بنام **پارسیوان** یاد میشوند. نام تاز توسط **پارسی** ها به اولاده اعراب در فارس و هم به اعراب مسکون در فارس و هرچه که منشای عربی داشت، اطلاق گردیده و بنام تازی یاد میگردید، مانند اسپ تازی، "اسپ عربی"، "سگ تازی"، "سگ عربی"؛ لیکن هر دوی این مثالها دارای معانی مستقل "اسپ مسابقه" و "سگ مسابقه، سگ شکاری" از فعل **پارسی** تاختن، تاز، "دویدن"، "راندن" و غیره بوده و این شاید منبع تاز اطلاق شونده بواسطه **پارسی** ها به اعراب بوده باشد.

سفرنامه امین الدوله: 1316 ق / 1898 م {9}

ص 143315: وارد شدم، عرصه ای دیدم نمونه عرصات، مردم از زن و مرد و پیر و جوان و ترک و تاجیک به هم ریخته.

سفرنامه مکه مخبرالسلطنه هدایت: 1321 ق / 1903 م {9}

ص 143: درسنة 14 هجری ابو عبیده جراح بعلبک را به تصرف آورد... درسنة 1173 هجری آنچه از دستبرد عرب و ترک و تاجیک محفوظ مانده بود، زلزله ویران کرد.

مقالات دهخدا (از روزنامه صوراسرافیل): 1325 ق / 1907 م {9}

ص 143: برای اینکه ما دهاتیها به شهریها می گوئیم "تاجیک" و مقصودمان از این کلمه یعنی "ترسو".

سراج التواریخ کاتب: 1331 ق / 1913 م {54}

ص 4:	جمعیت همه ولایات
15000000	افغان
4500000	هندو
5500000	تاتار
1500000	ایرانیان
1500000	قبایل دیگر
2000000	

اقبال آشتیانی (مجموعه مقالات اقبال): 1338 ق / 1920 م {9}

ص 143: از حدود سرحد ایلات عرب جمعی قوام الملک است. این عربها اهالی فارس و ترک را تاجیک میگویند و ترکها هم فارسها را به این عنوان می خوانند.

ص 149: پیش من مه رخان سیم ذقن بهر تعلیم خط به وجه حسن آمدندی ز دور و از نزدیک خواه از ترک و خواه از تازی

دیوان فرصت شیرازی: 1339 ق / 1921 م {9}

ص 143:

هزار شکر که لر بچه دلبری دارم کنون ز ترک وز تاجیک بهتری دارم

لغتنامهٔ دهخدا علی اکبردهخدا - 1339 - 1400 ق / 1921 - 1980 م {9}

ص 154-156:

تات - فارسی زبانان؛ طایفه ای از ایرانیان؛
تاجیک - از اهل قبیلهٔ تاج؛ جبان ترسنده؛ مردم اجنبی (ایرانیان به غیر ایرانیان می گفته اند و بعد ها ترکان به ایرانیان اطلاق کرده اند)؛ ایرانیان؛
تازیک - تازی؛ چادر نشین، صحرا نشین؛ مردم کمرباریک دونده؛ از قبیله طی و من باب اطلاق جز برکل، "عرب" را گویند؛ از معانی تازیک در پهلوی تازی به معنی "عرب" است.

سفرنامهٔ مازندران و استرآباد رابینو: 1342 ق / 1924 م {9}

ص 143: در نواحی شرقی، سکنه غالباً تاجیکند و چند خانواده قجر و مقصودلو...

فرهنگ نظام سید محمد علی: 1348 - 1358 ق / 1929 - 1939 م {9}

ص 154-156:

تاجیک - فارسی زبانان؛ نسل ایرانی؛ این لفظ در ایران استعمال ندارد، فقط در افغانستان و ترکستان به فارسی زبانان آنجا گفته میشود و بیشتر در مقابل ترک استعمال میشود و اصل این کلمه پهلوی است منسوب به قبیله "تاج" که از قبایل ایران بوده؛

تازیک - فارسی زبانان؛ نسل ایرانی؛ در کتب قدما به معنی تازی (عرب) هم استعمال شده، اما در این معنی "تازیکان" دیده شده با الف و نون جمع یا نیست.

صدرالدین عینی: 1373 ق / 1954 م {9}

ص 41: کلمهٔ **تاجیک** به صفت نام یک خلق فارسی زبان در ابتدا به مردم فارسی زبان آسیای مرکزی و خراسان گفته شده و بعد از آن برای همه فارسی زبانان دنیا مورد استفاده قرار گرفته است... مغولها و ترکهای قدیمی، حرف ج را نمیتوانستند بگویند و در گپ زدن ج را به ز تبدیل میکردند. بنابراین، وقتیکه آنها با تاجیکان رابطه پیدا کرده، این نام را یاد گرفتند، آنرا به جای تاجیک، تازیک ... گفتند.

ص 46: اگر تاجیکان در اصل اولاد عرب باشند، چرا در نماز قرآن عربی خواندن نتوانسته اند؟ و چگونه ترجمهٔ فارسی سوره های قرآن را به آسانی آموختند و

خواندند؟ حال آنکه آن واقعه (خواندن نماز به فارسی) در سال اول فتح شدن بخارا (94 ق) روی داده بود...

تشکیل دولت افغانان ریسنر: 1373 ق / 1954 م {55}

ص 3: مردم افغانستان معاصر از دو لایه عمده تشکیل شده است: یکی بخش حاکم که افغانان اند که این کشور را در یک دوره ای تاریخی نسبتاً نه چندان دور اشغال کرده اند و قسمت دیگر آن، مردمانی که پیش از اشغال و تسخیر این سرزمین توسط افغانان در اینجا زنده گی و بودوباش داشتند که بخش اعظم آنان را **تاجیکان**، سواتیان، هندییان و سیاهپوشان تشکیل میدادند.

ص 4: پرسش سکونت گزینی قبایل افغان (در سرزمین کنونی افغانستان) یکی از پرسش های حایز اهمیت تاریخی است. شایان تذکر است که برخی تاریخ نگاران معاصر افغان به غلط و ناحق فرهنگ، دولتمداری و پیشینه های افتخار آمیز تاریخی متعلق به **تاجیکان** و دیگر مردمانی که سالها پیش از اشغال تمامی سرزمینهای شان توسط فیودالان افغان در این کشور زندگی مینمودند و بزور در چارچوب مرزهای دولت فیودالی افغانان یکجا جمع گردانیده شده اند به افغانان نسبت میدهند. تمام مردمانی که در گذشته در این آب و خاک زندگی میکردند و یا همین اکنون در کشور کنونی بسیار قومی افغانستان بودوباش دارند بوسیله ای همین تاریخ نگاران، سراسر همه افغان خوانده میشوند و کلیه دست آورده های مادی و فرهنگی آنان بدون اثبات و دلیل حاصل کار دست افغانان قلم داد میگردد...

ص 6: شور بختانه تا هنوز حقایق زیادی درباره تاریخ مردمان ساکن در افغانستان کنونی توسط دانشمندان افغان جمع آوری و به دست نشر سپرده نشده... در مورد روشن ساختن تاریخ **تاجیکان** و دیگر مردمان ساکن در افغانستان و ارتباطات تاریخی آنان با خود افغانان این گونه نوشته ها تقریباً هیچ مدرکی ارایه نمیدارند.

ص 8: نظریه نوشته و باور و.و.گریگوریف، شروع از نیمه دوم سده هفتم بطور مداوم کابلستان از سوی محمدیان (مسلمین) مورد تهاجم قرار داشت تا اینکه سرانجام در آغاز سده یازدهم در اسارت آنان درآمد... از همان زمان پس مردم باستانی هند- فارس (دقیقتاً - تاجیکان و هندوان) فلات و همواریهای خویش را برای تازه واردان جدیدی که از سوی جنوب و غرب دایماً هجوم میاوردند وا گذاشتند. بالاخره این تازه واردان بتدریج مردمان بومی را یا از سرزمین هایشان بیرون کردند و یا آنها را به تسلیم وا داشتند و خود را حکمفرمای کشور ساختند. این مهاجمین جدید- افغانان اند که خود را پشتون یا پختون مینامند...

بدین روی با اساس محکم ما میتوانیم حکم نمائیم که تاجیکان از سده های سیزدهم تا پانزدهم جلگه ها و فلات هموار مناطق بودوباش گذشته خویش یعنی سرآزیری جنوبغرب کوه های سلیمان را و همچنان مردمان متنوع هندو، جنوبشرق این کوه ها را بطور جزئی و یا کلی ترک گفتند و در عوض افغانان بتدریج این مناطق را اشغال و به جنگ آوردند.

ص 11: آریستوف... با استناد و تکیه به گواهی منابع پژوهش شده ای نیمه دوم سده پانزدهم که نشان میدهند، مردم قرون وسطی غور افغانان نبودند، تاکید مینماید که مردم غور، یعنی حوضه یا استخر بالایی هریرود و استخر بالایی هلمند و دیگر سرآزیری های شمال دریاچه آمون ابدآ و به هیچوجه مسکن و جای بودوباش افغانان نبوده و به تاجیکان- ایرانیان متعلق میباشد.

نظریه آریستوف را ن. ج. راویرتی تایید نموده و تأکید میورزد که مردم اصلی غور تاجیکان میباشند و حضور عنصر افغان را در این منطقه رد مینماید. همزمان راویرتی قاطعانه دیدگاه های خویش را تشریح نموده و جایگاه اولی افغانان را مربوط به کوه های سلیمان، دقیقتر آن کوه پایه هایی مشرف به شرق غزنی تا شرق سلسله کوه سلیمان یا کوه سیا پشته میداند.

راویرتی از نام سلسله کوه سیاه پشته نام افغانان یعنی پشتون را نیز مشتق میسازد. ب. ب. بارتولد اکادیمیستین روس در کتاب خویش "تاجیکان"، غور را منطقه دیرین ایران یعنی مربوط به مردمان ایران که تاجیکان از آنجمله هستند می شمارد. به باور بارتولد غوریان یکی از دودمانهای ایرانی اند. در تاریخ شناسی شوروی، توجه جدی ایرا در مورد غور و غوریان ب. ای. رومدین، در تارس کاننید دکتورای خویش زیر نام "ساختار اجتماعی- اقتصادی قبیله یوسفزوی در سده نهم (در مقایسه با دیگر قبیله های افغان)" مسکو، 1951 مبدول داشته است. رومدین به این نتیجه آمده است که غور در سده های دهم تا پانزدهم منطقه ای افغانان نی بلکه هسته ای مرکزی مردمان آنرا تاجیکان تشکیل میدادند. تازه های رومدین به نوع قانع کننده و روشن نشان میدهند که دلیل جدی ای وجود ندارد که خوانین غوری سده های دهم و دوازدهم و دولت غوریان سده دوازدهم هم را دولت افغانان و دودمان غوریان را افغان دانست. رومدین باور دارد که مرکز نخستین اسکان افغانان در سده های میانه عبارت از کوه های سلیمان است.

ص 12: راویرتی نکات نظر خویش را باتکیه بر روایات و افسانه های افغانی و که در زمان سلطنت تاریخ **تاجیکان** دقیق ساخته مینگارد: از این منابع دانسته میشود دودمان محمود غزنوی ترکی، قبایل افغان دیدند که ساحه قاضی گهر، بلاواسطه بطرف غرب ولی در مرز دامنه سلسله کوه های مهتر یا کوه سیاه موقعیت داشته مانع وادی غرب رود هند (منطقه قاضی گهر) را دربرداشته، جاییکه که سد یا مانده بودند و برای تغذیه مردم افغانان در جریان چندین سده ای گذشته محدود

بیشمار آنان بسیار تنگ بوده است. به همین دلیل افغانان مجبور میشوند تا به سوی سرزمینهای که بطرف غرب، شمال و شرق افتاده اند هجوم و تجاوز نمایند...

به استنباط و باور ب. ای. دورن، زبان تاجیکی (پارسی) و زبان های نوهندی تاثیر ژرفی در زبان پشتو دارند. و. خنیکوف، با دید و باور دورن در این زمینه کاملاً هم‌نوا بوده که زبان پشتو از لحاظ تاریخی نسبت به دیگر زبانهای ایرانی و هندی قدامت کمتر داشته و زبان افغانی {پشتو} در سده های نهم و دهم میلادی تشکیل یافته است، نه پیشتر از آن.

ص 13: نکته شایان توجه اینکه، افغانان حتا بخاطر تشخیص نهادهای اصلی خود از زبانهای تاجیکی- فارسی، عربی، مغلی و ترکی واژه ها و اصطلاحاتی را مانند: قوم، طایفه، قبیله، ملک و مالک، خیل (ولس، جرگه، شاغلی، خان...) و غیره استفاده می‌کنند. رم‌دین در صفحه 158 ترس دکتراي خود مینویسد: افغانان با گذار به زمینداری نامهای ماهها و سال را از نامهای هندی پذیرفتند. زبان شناسی در اینجا فقط تنها آنچه را که بتاریخ معلوم است تأیید مینماید که استاد و مربی افغانان در عرصه صنعت و پیشه‌وری و کشت و زراعت **تاجیکان** و برخی اقوام هندی بودند. زیرا افغانان بسیار ناوقتتر از کوچ‌گیری و رمه و گله داری به زمینداری و شیوه زنده‌گی ساکن وارد شدند. تا دیرگاهی از خود شهر نداشتند و در صنعت و پیشه‌وری که با زندگی در شهرها ارتباط می‌گیرد، هیچ مناسبت نداشتند. بنابراین اصطلاحات و واژه های این نوع رشته ها را افغانان بطور عمده از همسایگان خود، کسانیکه دارای زراعت پیشرفته و فرهنگ پیشرفته ای شهری هستند به ویژه در گام نخست از **تاجیکان** اخذ و میراث گرفتند.

ص 15: سازنده گان واقعی فرهنگ کشاورزی وادی و حوزه جنوب افغانستان **تاجیکان** بوده اند که از قدیم در آنجا بود و باش داشتند، کشت و زراعت مینمودند. در این میان میتوان واحه ای جلال آباد را استثنا قرار داد زیرا تا پیش از اشغال این منطقه به دست افغانان، مردمانی دارای منشأ هندی در آنجا زندگی و مشغول کشاورزی بودند.

ص 21: سلطان محمد خان تاریخ نگار افغانی "در تاریخ سلطانی" مینویسد: در آن زمان قبیله ابدالی در تنگی های خورد و کوچک کوهها در وضعیت بسیار ناهنجار بدون سر و سرور زندگی میکردند. در نتیجه کمبود کاه و مواد خوراکه آنها در حالت بسیار دشوار قرار داشتند. ابدالیان با پایان شدن از کوهها به زمینهای هموار از زور کار گرفته، مردمان بومی و اصیل کشاورز را مغلوب ساختند و خود به زراعت و زمینداری مشغول گردیدند. سپس سلطان محمد خان درانی از انتخاب عمر به حیث سر ابدالیان اطلاع داده میگوید که این پیشوا چگونه نظم و ترتیب را در میان هم قبیله بی های خویش بوجود آورد. ضمن تأیید تازه های تاریخ سلطانی که بر اساس روایت شفاهی و کتبی خود ابدالیان استوار است توسط مؤلفین دیگر

افغان تأیید و تکمیل می‌گردد. محمد حیات خان در نوشته ای خود پیدایی ابدالیان را در ساحات قندهار به سده ای پانزده هم نسبت میدهد و میگوید که فرایند جابجاشدن ابدالیان در قندهار صلح آمیز نبوده بل بزور و فشار انجام شده است. بر اساس تازه ها و حقایقی که در بالا از آن یاد شد میتوان رابطه میان این حقایق را طور ذیل برقرار نمود:

1- اکثریت ابدالیان در وضعیتی قرار نداشتند که خود را با گله داری و رمه داری تغذیه نمایند.

2- با پایان شدن از کوهها به جلگه ها، آنان بزور زمین های مردمان اصیل و بومی **تاجیک** را اشغال کردند.

3 - در نتیجه این اشغال بخشی از ابدالیان ساکن شدند و به بزرگری و کشت غله مشغول گردیدند.

ص 24: احتمالاً، در سده های سیزدهم - چهاردهم در ولس افغانان قشرهای پیشه ور و بازرگان پیدا گردید که اکثراً نه از میان اعضای قبایل که از میان بیگانگان بودند. در آن زمان هرچه بیشتر رابطه اقتصادی میان قبایل کوچی - رمه پرور افغان و شهرهای فیودالی **تاجیکان** و هندوان رشد مییافت، افغانان هرچه بیشتر وارد مبادله و بازرگانی میگردیدند. تازه های موجود است که نشان میدهند، از میان قبیله های افغان در آن زمان دسته ای بمیان آمد بنام پوینده (در زبان افغانی پشتو پونده شده است) که مشغولیت همیشگی آنانرا انتقال کالاها از بازرگانی از مسیر کهن کاروان راههای که هند را با فارس و آسیای میانه پیوست میکرد، تشکیل میداد. در میان قبیله های کوچی افغان شمار برده گان افزایش میابد و قشر وابسته گان- فیودالی بنام (همسایه) تشکیل میشود. اصطلاح همسایه ریشه ای **تاجیکی** یا فارسی دارد. این اصطلاح در نزد افغانان به مفهوم کسیکه آزاد و غیر وابسته نباشد و به قبیله ای مورد نظرشان تعلق نداشته باشد کاربرد دارد. باید گفت مفهوم اجتماعی اصطلاح همسایه فوق العاده بیشمار است، زیرا این اصطلاح جهات مختلف وابستگی را در بر میگیرد...

ص 25: سران قبیله بخاطر خاموش و آرام ساختن نبردهای داخلی و تقویت کردن مواضع لرزان خود جنگهای شدیدی را با قبیله های همسایه بخاطر چراگاه مشتعل ساخته، و هجوم ها و حملات غارتگرانه را در واحه های زمینداری (**تاجیکان**) سازمان میدهند. این جنگهای پی در پی قدرت اشراف قبیله را بیشتر از پیش تحکیم میبخشد، بنیاد نظام کمون اولیه افغانان را لرزان کرده و به فعالیت مستقلانه اقتصادی اعضای قبیله لطمه وارد میسازد. در چنین وضعیت، گرایش و کشش اجباری کوچیان بینوا و محروم بیشتر از پیش به زندگی ثابت و ساکن افزایش

میباشد. زیرا این قشر کوچیان اکنون نه چراگاهی دارند و نه هم رمة زیاد که شیوه زندگی پیشین خود را ادامه دهند.

ص 26: فرایند فروپاشی و پوسیده گی نظام کمون اولیه افغانان در شرایط همکاری درازمدت با شهرهای سده های میانه و مردمان بومی و واحه های زراعتی **تاجیکان** که از بسیار دیرها دارای نظام و دولت فیودالی در سرزمین کنونی جنوب افغانستان بودند (یا این سرزمین ها را در ترکیب خود شامل ساخته بودند) جریان و ادامه داشته است. در چراگاه های دشتی و کوهستانی مناطق میان هندوکش و کوه های سلیمان در سده های میانه فقط تنها افغانان نبودند که کوچ میکردند. در این سرزمین به تکرار کوچیان مختلف نفوذ کردند، بویژه یفتلی ها، بعداً قبایل بیشمار ترکی و پسانترها مغولان. این کوچیان نقش عمده ای را در پیدایش قومی افغانان بازی کرده اند. خانیکوف دانشمند روسی در رابطه مینویسد: بگونه مثال قبایل بیشمار غلزایی که تا کنون دامنه های کوهستانی غزنی را در اشغال دارند دارای نسب و اصل ترکی اند. آنان هنوز در سده دهم نظر به گفته و باور جغرافیه دانان عربی، زبان، سیما و شیوه زنده گی ترکان را حفظ کرده بودند. در سده شانزدهم همه ای غلزاییان زبان پشتو را پذیرفتند و بطور کامل با افغانان مخلوط و درهم آمیختند، و پس از آن شجره و نسب خود را با عبدالرشید، بانی اسطوره ای تمام قبیله های افغان نسبت و پیوند دادند. بدین ترتیب این فرایند در وضعیت تنگاتنگ تأثیرات متقابل جامعه پیش از طبقاتی با جامع فیودالی؛ کوچیان با مناطق و واحه های زمینداری و شهرهای سده های میانه؛ افغانان رمة دار همراه با **تاجیکان** مسکون و تا اندازه ای جمعیت و نفوس هندوان ادامه و رشد یافته است. این امر این معنا را دارد که چگونگی مناسبات میان کوچیان- رمة دار و واحه های زمینداری بتدریخ دگرگونی تاریخی یافته است.

ص 27: روند تکامل و پیشرفت تقسیم کار اجتماعی در افغانان نه تنها در شکل و شمایل ابتدایی آن میان قبایل کوچی، چوپانی و متباقی جمعیت هویدا میشود، بل، شهرهای **تاجیکان** و برخی از شهرهای فیودالی هند، با دستاوردهای تولیدی خویش افغانان را از لحاظ مادی اکمال مینمودند...

چنانکه پس از گذار قبایل بیشمار و متعدد افغان به مسکن گزینی، تا زمان زیادی افغانان دارای شهر نبودند. هنوز در نیمه اول سده نزد هم جمعیت اصلی و بنیادین هرات، کابل، غزنی و تا اندازه ای جمعیت قندهار از آن **تاجیکان** بود، جمعیت پیشاور و جلال آباد را هندوان تشکیل میدادند. بازرگانی، پیشه وری و سود خواری را نه تنها در شهرها بل در شهرستانهایی که افغانان در آن ساکن شدند، **تاجیکان**، فارسیان و هندوان انجام میدادند، نه افغانان.

ص 28: رویهمرفته در بعضی حالات این امپراتورهای فیودالی مانع تلاشهای اشراف طایفه های افغان میشدند تا مردمان بومی ساکن محل را غارت نکنند و

زمینهای آنان را اشغال نه نمایند، زیرا بهره کشی دهقان **تاجیک** در آمد بنیادی طبقه حاکم فیودال را تشکیل میداد. افزون بر آن، جمعیت نسبتاً فشرده **تاجیکان** در ساحات میان کوههای هندوکش و سلیمان گرچه در نتیجه هجوم و حملات بیگانگان تضعیف و زیانمند شده بودند، اما با وجود آن تا دیرگاهی در برابر هجوم و حملات متجاوزین و دست درازیهای آنان از خود مقاومت و پایداری نشان داده از سرزمین های خود دفاع میکردند.

محدویت زمین مساعد برای کشت در جنوب افغانستان و پایداری خود تاجیکان و تلاش طبقه حاکم فیودال که به هیچوجه علاقمند به اشغال زمینهای دهقانان بومی (**تاجیک**) توسط افغانان نبوده اند، بیانگر این واقعیت است که جریان عمده ای تلاشهای قبایل افغان ای که قصد جابجا شدن را داشتند نه به سوی شمال غرب و به سوی جنوب شرق بوده است. یعنی در منطقه ای که میان کوههای سلیمان و جریان متوسط رود سند موقعیت دارد. پس از آنکه سران طایفه های افغان را همراه با افراد جنگی شان در خدمت نظامی خویش قرار دادند، هم غزنویان و هم تیموریان و پسانترها صفویان و مغولان برای آنان نه تنها پول و قسمتی از غنایم جنگی، پارچه ای زمین و القاب افتخاری پاداش داده و برای شان وظایف بلند نظامی می سپاریدند. حقایق زیادی را درباره ای پاداش و بخشش گرفتن سران قبایل از سوی شاهان صفوی، نویسنده "تاریخ السلطانی" در برگه های 62 و 63 این کتاب مینویسد. به ویژه القاب "شهباده" - پسران شاه برای آنان رایگان و مفت اعطاء میشد. پس از دریافت باج از قبایل افغان، مغولان اعظم همیشه از خدمات آنان استفاده و کار میگرفتند. شواهدی وجود دارند که برخی سران قبایل خلیل، مومند، داودزی و خوگیانی پس از جمع آوری باج برای مغولان و "گاه و ناگاه بدربار دهلی ظاهر گردیده و با مدارک تحفه زمین همراه با فرامین معافیت از پرداخت باج باز میگشتند". این فرامین و مدارک هنوز تا سده ای نزد هم محفوظ مانده بود.

ص 30: به همین ترتیب، هنگامیکه الفستون در سال 1809 م از افغانستان دیدن میکرد مستقیماً به موجودیت وابسته گان "همسایه" در نزد قبایل کوچی ابدالی (درانی) اشاره مینماید: در هریک از ولسهای کوچی شماری از همسایه به گونه ای عمده از کاکران و غلزاییان و بعضاً از **تاجیکان** و از همه زیادتر ایماقان دیده میشوند. بسیاری از آنان بمتابه آهنگر، درودگر و صنعتگر و یا بگفته الفستون "میتالیر" (فلزکار) کار میکردند.

ص 31: در میان قبایل افغان به غیر از همسایه از جمله دیگر طوایف افغان و غیر افغان، وابسته گان از میان **تاجیکان** و هندوانی که سالها پیش تقسیم بندی و رابطه خونی و طایفه ای را از دست داده اند، ملاحظه میشود.

ص 34: به همین روال محمود غزنوی عمل میکرد. در ترکیب و تشکیل ارتش او که چندین بار در جنگهای غارتگرانه به هند رفته است زیادتر افغانان داخل بودند.

همچنان در تشکیل ارتش سلطانه‌های غور **تاجیک** (1152-1206) جنگجویان افغان شامل بودند. در نتیجه، آنان (ستیزه جویان افغانان) متکای عمده ای دودمان های لودی (1450-152) و سور (1540-1526) که در هند فرمان میدادند گردیدند. در جریان اداره و فرمانروایی این دودمانها، مهاجرت برخی قبایل افغان در کشور هند ملاحظه میگردد. یعنی جایکه آنان به مثابه هم قبیله یی های بزرگان این دودمانها همیشه میتوانستند از خدمات جنگی سودمند مستفید گردند و کلان هایشان از تفویض و بخشش زمینهای زیاد برخوردار باشند.

ص 42 - 52: موجودیت دوامدار همزیستی و همکاری میان دوگونه مناسبات تولیدی (فیودالی و نظام اشتراکی- بدوی نخستین)، دو بخش اقتصاد (زراعت مسکونی و دامپروری- کوچی نشینی) در مناسبات میان دو مردم - **تاجیک** و افغان بازتاب مؤثر و گسترده داشته است. اکثریت قاطع **تاجیکان** زندگی ساکن داشتند و از دیرگاهها دارای نظام فیودالی بودند. روابط خونی و قبیله ای تقریباً بصورت کامل در آنان جای خود را به روابط و مناسبات براساس منطقه و سرزمین خالی کرده است. آنان دارای حرفه و پیشه های پیشرفته، زمین داران ماهر و کار دوست، استادان واقعی در ساختن سیستمهای مختلف آبرسانی و گالریهای زیرزمینی آبی- به اصطلاح کاریزها بودند. اندریف انتوگراف (مردم شناس) شهیر شوروی، **تاجیکان** را اینگونه معرفی مینماید: "از زمان های بسیار پیش که تاریخ بیاد ندارد **تاجیکان** زمینداران ماهر منحصر بخود و نهایت سختکوش، حمل کننده فرهنگ کهن زمینداری که تاکنون در قیاس مردمان آسیای میانه در اوضاع و شرایط محلی با استقامت و استواری تفریق میگرددند، توسط آنان سیستم های آبیاری ای بوجود آمده که در میان آنها نمیتوان از ساختن کاریزهای شایسته و عالی یاد نکرد که از همگون بودن آنها در افغانستان، فارس و ترکستان شرقی آدم به حیرت میرود."

در جای دیگر اندریف نگاشته است: "در شهرها آن (**تاجیک**) آنقدر صنعتگر عالیست که در زمین بمتابه زمیندار". اندریف همچنان خاطر نشان میسازد: "بازرگانی مطابق با شرایط محلی افغانستان و ترکستان، همچنان عرصه کاملاً قابل دسترس برای آنان است اگر که بخواهند به آن پیشی و مبادرت ورزند. رشته های بازرگانی و تشبثات کوچک به ویژه در دستان آنان رونق و شکوفایی میابند."

مردم **تاجیک** عالیترین فرهنگ سده های میانه را که از خود برجسته ترین نمایندگان در میدان دانش، ادبیات و افکار اجتماعی بیرون داده است، ایجاد کرد.

در برنامه وظایف محدودی که در برابر خویش قرار داده ایم، برایمان در گام نخست آن بخشی از **تاجیکان** مورد نظراند که در آنسوی هندوکش، بطرف جنوب آن بودوباش دارند، چون این بخش **تاجیکان** از دیرگاه در همسایگی و در تماس با قبیله های افغان قرار داشته اند. قسمیکه نمایان است بسیاری از مردم **تاجیک** در افغانستان معاصر در جنوب نی، بل در شمال سلسله کوههای هندوکش (ساحل چپ

دریای آمو و قسمت بالایی پنج) زندگی مینمایند. رویهمرفته، بود زمانی نه آنهم چندان دور که **تاجیکان** اکثریت مردمان زمیندار و شهری جنوب افغانستان را تشکیل میدادند. حتی در نیمه نخست سده نهم برخی قبیلہ های افغانی که وارد زندگی ساکن هم شده بودند فرهنگ زمینداری را در آن سطحی که در پیش مردمان اصیل کشور- مردمان کهن زمیندار **تاجیک** قرار داشت بهبود و ترقی داده نتوانسته اند. همینطور به گونه مثال غلزابیان در میان سده نهم از کشت کاری و پرورش پالیز (مغرب آن فالیز) باخبر گردیدند، ولی دارای باغهای میوه و انگور چیزیکه بطور گسترده در خطوط موقعیت **تاجیکان** در شهرستانها و دهات قرار داشته است نبودند. برودفوت افسر انگلیس که در سال 1839 از کشور غلزابیان دیدن کرده است خاطر نشان میسازد که "برغم **تاجیکان** آنان (غلزابیان) پالیز را پرورش میدهند ولی باغهای میوه را نی".

با تأسف باید خاطر نشان ساخت که سرنوشت **تاجیکان** آنسوی هندوکش را نه شرق شناسان روسی پیش از انقلاب و نه هم پژوهشگران عصر شوروی مورد بررسی و دقت ژرف قرار داده اند. با آنکه سخن در باره بخش عظیم مردم **تاجیک**، بیان و تشریح برگهای فراموش شده و نا معروف تاریخ آنان میباشد.

اهمیت موضوع در این محدود نمیشود. زیرا خود تاریخ افغانستان و افغانان بدون بازگشایی و روشن ساختن کارکردها و دست آوردهای بزرگ **تاجیکان** در امر رشد و انکشاف اقتصادی و فرهنگی کشور نمیتواند به درستی درک و ارزیابی گردد. فریر گردشگر فرانسوی در سفرنامه سالهای 1845-1846 خویش ناچار حقیقتی را بیان کرده است که از بیان آن تاریخ دانان ناسیونالیست معاصر افغان و دانشمندان بورژوازی اروپای غربی و ایالات متحده امریکا تا کنون مسکوت مانده اند. فریر نوشته است: "کشور (افغانستان) هرآنچه که دارد مدیون کار دوستی، تلاش، فعالیت و کوشش **تاجیکان** است. ولی آنان (**تاجیکان**) در بدل کار و کوشش خویش بهره ای ناچیزی رانصیب میگردند و فقط برخی از آنان آنهم به ندرت اگر موقعیتی بدست میاورند دست کم باید در زیر اطاعت ظالمین و مستبدین افغان قرار بگیرند". قضاوت فریر لازم به اصلاح دارد زیرا البته بالایی **تاجیکان** تنها بخش بالایی افغانان ستم روا داشته اند نه همه افغانان و آنهم در اتحاد با فیودالان **تاجیک** که نیز مردمان "خود" را بسیار بیرحمانه استثمار میکردند. ولی در اساس هرآنچه که (فریر) دیده و ارزیابی کرده است، درست میباشد.

پیش از همه باید خاطر نشان کرد که حتا در پایان سده هژدهم و آغاز سده نهم، زمانیکه بخش بزرگ زمینهای **تاجیکان** توسط فیودالان افغان غصب گردید، حقایق زیادی وجود دارد که گستردگی گسترده **تاجیکان** را به آنسوی هندوکش تأیید مینماید. بیلو نویسنده انگلیسی قرن نهم تصدیق کرده است که "**تاجیکان** در همه جلگه های افغانستان- از هرات تا خیبر و از قندهار تا اکسوس (رود آمو) گسترده

اند. ولی این نگارنده اشتباه مینماید زیرا **تاجیکان** نه تنها در جلگه ها پا برجا مانده اند که همچنان یک رشته مناطق کوهی را نیز در اشغال خود دارند.

مک- گریگور نوشته است که "**تاجیکان** بخش عمده ای جمعیت نزدیکی های کابل، قندهار، هرات را تشکیل میدهند... افزون به زمینداری آنان مشغول آن بخشهای از تولید و حرفه اند که از جانب افغانان مردود شمرده شده اند. و سپس "**تاجیکانی** که در ساحات قبایل افغان بودوباش میکنند، یا به حیث همسایه این قبایل زندگی دارند و یا در دهات جداگانه حیات بسر میبرند، آنان در مقایسه با افغانان به اندازه زیاد مالیه می پردازند".

در مورد **تاجیکان** کابل و جلال آباد آمار نسبتاً دقیقی را راویرتی ارائه میدارد، چون وی از یادداشت های اصلی جاسوس- هندی در سالهای 80 سده هژدهم در افغانستان، که توسط جنرال- گورنر کمپنی هند- شرقی هوستینگ (1774-1785) فرستاده شده بود، استفاده کرده است. اگرچه راویرتی با تأسف اصل این یادداشت ها را انتشار نداد و نه همیشه به آن تکیه میکند، ولی مدارک غنی و آموزنده ای را از بخشهای آن اقتباس و ارائه کرده است. گزارشگر انگلیسی بدون ریا ننگرهار (وادی جلال آباد) را مانند یکی "از شش مناطق و یا زمین مسکونی **تاجیکان** در شمال سفید کوه و یا سلسله کوه سپین غر" ترسیم مینماید. ولی لازم است که در مورد داده های راویرتی با دید انتقادی نگریست زیرا در برخی حالات اشتباه نموده همه قبایل غیر افغان و اقوام افغانستان را که بحساب مذهب از فارسیان- شیعه تفاوت دارند سنی اند به تاجیکان نسبت میدهد. راویرتی خاطر نشان میسازد در نه وادی ننگرهار تا پانزده هزار خانواده **تاجیک** زندگی داشته و مشغول زمینداری آبی اند. در باره جمعیت این نه وادی راویرتی چنین مینویسد "در آنها **تاجیکان**، و اندک افغانان سکونت دارند".

در کتاب اقتباس شده خاورشناس انگلیسی سده نهم راویرتی "یاداشتهای در باره افغانستان و بخشهای از بلوچستان" تازه های گسترده ای از چشمه های مختلف نوشته شده شرقی و معلومات مختلفی در باره **تاجیکان** افغانستان از منابع و نوشتههای نگارنده گان **تاجیک** و (به ویژه باید خاطر نشان ساخت) افغان ارائه شده است. این تازه ها به ویژه بیان میدارند که کابل در امتداد چندین سد سال در سده های میانه و سپس در عصر نو شهر **تاجیکان** بود و شمرده میشد. در "سیرالبلاد" در باره این شهر چنین آمده است: "کابل که توسط کابل شاهان بنیاد گذاشته شده است از دو شهر تشکیل گردیده است، یکی خورد کابل یعنی کابل کوچک و دیگر آن پاک و صفا کابل یاد میشود. اولی که اکنون عبارت از یک دهکده کوچک بوده در هشت گروه ای (نزدیک به سه کیلومتر) جنوب شرق کابل در تیره پشت کوه موقعیت دارد. دومی آن یکی از شهرهای با عظمت در زمانهای کهن و پایتخت باستانی **تاجیکان** بوده است که درازی آن بیک گروه و بر آن به نیم گروه اندازه شده است. خانه های آن از خشت خام ولی برخی از ساختمانهای آن از خشت پخته

و سنگ بنا یافته است. در بریده ای دیگری که راویرتی از آن آورده است "نسب نامه افغان" سده های میانه افغانان میباشد که در آن از ترکیب جمعیت **تاجیکان** کابل در سده هژدهم تا آوردن پایتخت از قندهار بکابل توسط تیمورشاه سدوزایی معلومات داده میشود: "از زمانیکه درانیان کابل را پایتخت خویش ساختند و این زمانی رخ داد که تیمورشاه پس از مرگ احمدشاه در سال 1773 قدرت را از پدر به میراث گرفت، سران درانی با خانواده های خویش و همچنان قزلباشان در کابل جای گرفتند و در آنجا برای خویش خانه آباد نمودند. پیش از آنان کابل جای بودباش تاجیکان بود که بفارسی کابلی گپ میزدند. سپس راویرتی از خود اضافه میکند که در زمان وی بسیاری از جمعیت کابل **تاجیکان**، و باشندگان این شهر را "کابلی" و بعداً مرزهای مردم **تاجیک** در حوزة کابل را بسوی شمالغرب شهر ارایه میدارد.

این ادعا بگونه کامل در پایان سده پانزدهم و آغاز سده شانزدهم با گواهی بابر تأیید میگردد که نشان میدهد جمعیت شهر (کابل) و برخی (اطراف) دهات مربوط آن **تاجیک** هستند. هر آنچه که مربوط به زبان میشود که مردم کابل و پیرامون آن به آن گپ زده اند و گپ می زنند (فارسی- کابلی) میباشد. در این مناسبت یک دیدبان هندی در سده هژدهم بدون هیچ اشتباه توانست در مورد یکی بودن زبان تاجیکی و فارسی توجه نماید که در نتیجه آن کسانی بدون شک با آمادگیهای اساسی زبانشناسی به آن دست یافته اند. "زبانی که به گونه عمده در کابل و گردا گرد آن به آن گپ میزنند زبان فارسی است، ولی، از زبان معاصر فارسی فرق میشود. این زبان، زبان کهن و دیرینه مردم **تاجیک** است. نسبت به ترکیب جمعیت گرداگرد کابل این هندو چنین مینگارد "مساحتی که به پایتخت کشور- کابل ارتباط میگیرد دارای درازی بزرگ بوده که از شهر به سوی شمال و شمال غرب به امتداد 50 کوه تا کوه های هندوکش هموار بوده که در آن کوتل و یا گذرگاه هندوکش موقعیت دارد. و در جنوب، به سوی قندهار نزدیک به دویست کوه فاصله دارد. در این مکان و فضا کاملاً تاجیکان سکونت دارند. جمعیت سراسری دره های غوربند، پنجشیر، و نجر و (نجراب) متشکل از **تاجیکان** است. **تاجیکان** کوهستان از قدیم الایام بمثابه بهترین رزم اوران در افغانستان شهرت دارند. الفستون در سال 1809 تعداد خانواده های **تاجیکان** کوهستان را تا 40 هزار شمار کرده است. الفستون بیان میدارد: "آنان کاملاً مستقل از شاه، و کاملاً دور از آن اند که از پیشوایان خود اطاعت نمایند. دارای خصلت شجیع بوده، متمایل به خشونت و تسلیم ناپذیر میباشند. **تاجیکان** رزمکاران بی همتا به ویژه در کوهها بوده ولی شجاعت و مردانگی آنان معمولاً در نفاق و دعوای داخلی به هدر حیف و تلف میشود.

در پایان سده هژدهم و آغاز سده نهم **تاجیکان** بخش اعظم جمعیت ساکن کابل، جلال آباد (ننگرهار)، و کوهستان را تشکیل میدادند. افزون بر آن دسته ها و گروههای جداگانه و مجزای **تاجیکان** در وادیهای کنر و خوست بودوباش دارند. هر آنچه که مربوط به غزنی کوهی، منطقه قندهار و هرات و پیرامون آنان

میگردد، در این مناطق افغانستان، **تاجیکان** در گذشته هم نسبت به مناطق شرقی تر این کشور پرشمار بوده اند. تاکنون **تاجیکان** اکثریت جمعیت خود هرات و هم وادیهای مرتبط آنرا که با نه کانال (نهر) جدا شده و از هریرود آبیاری میشوند تشکیل میدهند. قرار گزارش موهن لال در باره منطقه ای که در جنوب سبزوار (قبایل افغانان سبزوار را شیندند میگویند) واقع شده است "جمعیت این سرزمین **تاجیکان** و فارسی زبانان اند". سخن پیرامون موجودیت عنصر نیرومند **تاجیک** در غور در بالا رفته است. حتی در آخرین قسمت جنوب غرب افغانستان در ناحیه لاش جوین که باطلاق پست هامون و سیستان فارس را پیوست میکند، در میان جمعیت زیاد افغانان، **تاجیکان** دیده شده و بچشم میخورند.

چیزی که به وادی قندهار ارتباط میگیرد تا نیمه سده هژدهم اکثریت جمعیت ساکن آنرا **تاجیکان** تشکیل میدادند. این ادعا در گزارش مالیاتی رولینسن که در مورد درانیان ترتیب داده است خوب روشن بیان شده است: آنان (**تاجیکان**) هنوز هم در غرب افغانستان بخشهای از آن سرزمین را زمانی که یگانه مالک آن بودند برای خویش محفوظ داشته اند. ولی، بسیاری از آنان در آغاز قرن نوزدهم "مالکیت خویش را از دست داده و به مثابه خدمتکاران و یا اجاره داران در اقتصاد مالکین افغان خویش زندگی مینمایند. به همین منوال بود موقعیت متعدد **تاجیکان** که در نیمه نخست سده نوزدهم در سرزمین غلزابیان در غزنی کوهی (کوهستانات غزنی) زندگی داشتند. اینجا در کنار دهات غلزابیان دهات **تاجیکان** قرار داشته است، ولی زمینهای که دهقانان کار دوست **تاجیک** بالای آن کار میکردند از آنان نی، که بصورت عموم به فیودالان افغانان تعلق میگرفته است. بخش بزرگ جمعیت شهر های مانند قندهار و غزنی را در پیشها **تاجیکان** تشکیل میدادند.

قسمیکه نمایان است، شهرکهنه قندهار که در آن احتمالاً **تاجیکان** اکثریت داشتند از سوی فاتح ایران نادرشاه تا بنیاد ویران گردید. در سال 1748 احمدشاه درانی (1747-1773) شهر جدید (کنونی) قندهار را در همسایه گی شهر ویران شده کهنه بنا نهاد. پس از آن در مورد جابجایی افغانان یک سلسله تدابیر و اقداماتی را روی دست گرفت که در ضمن آن قبیله های درانی (ابدالی) را مؤظف نمود تا هریکی از آنان یک ناحیه ای از شهر را در پایتخت آینده دولت درانیان برای خود آباد سازند.

افزون بر آن شاه افغان شماری از بازرگانان و پیشه وران را به زور از هند و ایران بیرون کشید و در قندهار جابجا نمود. درباره انتقال جابرانه پیشه وران هندی در قندهار میتوانید به نوشته غلام محمد غبار "احمدشاه بابای افغان" - احمد شاه پدر افغانان مراجعه نمایید. همه ای این اقدامات بخاطر آن بود که شمار **تاجیکان** را در قندهار به حد اقل تقلیل دهد. رویهمرفته، در نیمه نخست سده نوزدهم آنان (**تاجیکان**) نزدیک به نیم جمعیت این شهر را تشکیل میکردند. موهن لال در سال 1833 نیم کل ساکنین قندهار را جمعیت **تاجیکان** شمار کرده بود. مک گریگور در برگه 404

اثر یادشده خویش نوشته است که از 9310 خانه در قندهار، 1240 آن از آن **تاجیکان** میباشد.

در زمان جنگ افغانستان و انگلیس 1838-1842 اکثریت شهریان غزنی، متشکل از **تاجیکان** بودند. میتوان با قاطعیت بیان و تأیید کرد که تا نیمه سده نهم پیشه وری و صنعتکاری و بازرگانی در غرب افغانستان و قسماً در مناطق شرق کشور (در جنوب شرق سرزیریه‌های کوه های سلیمان) بطور عموم بدست **تاجیکان** قرار داشت. آنان (**تاجیکان**) جمعیت مطلق ساکنین هرات، قندهار، کابل و برخی وادی های خورد را تشکیل میدادند. ناگهانی و بختانه نیست که الفستون تأکید داشته است که "افغانان دکانداری نمیکند، به صنعت و بازرگانی اشتغال نمی ورزند". وی همچنان در باره ترکیب ملی جمعیت شهرهای کشور مینگارد که "اکثریت جمعیت این بخش کشور از افغانان تشکیل نشده است. الفستون، بیلو را تکرار نموده، اگر چه وی پنجاه سال دیرتر (سال 1857) نوشته است: "... افغانان قاعدتاً هیچ وقت به بازرگانی پرچون و یا پیشه وری و صنعت اشتغال نمی ورزند". و در جای دیگر: "افغانان در سرزمین خود به دو وظیفه اشتغال دارند- کشت زمین و خدمت عسکری. با شگفتی باید گفت، افغانان در میهن خویش حتی مستمند تر از مستمندان اند، هیچ وقت نمیخواهند به صنعت و پیشه وری و یا خورده فروشی مبادرت ورزند. گرچه در میان افغانان اندک بازرگان است اما امورات روزمره آنان را فارسیان و هندوان پیش میبرند.

مشاهدات بیلو را راویرتی تصدیق میکند: "افغانان در سوات و دیگر بخش های افغانستان مانند سپارتهای کهن دو پیشه را انحصار کرده اند: یکی امور جنگی و زمینداری". از اینجا نتیجه گیری الفستون خوب درک و دانسته میشود: "این رشته های فعالیت اقتصادی (صنعت و بازرگانی) در دست هندکییان مردمان دارای منشأ هندی که در این بخش افغانستان، مانند **تاجیکان** که در غرب کشور ساکن اند، قرار دارد. نظر به تعریف و بیان گریگوریف، "**تاجیکان** امروز در اصل بازماندگان مردمان کهن این کشور اند". در این زمینه داده های تاریخی، فرهنگ مادی، اصل گسترش وسیع **تاجیکان** در افغانستان بعضاً به گروه های بزرگ متشکل و یا به قسم جزایر جداگانه در میان تازه واردان اخیر (افغانان) و هم روش و شیوه زندگی ساکن و ثابت **تاجیک**، آموزه ها و دانستنی های صنعتی و زمینداری آن گواهی و شهادت میدهند.

در مورد تأثیرگذاری نیروی **تاجیکان** بالای مردمان دیگر به ویژه این حقیقت نشان میدهد که بخشی از استیلاگران منگولی و ترکی (سده سیزدهم) که در کوهستانات هندوکش ساکن گردیده اند و نام هزاره (از نام تقسیمات ارضی- نظامی به هزار که به زبان فارسی واحد شمار میباشد) را به خود گرفته اند، در زمان بابر (آغاز سده شانزدهم) تقریباً کاملاً زبان مغولی را فراموش کردند و به زبان تاجیکی سخن میگویند.

تاجیکان جنوب در نتیجه فروپاشی امپراطوری سامانیان (در سده نهم- دهم) (در تشکیل آن نه تنها هرات، بل، قندهار، غزنی و کابل نیز شامل بود) و پس از آنان امپراطوری غوریان (سده های دوازدهم- سیزدهم) نظام دولتی خویش را از دست دادند، ولی آنان در درازنای صدها سال به خاطر کسب آزادی و استقلال به نبرد و پیکار خویش ادامه دادند (و میدهند). ولی سوگواری و اندوه نهفته در این است که تاریخ **تاجیکان** جنوب که در سرزمین کنونی افغانستان بودوباش دارند بسیار اندک پژوهش و بررسی شده است.

در رساله نهایی خویش در مورد **تاجیکان**، خاورشناس بزرگ روسی بارتولد بسیار گذرا به سرنوشت تاریخی تاجیکان ساحل چپ رود آمو تماس گرفته، ولی در باره تاجیکان آنسوی هندوکش هیچ چیزی از خود بجا نگذاشته است. ما تاریخ این بخش مردم تاجیک را نمیدانیم، البته، گواهیهای دقیقی هم در مورد نبرد تاجیکان آنسوی هندوکش با ترکان، منگولان و استیلاگران فیودال افغان در دسترس ما قرار ندارند. ولی حقایق خود گواه این مدعا است که تنها در نیمه دوم سده هژدهم و نیمه نخست سده نوزدهم پس از نبرد های چندین صد ساله، فیودالان افغان توانستند زمین های دهقانان **تاجیک** کابل، قندهار و غزنی را بطور کامل غصب و اشغال نمایند.

غصب و سلب این سرزمینها قسمیکه در پایان روشن خواهد شد توسط بنیان گذار دولت درانی احمد شاه ابدالی وجانشینان نزدیک او به پایان رسید. سران استعمارگر **تاجیک** در دولت فیودالی افغانان در موقعیت متفاوتی نسبت به زحمتکشانشان **تاجیک** قرار داشتند. ترکیب مأمورین دستگاه اداری این دولت (افغانان) در کل **تاجیکی** بود. نقش بزرگی را در بازرگانی کابل و دیگر شهرهای افغانستان بازرگانان کلان **تاجیک** ایفا کرده و اهمیت روحانیون **تاجیک** بزرگ بوده است.

هرآنچه مربوط به نه مالکیت خورد **تاجیکان** در کوهستان میگردد، آنها استقلالیت بالفعل خود را فقط در سالهای 1812-1826 از دست دادند. امیردوست (از سال 1826 امیرکابل) با استفاده از نفاق متقابل خانان محلی **تاجیک** توانست آن مناطق را تابع و تسلیم خود بسازد. موهن لال کشمیری در کتاب خویش "تاریخ امیردوست محمد" و سایر نگارندگان افغان بسیار شرح و مبسوط در مورد مقاومت و مردانگی مردم **تاجیک** کوهستان (صرفنظر از هم گسیختگی فیودالی) را که در برابر استیلاگران از خود نشان داده اند تشریح کردند. موهن لال همچنان از اشتراک جمعیت **تاجیک** کابل در سلسله ایستادگی های این مردم به ویژه قیام 1812 سخن رانده است. رهبر این قیام سید اشرف نام داشته و به گواهی این نگارنده، او (سید اشرف) **تاجیک** بوده و یکجا با دوستان قیام کننده و آزادیخواه کوهستان فعالیت و نبرد میکرد.

فیض محمد کاتب در کتاب خویش "سراج التواریخ" در باره ایستادگی مردم کابل در سال 1812 مینویسد که اشتراک کنندگان اساسی آن **تاجیکان** بودند. برنس که

بار دوم در سال 1836-1838 از افغانستان بازدید مینمود نوشته است: **تاجیکان** آزادی دوست کوهستان بخاطر اینکه به قدرت استیلاگران فیودال افغان گردن نهند و به آنان تسلیم نشوند در بسیاری موارد ترجیح دادند که میهن خویش را به سوی شمال و آنسوی هندوکش ترک بگویند. این است آنچه که برنس درباره **تاجیکان** کوهستان بمتابه رزم آوران بقلم آورده است: "**تاجیکان** اینجایی (کوهستانی) بهترین رزم آوران پیاده نظام در مجموع افغانستان به شمار میآیند. دانستی های من بگونه کامل این ادعا را تأیید و تصدیق مینماید. آنان مردم تندرست و زیبایی اند که شکار و رزم را بیک اندازه دوست دارند. در هنگام نیاز، آنان از هزار تا دو هزار مرد بسیار خوب مسلح با تفنگهای چقمقی وارد کارزار جنگ گردیده اند.

پس از آن **تاجیکان** پا بپا با افغانان از استقلال کشور در برابر اشغالگران استعماری انگلیس دفاع کردند. در هنگام جنگ نخست افغانستان-انگلیس 1838-1842 **تاجیکان** کوهستان بودند که برای بار اول ضد اشغالگران انگلیسی ایستادگی نمودند. در پاییز 1840، با اتکا به نیروی ازبیکان کهندهز یا قندوز و قیام کنندگان **تاجیک** بود که هزاران نفرشان در نبرد با انگلیسان گرد آمده بودند امیردوست محمد (2 نومبر 1840) توانست در رزمگاه پروان لشکر جنرال سیل را شکست دهد. در آن هنگام انگلیسان به این اندیشه بودند که تا خود کابل عقب نشینی نمایند، ولی دوست محمد از ادامه جنگ (به نفع انگلیس) دست کشیده به انگلیسان تسلیم شد...

پس از آن، جمعیت **تاجیکان** کابل قهرمانانه یکجا با (برخی از) افغانان در قیام ضد انگلیسان (نومبر 1841) اشتراک نموده، گارنیزون انگلیس را تارومار کردند و اشغالگران استعماری را از کشور خویش بیرون راندند. از قیام کابل بیدرنگ در کوهستان پشتمانی شد، جاییکه گردان تشکیل شده انگلیسان بنام "گردان کوهستان" افسران خویش را خود قتل عام نمودند. همزمان **تاجیکان** چاریکار (مرکز استان پروان) سپاهیان گردان انگلیسی کمپنی هند- شرقی مستقر در آنجا را نابود و منهدم کردند...

در هنگام جنگ دوم افغانستان- انگلیس سالهای 1878-1880 پارتیزانهای **تاجیک** زیر رهبری میربچه پهلوی به پهلوی جنگ آوران قبایل افغان با دشمن مشترک- امپریالیست های بیگانه نبرد کردند. این گفته ها بسنده خواهد بود که تصورات ژرف اشتباه آمیز برخی نگارندگان بورژوازی را در باره **تاجیکان** جنوب (هندوکش)، چون مردمی آماده حمل یوغ بیگانه را افشاء و برملا نماید. خانیکوف خاورشناس روس هم دارای اینگونه نگاه اشتباه آمیز بوده که در باره خصوصیت **تاجیکان** افغانستان نوشته است که: "آنان اطاعت پذیر، دست به سینه و فروتن" اند.

افغانان با فرود آمدن خویش در سرازیری های شمال غرب سلسله کوههای سلیمان از دیرگاه در گام نخست با **تاجیکان** که از قدیم مشغول زمینداری در وادیهای

قندهار و کابل بودند، و همچنان با هزاره گان جهت تلاش بدست آوردن چراگاه ها در تصادم و رویارویی بودند. با گذار به زمینداری افغانان بسیار چیزها و موارد را نزد **تاجیکان** آموزش دیده اند.

ص 70: پوسیدگی و فروپاشی ساختار نخستین- اشتراکی افغانان ای که ساحات میان کوههای سلیمان و رود سند را در اشغال گرفتند در شرایط بوقوع پیوست که همکاری و تأثیر متقابل با محیط پیرامون فیودالی در اینجا ها دارای اهمیت کمتری نسبت به مناطق ای که میان کوههای هندوکش و سلیمان قرار دارد داشته است. یعنی مناطقی که در آن شهرهای فیودالی **تاجیکان** موجود و واحه های زمینداری را بصورت فشرده جمعیت **تاجیکان** در دست داشتند. بیان و افشای این حقایق رویهمرفته معلول آن وضعیتی است که فرسایش نظام نخستین- اشتراکی اکثریت قبایل افغانی که مناطق جنوبغرب کوههای سلیمان را اشغال کردند دارای آهنگ کندتری نسبت به سرزمین های که میان کوههای هندوکش و سلیمان موقعیت دارند بوده است...

پس از تحلیل و تجزیه و نتایج بدست آمده از مطالعات آثار و نوشته های روسان افغانشناس سده نوزدهم و دانشمندان معاصر شوروی، نگارنده این کتاب به این نتیجه دست یافته است که در سده یازدهم و حتی قبل از آن جمعیت بومی و اصیل سرزمینهای را که اکنون در چارچوب افغانستان کنونی شامل است و میان کوههای هندوکش و سلیمان پهن و همواراند بطور عموم و گسترده از **تاجیکان**، و جمعیت اصلی ساحات میان کوههای هندوکش و مسیر متوسط رود سند را مردمان مختلف هندی تشکیل میدادند. اما هر آنچه که به افغانان ارتباط میگیرد نخست آنان در ساحات کوههای سلیمان موقعیت داشتند، کوچی و نیمه کوچی بودند و به گمان قوی در این ساحات تا زمان ایلغارها و سطوت منگولان در شرایط نظام بدوی- اشتراکی طایفه ای زندگی میکردند. و دارای سطح نهایت پایین رشد اجتماعی- اقتصادی نسبت به همسایگان **تاجیک** و هندوی خویش که در آنان نظام فیودالی فرمان میراند، بودند.

حقایق تاریخی گواهی میدهند که افغانان نسبتاً دیرتر شروع به بیرون شدن از جاها و لانه های نخستین زندگی خویش- مرزهای کوههای سلیمان کردند. و همچنان فرایند اشغال و تصاحب متباقی سرزمین های میان کوههای هندوکش و سلیمان و ساحات ساحل راست رود سند را که اکنون در چنگ دارند، در امتداد سده های یازدهم- هژدهم رخ داده است...

تکامل مناسبات فیودالی مردمان افغانستان پولیاک: 1384 ق / 1964 {56}

ص 3: افغانستان یک دولت چندین- قومی است که در آن بیش از بیست تیره و تبار و قبیله های مختلف زندگی دارند. چنین تنوع و رنگارنگی قومی نشان میدهد که

این آب و خاک بارها مورد یورش و اشغال بیگانگان قرار گرفته و یا گذرگاه مردمان مختلفی بوده است. باشندگان اصلی و بومی آن غالباً توسط اشغال کنندگان از جاهای خود بیرون گردیدند و در عوض استیلاگران و غاصبین در محلات بودوباش آنها خود را متوطن و جاگیر کرده اند. عامل عمده و اساسی اینکه باعث دگرش (تغییر) در ترکیب ملی کشور گردید، پایان شدن قبیله های کوچی افغان از مرزهای دامنه های کوههای سلیمان بود. از شروع سده ی پانزدهم میلادی قبیله های افغان آغاز به تصاحب و غصب سرزمینهای اقوام ساکن غیرافغان و همسایه های خود کردند و این فرایند بویژه پس از تشکیل دولت مستقل قبایل افغان در سال 1747 به شدت ادامه یافت.

افغانان، ساحل چپ در یای آمو را که عمده تا مسکن **تاجیکان**، ازبیکان و ترکمنان است اشغال و همچنان مناطق بودوباش کافران (نورستانیان) بلوچان و هزاره گان و دیگر قوم های خورد و کوچک را تصاحب کردند. سرانجام این وضعیت موجب شد تا اقتصاد این مردمان در شرایط متفاوت اقتصادی-اجتماعی شکل بگیرد و اشکال گوناگون داشته باشد. طبیعی است که میزان رشد و تکامل این اشکال همگون و یکسان نیست. مسکن اصلی قبیله های افغان دامنه های کوههای سلیمان است. افغانان با داشتن ساختار شیوه ای زندگی مشترک ابتدایی، از زمانهای بسیار دور و دراز کوچ نشین بودند که مشغولیت اساسی آنها را دامداری (به گونه ای عمده گوسفند پروری و بز پروری) تشکیل میداد. دام از آن خانواده های جداگانه ای پدرسالاری بوده و چرا گاه ها ملکیت تمام قبیله و یا طایفه شمرده میشدند. زمین داری در نزد قبایل خصلت کاملاً جانبی داشت و تنها نیازمندی های دام پروری آنها را در آن موقع سال که از جهات گوناگون امکان پذیر نبود تا گیاه و علوفه حیوانات خود را تهیه نمایند، مرفوع می ساخت.

ص 5: مبرهن است که جریان پراکنده شدن افغانان از مرزهای کوههای سلیمان در اینجا خلاصه و پایان نمی یابد. با تشکیل دولت افغانان جریان اشغال و تصاحب زمینهای دیگران بیشتر از پیش شکل و رنگ سازمان یافته ای به خود میگیرد. پس از اینزمان، افغانان شروع به غصب زمینهای **تاجیکان**، ازبیکان، ترکمنان و سایر مردمان و اقوام آسیای میانه (بخارا سمرقند، خیوه و قوقند) کردند. شهزاده نشینان **تاجیک** و ازبیک در بلخ، درواز، شغنان، قندوز، مزار، اندخوی، شبرغان، آقچه، میمنه و غیره که اکنون در تشکیل دولت افغانی جبراً پیوند داده شده اند، در آنگاه به اندازه های متفاوت وابسته به امارات بخارا بودند. وابستگی آنان در برخی حالات آنقدر اندک و سست میشد که شهزاده نشین های محلی به مالکین و فیودالهای مستقل مبدل میگرددند، از تابعیت و اطاعت به امارت بخارا سرپیچی میکردند و جمعیت این خان نشینان را **تاجیکان**، ازبیکان، ترکمنان، قرغزان و قره-قلپکها تشکیل میدادند. بسیاری از این مردمان مانند ترکمنان بخش زیادی از ازبیکان و قره قلیاها و غیره طرز و شیوه ای زندگی کوچی گری و نیمه کوچی داشتند. در حالیکه **تاجیکان** مشغول کشاورزی و در شهر ها به تجارت و صنایع

دستی اشتغال داشتند. قدرت سیاسی و اقتصادی در میان این اقوام متعلق به سران و اشراف مانند (خان، بیگ و بای) بود که با تصاحب و در قبضه آوردن زمینهای زیاد و فراوان از حاکمان محلی مبدل به راجه نشینان مستقل شده بودند. در چنین اوضاع و احوال و مناقشات داخلی و درونی، زندگی اقتصادی مردمان محلی برهم خورده و رشکسته شد که سرانجام به تضعیف سیاسی این مناطق انجامید. از چنین یک وضعیت پیش آمده امیران افغان استفاده و بهره برداری گسترده کردند. احمدخان ابدالی (1751-1768) شهزاده نشینان ازبیک و **تاجیک** را که در ساحل چپ رود آمو موقعیت و اسکان داشتند، اشغال کرد. با وجود آنکه ازبیکان و **تاجیکان** در برابر اشغالگران افغان ایستادگی و قیام مینمودند اما تلاش آنها به دلیل از هم گسیختگی فیودالی به پیروزی نمی انجامید. بعداً امیران افغان مانند امیردوست محمد خان و امیر عبدالرحمان خان به مساعدت و زیر نظر مستقیم استعمارگران انگلیس سلطه ای خویش را به گونه ای کامل در ساحل چپ دریای آمو قطعی ساختند. به همین گونه تا میانه ای سده ای نهم تاریخ رشد مناسبات فیودالی میان مردمان شمال افغانستان با تاریخ رشد اجتماعی-اقتصادی همین مردمان در آسیای میانه پیوند ناگسستنی داشته است. پس از تابع ساختن این اقوام توسط افغانان و مردمان آسیای میانه توسط روسان سرنوشت آنها به گونه ای دیگری بافته و گره زده شد. گرچه تزاریزم بساط مناسبات فیودالی را از آسیای میانه کاملاً از میان برداشت و در واقع شیوه ای زندگی توده های زحمتکش **تاجیک**، ازبیک، ترکمن و دیگران را بهبود و التیام نه بخشید، اما سرمایه بازرگانی و صنعتی روس در این منطقه دگرگونی های فاحش اقتصادی را به میان آورد. درست سرمایه داری با آهنگ شتابنده ای در اینجا رشد یافت. شهرها ساخته و قد بلند کردند، صنعت و راه آهن ساخته شد و همزمان پرولتاریای ملی به وجود آمد. اما پیوند کردن مناطق **تاجیکان** و ازبیکان در ترکیب و تشکیل دولت افغانان مانع رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی آنها گردید. زیرا افغانان کوچی در آن زمان در سطح بسیار نازل رشد قرار داشتند. شیوه ای زندگی کوچیگری همراه با مناسبات بدوی اشتراکی قبیله ای طبیعتاً نمی تواند کدام تحولی در زندگی اقتصادی و سیاسی این مردمان وارد سازد. بدین ترتیب در زمان نسبتاً کوتاه افغانان از مرزهای کوههای سلیمان به سوی شرق تا هند و به جانب شمال تا دریای آمو خود را پیاده ساختند. نبرد و جنگ افغانان به خاطر به جنگ آوردن زمین نه تنها با مردمان غیرافغان مانند **تاجیکان**، ازبیکان، هزاره گان، ترکمنان و غیره بل با قبیله های دیگر افغانی نیز در می گرفت. در جریان اشغال و کوچیدن، قبایل قویتر زمین های بهتر را از آن خود می کردند، و قبیله های ضعیفتر از خود را یا می راندند و یا مطیع و فرمانبردار خود می ساختند. در این ارتباط میتوان در باره ای عاقبت دلازکی ها گفت که آنها به صورت کامل از وادی پشاور رانده شدند و به سوی کرانه های چپ هند راهی گردیدند. همین سرنوشت دچار قبیله های لودی، پرانگی، سور و سروانی ها نیز گردید. قبیله ی منگل از دشت های بنو به زور توسط قبایل پُرزور دیگر به ساحات کم حاصل قسمتهای بالایی وادی کرم و زرمت

متواری ساخته شده اند. به همین منوال قبایل زیاد زورمند قبایل کم زور را به (همسایه) های خود مبدل ساختند (افغانها همسایه به کسانی یا کسی میگویند که غیرمستقل و وابسته باشند و به قبیله ای خود ایشان تعلق نداشته باشد). همینگونه قبیله ای بنگاش به همسایه ای جاجیان، توریان و بخشی از یوسفزاییان به همسایه گان ارکزاییان و برخی از قبایل (لاخانی) خود را به همسایه ای غلزاییان مسمأ ساختند. همزمان برخی از دسته های غلزاییان که از قبایل اصلی خود جدا شده و به ساحه ای ارکزاییان جابجا شده بودند، به همسایگان آنها تبدیل گردیدند. بنا به نوشته ی ریسنر (رشد فیودالیزم و تشکیل دولت افغانها) این چنین در هم آمیختگی و جدا شدن قبایل افغان از همدیگر در جریان اشغال و مهاجرت و جایگزینی، مناسبات و سازمان کهنه ای بدوی، خونی و طایفه ای آنها از هم گسست و جای آنرا مناسبات نو بر اساس منطقه زیست گرفت. در مناسبات جدید تقسیمات افراد نه بر بنیاد شجره مشترک قبیله یی و دسته یی بلکه بر اساس محل بودوباش نهادینه شد (مانند پکتیاوال، خوستی، وردک و غیره)...

افغانستان در پنج قرن اخیر فرهنگ: 1408 ق / 1988 م {57}

ص 52: در هنگام گشوده شدن خراسان به دست مسلمانان، بخش بزرگ ساکنین این سرزمین را مردمانی تشکیل میدادند که از شاخه هندواروپائی نژاد آرین بودند و بعداً به نام **تاجیک** شهرت یافتند. راجع به مبدا این کلمه نظرهای جداگانه وجود دارد. یکی اینکه **تاجیک** صورتی از کلمه تازی میباشد که نام یکی از قبایل یمن بود. در زبانان این کلمه را به عنوان اطلاق اسم جز بر کل بر تمام عربان تطبیق کردند و بعد هم کسانی که به دست اینان یعنی تازیان دین اسلام را پذیرفتند هم تازی و به تحریف **تاجیک** نامیده شدند. چون اکثر اشخاصی که در این مرحله به دین اسلام گرویدند، شهرنشین و ده نشین بودند - برخلاف مردم خانه به دوش و مالدار که دین آبائی شان را برای مدت بیشتر حفظ کردند - بنابراین کلمه **تاجیک** در مرحله دوم برای مردم شهرنشین و روستائی علم گردید. عده ای دیگر کلمه **تاجیک** را دارای ریشه محلی می شمارند و برای اثبات قول خود از نیشته چانک کین، سفیر چین که در سال 128 پیش از میلاد از سرزمینهای واقع در کناره رود جیحون دیدن کرده بود نقل قول میکنند. وی مینویسد که: "در باختر مردمانی به نام **تاهیا** سکونت داشتند که در شهرهای محصور به دیوار زندگی میکردند و به بازرگانی میپرداختند". از آنجا که به موجب قواعد زبانشناسی کلمه **تاهیا** میتواند شکل چینی کلمه **تاجیک** باشد، این احتمال تقویت میشود که استعمال کلمه **تاجیک** بر ورود عربان به خراسان مسبوق بوده، ریشه محلی داشته باشد...

ص 53: در کوهستان مرکزی خراسان که به نام غور، غرجستان یا مطلق جبال یاد میشد مردمان دیگری به نام هزاره و نکودری جا گرفت که بعضی پیش از هجوم مغولان به این خطه وارد گردیده و برخی در اثر لشکرکشی چنگیزخان و جانشینان

او در آن جاگزین شدند. اینان با مردم محلی که **تاجیک** آمیخته با ترک بودند و امرای آل شنسب و سلاطین غوری از بین ایشان ظهور کرده بودند، آمیزش یافته زبان آنها را با مخلوطی از لغات ترکی و مغولی قبول کردند و خودشان به نام هزاره و مسکن شان به هزاره جات شهرت یافتند. در قرن پانزدهم هزارگان در اثر مساعی دعوات شیعه مذهب مذکور را پذیرفتند، درحالیکه بخش بیشتر مردم خراسان، سنی مذهب بودند.

تاریخ سیاسی تاجیکان افغانستان سعید سعدی زاده: 1409 ق / 1989 م {58}

ص 289: در افغانستان بعد از آنکه حاکمیت به دست افغانها افتاد (نیمه دوم قرن 18) و آنها سرزمین چپ دریای آموی **تاجیکان** را به تصرف خود درآوردند و از آن زمان تا سالهای نزدیک، همیشه کوشش میکردند سیاستی استعماری برای پایمال کردن حقوق و منافع صاحبان اصلی این سرزمین، یعنی **تاجیکان** پیش گیرند. یکی از این نوع سیاست ضد ملی آنها با هرواسطه، مخلوط کردن ملتها بود برای اینکه همه قوم و خلقهای ساکن کشور را، افغان بخوانند حکومت داران افغان چنین فکر غیر علمی را در بین اهالی انتشار میدادند که گویا همه ساکنان افغانستان بدون توجه به قوم و ملیت شان، به ملت افغان تعلق دارند و کوشش میشد از موجودیت قوم بومی و پرجمعیت **تاجیک** در صفحات کتابها، روزنامه ها، مجله ها و صدا و سیما به عمد نام نبرند. تمام گذشته پر افتخار **تاجیکان**، تاریخ، فرهنگ، ادبیات و هنر آنها مال افغانها اعلام میشد. شهرهای قدیمی **تاجیکان**، بلخ، هرات، بامیان، کابل و غیره شهرهای باستانی افغانها نامیده میشد...

ص 319: در زمان امیر عبدالرحمن خان، فشار و ظلم حاکمان افغان نسبت به اهالی بومی، یعنی **تاجیکان** زیادتر شد. خصوصاً دهقانان **تاجیک** از دست اشرافان و فیودالان افغان رنج و عذاب میدیدند. ثروتمندان و سرلشکران افغان زمین های **تاجیکان** را با فشار و زور گرفتند و آنها را از صاحب زمین بودن محروم کردند. آنها دهقانان **تاجیک** را که صاحب اصلی این سرزمین بودند، مجبور میکردند که در زمین افغانها مزدوری نمایند یا ترک روستا کنند و به شهر یا جای دیگری بروند...

ص 320: بعلاوه، امیر عبدالرحمن خان سیاست آمیخته گردانی ملتها در افغانستان را پیش گرفت. او به اجبار دهها هزار افغان را از جنوب مملکت به نواحی مرکزی و شمال آن کوچاند. مثلاً در 1886 از افغانستان جنوبی به استان قندز 2 هزار عایله افغان بطور اجباری کوچانیده شد. از سال 1885 م امیر عبدالرحمن خان از جنوب به افغانستان شمالی و ناحیه کوهستان، 40 هزار عایله افغانی را انتقال داد. در 1896 تعداد 12 هزار عایله افغانی به نواحی سرحد افغانستان و بخارا کوچانیده شدند. در 1884 امیر عبدالرحمن خان از نواحی اطراف کابل به استان میمنه 3

هزار عایله افغانی را منتقل کرد. باز از قندهار و سبزوار به ناحیه قلعه نو 1200 عایله کوچانیده شدند. در 1885 در افغانستان جنوبی به استان بلخ 800 عایله افغانی بطور اجباری کوچانیده شدند. طبق اطلاعات ناقص در آخر عصر 19 و ابتدای سده 20 م تنها در نواحی اندخوی، آقچه، شبرغان و سرپل 62 هزار عایله افغان مسکون شدند. همه این مهاجران از دهقانان **تاجیک** و از یک زمانی هایشان را می‌گرفتند و خود صاحب آن میشدند. در نتیجه دهقانان **تاجیک** از زمین خود محروم و به مزدور افغانها تبدیل میشدند. مهاجران افغان به مدت 12 سال از دادن مالیات به دولت آزاد بودند...

ص 321: سیاست امیران افغان که در مسئله ملی به آن توجه شده هرچه بیشتر خلق های غیرپشتون را به افغان تبدیل کردن بود. اما آنها به این نیت ضد ملی خود موفق نشدند. از بس که تعداد فارسی زبانها (**تاجیکان**) در اکثر استانهای مرکزی و شمالی مملکت، مثل دوران قدیم زیاد بود، بیشتر افغانها که به این مناطق ساکن شدند زبان فارسی را از خود کردند و حتی بعضی زبان مادری خود (پشتو) را به تدریج فراموش و به فارسی تکلم کردند...

ص 332: نام کشور افغانستان و دولت در دست افغانها بود، ایشان مطابق مقصد های سیاسی و منافع قومی خویش، تعداد قوم خود را در مجموع اهالی کشور خیلی زیاد نشان میدادند و از طرف دیگر، تعداد دیگر قومها، بویژه **تاجیکان** را در حساب درصد خیلی کمتر ذکر میکردند. این معلومات نادرست را دیگر ممالک هم بدون تحقیق در کتاب و روزنامه های خود درج میکردند...

مطابق معلومات تاریخ شناس مشهور افغان میر محمد غبار در آخر سالهای 60 م از تعداد عمومی اهالی (15.3 میلیون)، 6 میلیون پشتون، بیش از 1 میلیون ازبک و ترکمن، 100 هزار نورستانی، 85 هزار بلوچ و 8.1 میلیون را فارسی زبانها (**تاجیکان** و هزاره ها) تشکیل میدادند. معلومات میر محمد غبار به واقعیت نزدیکتر به نظر میرسد. اگر شماره عمومی هزاره ها و قزلباشها را 1 میلیون حساب کنیم، پس 7 میلیون باقیمانده به **تاجیکان** تعلق دارد. در اینصورت **تاجیکان** بیشتر از 45 درصد جمعیت را تشکیل میدهند...

ص 334: ... نفوس **تاجیکان** نسبت به افغانها در مملکت زیاد است. این فکر را احصائیه 1979 نیز تصدیق میکند. یکی از بندهای این احصائیه حساب اهالی از لحاظ قومیت بود. مطابق شهادت اشخاص به دایره حکومت، تعداد **تاجیکان** در این احصائیه بیش از 60 درصد و تعداد افغانها کمتر از 30 درصد بوده است. طبیعی است که اینگونه معلومات به منافع سیاسی دایره حکومت افغانها سازگار نیامده و در اینجاست که آن ارقامی که تعداد قومها را به حساب درصد نشان میداد، به امر مخصوص حفیظ الله امین از نشر این احصائیه خارج شد. بنابراین تا حال در

حسابگری اهالی سال 1979 غیر از تعداد قومهای دیگر، قسمتهای از معلومات نشر میشد. اما اهالی از لحاظ قوم و تعداد آن به حساب درصد در یگان مدرک و کتاب نشر نشده است...

افغانها در مملکت تخمیناً 30 تا 35 درصد جمعیت را تشکیل میدهند. ولی شماره **تاجیکان** را از 50 تا 60 درصد میتوان حساب کرد. این دعوی را نه تنها ارقام گوناگون کتابها و مشاهده های مردم، بلکه آن حادثه سیاسی و تاریخی اثبات می کند که در اکثر استانهای سرزمین امروز افغانستان (خراسان کوچک) در گذشته **تاجیکان** اکثر اهالی را تشکیل میدادند و اهالی بومی این کشور محسوب میشدند. وطن اصلی افغانها شمال و غرب پاکستان کنونی (دامنه های کوههای سلیمان) است و حالا نیز قسمت عمده افغانها در همان قسمت کشور بودوباش دارند.

افغانها فوگلکسنگ: 1423 ق / 2002 م {59}

ص 17: در طول تاریخ اقوام مختلفی از طرف غرب، شرق، جنوب و شمال به سرزمین افغانستان کنونی آمده و مسکون شده اند. در یک مطالعه جدید، حدود 55 قوم یا تبار در افغانستان زندگی میکنند. تمام آنها را میتوان از نگاه زبانی بطور تخمینی به **ایرانی** ها (بخصوص بلوچ ها، پشتون ها و **تاجیک** ها)، ترک ها (عمدتاً ترکمن ها و یوزبیکها) و غیره تقسیم کرد. اما باید توجه داشت که زبان نمیتواند بصورت دایمی یک مشخصه تباری باشد. طور مثال هزاره های افغانستان مرکزی امروز به زبان **(ایرانی) پارسی** (فارسی یا دری) صحبت میکنند، در حالیکه بطور آشکار دارای منشای ترکی- مغولی اند.

ص 18: پشتو یگانه و احتمالاً اولین زبان **ایرانی** نیست که در جنوب کوهها صحبت میشود. ما اینرا میدانیم، زیرا در میان سرزمینهای پشتون ها، بغیر از **تاجیک** های **پارسی** گوی که در همه جا حضور دارند، هنوز هم محله های اقوامی وجود دارد که به زبان های دیگر **ایرانی** صحبت میکنند. اینرا میتوان در وادی لوگر در جنوب کابل (حد اقل تا سال های 1978) و نزدیک کانیگورام (وزیرستان) در پاکستان مشاهده کرد. این مردمان با زبان اورمری صحبت می کنند. اینها خود را برکیها مینامند؛ این نام همچنان در زندگینامه بابر، موسس سلاله مغول در هند در اوایل سده شانزدهم دیده میشود، کسیکه مدت زیادی در سرزمین های مرزی بخاطر آمادگی تهاجم خویش به هند سپری میکند. بعلاوه، در شمال کابل مردمانی وجود دارند که به زبان **پراسی** صحبت میکنند (بابر زبان **پراسی** را یکی از 11 زبان ساحة کابل ذکر کرده است). **پراسی** و اورمری دو زبان مرتبط **ایرانی** اند که در گذشته توسط تعداد زیاد مردم در یک ساحة وسیعتر صحبت میشدند. اینها توسط کسانیکه به زبان های دیگر صحبت میکردند (بشمول پشتو)، کنار زده شده و به وادی های منزوی رانده میشوند.

ص 21: در واقعیت، اسناد تحریری مبنی بر عنعنۀ شفاهی در بارۀ هجوم گروه‌های پشتون از جنوب افغانستان... به جلگه های پشاور و اطراف آن در سده های 15 و 16 وجود دارد. هجوم پشتونها از ساحة كندهار بجانب غرب و سرزمین های جنوب و غرب افغانستان در این اواخر صورت گرفته است. این کوچکشی ها توسط اسناد تاریخی تأیید شده و مربوط به سده های هفدهم و هجدهم است... هجوم پشتون ها با بیرون راندن مردمان بومی از مناطق شان تا امروز ادامه دارد، طور مثال در هزاره جات و افغانستان مرکزی؛ در ساحة جلال آباد و افغانستان شرقی و در سرزمین های شمال پشاور. بعلاوه، اشغال قسمی سرزمین های جنوب هندوکش در وادی کابل توسط پشتونها مربوط سالیان اخیر است. کابل هرگز یک شهر پشتون نشین نبوده است... آمدن گروه‌های بزرگ پشتون ها و متعاقبا بقدرت رسیدن آنها در جلگه های وسیع جنوب و شرق افغانستان باعث تغییرات عمده سیاسی و اجتماعی میشود. اثرات مراکز شهری و مسکونه های جدید پشتونی {ناقلین} باعث میشود که جمعیت عمدتا **تاجیک** (پارسی- زبانان) بمناطق اطراف رانده شوند. بعلاوه، پشتون هائیکه از وادی های فقیر و منزوی مرزها برخاسته بودند، فوراً خود را در جلگه های وسیع و نسبتا حاصل خیز جنوب و شرق کوه‌های افغانستان می بینند...

ص 23: تعداد غلزیها در افغانستان در حال حاضر تقریبا دو چند در انیها است. آنها باشندگان ساحة بزرگی اند که بین کابل (در شمال) و كندهار (در جنوب) و کوه‌های افغانستان مرکزی (در غرب) و مرزهای افغانستان/پاکستان (در شرق) قرار دارد. گسترش آنها بطرف غرب و بداخل کوه‌ها تاریخ نسبتا جدید دارد، زیرا در حوالی 1800، باشندگان غزنی و اطراف آن **تاجیکان** و هزاره ها بودند که در واقعیت قسمت بزرگ آن هنوز هم چنین است. بارتباط در انیها، این غلجیها هستند که موجب راندن (گسترش) پشتونها از شرق بغرب شده اند.

ص 25: یک کتله عظیم مردم افغانستان با یک لهجۀ **پارسی ایرانی** صحبت میکنند که بصورت عام بنام دری یاد میشود (فارسی معرب **پارسی** و مشتق از **پارسی** میانه است که بصورت عام بنام **پارسی** دری یاد میشود. منشای واژه دری هنوز واضح نیست. بصورت عام فکر میشود مربوط به دربار باشد. دری زبان رسمی افغانستان است). در بین اینها **تاجیکان** قرار دارند که بطور عمده در شهرهای بزرگ و در شمالشرق کشور زندگی میکنند. آنها نماینده یکی از کهن ترین لایه های مردم افغانستان اند. در روزگار قدیم، نام **تاجیک** توسط کوچیان (ترک) برای نشان دادن مردمان بومی (عمدتا **پارسی زبان**) سرزمین های اشغالی در جنوب آسیای میانه و شمال افغانستان بکار میرفت. از آن ببعده، این نام به مردمان سنی، مسکون و **پارسی** زبان افغانستان و سرزمین های همسایه (طور مثال تاجکستان) محدود میشود. در سالیان اخیر، نام **تاجیک** بیشتر برای نشان دادن تمام غیر پشتونها و مردمان **پارسی** زبان افغانستان در مقایسه با عنعنۀ پشتون ها بکار میرود که تمام

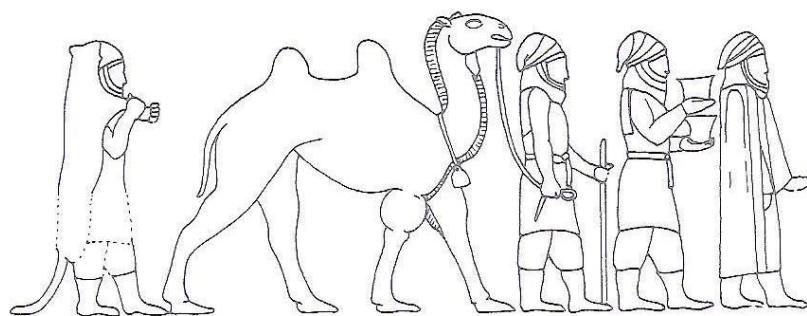
پارسی زبانان را **فارسیوان** خطاب میکنند. بآنهم **پارسی** زبانان غرب کشور خود را به نامهای تباری دیگری نامیده و فارسیوان "اصلی" شیعه های اند که در غرب کشور، در هرات و اطراف آن زندگی میکنند... **تاجیک** های "اصیل" افغانستان عمدتاً در شمالشرق کشور زندگی میکنند، بآنهم باید بخاطر داشت که آنها ترجیح میدهند بنام های مناطق ایشان (پنجشیری، بدخشی) یاد شده و واژه **تاجیک** را موهن و خفت آور میدانند.

تاجیکان غالباً بدون کدام دلیلی بنام **تاجیک** های کوهستانی (و پامیریها یا غلکا ها) یاد میشوند که در شمالشرقی ترین حصه کشور و اطراف آن بشمول واخانی ها و دیگران زندگی میکنند... اینها جوامع منزوی را تشکیل میدهند که با یک مجموعه زبانهای **ایرانی** شمالشرقی صحبت میکنند. اینها بعلاوه از زبان شان، توسط عقیده ایشان نیز تشخیص میشوند که اغلباً اسماعیلی اند. اینها یک شاخه تشیع بوده (بنام شاخه اسماعیلیه) و از فرقه عمده شیعه و مرسوم در ایران کنونی (بنام امامیه) فرق دارند...

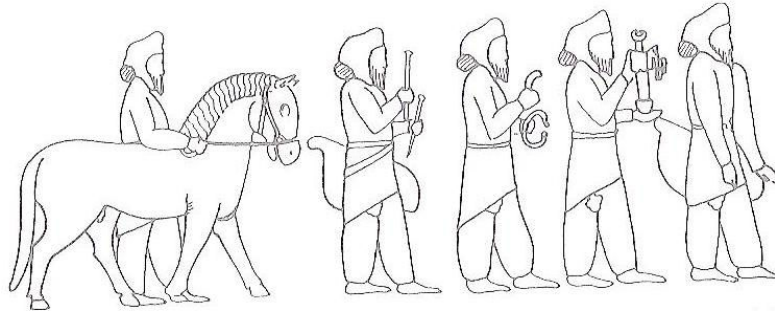
+++

در آخر قابل ذکر است که جهت دریافت معلومات بیشتر در مورد نیاکان تاجیکان یا تاریخ قدیم اقوام (آریائیها، سکائیها و... شکل های 9 - 11 دیده شود) و سرزمین های افغانستان امروزی و ماورای آن (به اساس شواهد باستان شناسی)، میتوان به اثر فوگلستگ، دانشمند معروف هالندی مراجعه کرد که منبع نهایت با ارزش علمی در این مورد است. این اثر که در سال 2002 به زبان انگلیسی تالیف شده، در سال جاری به پارسی ترجمه گردیده و در تارنمای جهانی انترنیت قابل دسترس است.

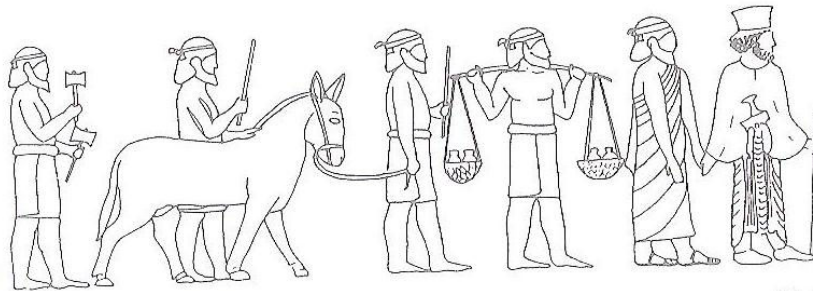
{59}.



شکل 9 تصویر نمایندگان ایران شرقی (بکتریا، اریا، درنگیا و اراکوزیا) در قصر اپادانای هخامنشیان



شکل 10 تصویر نمایندگان سکائیان (بکتریائی و امیرگائیان) در قصر اپادانای هخامنشیان



شکل 11 تصویر نمایندگان هندی (گندارا، تاتاغوش، هندوش و ماکا) در قصر اپادانای هخامنشیان

نتیجه گیری

این نوشتار که دربرگیرنده بیش از 150 اثر معتبر تاریخی است، حاوی معلومات نهایت گسترده و جامع در مورد خاستگاه، مسایل و خصایل تاجیکان بوده و در واقعیت میتواند آئینه تمام نمای تاجیکان در آرشیف نشرات عربی، پارسی و انگلیسی جهان بشمار رود (اگر دوستانی منابع بیشتری ویا در زبانهای دیگری در اختیار داشته باشند که در این نوشتار ذکر نشده، لطف نموده در جریان بگذارند، کمال امتنان و سپاس خواهد بود).

صادقانه باید اعتراف کرد که جمعبندی و استنتاج از 150 اثر، کار ساده و آسانی نیست؛ باین علت قضاوت در بخش های خاص را به خوانندگان ارجمند میگذارم. تا جائیکه در این آثار دیده میشود مهم ترین پژوهشها در مورد تاجیکان بصورت عام و تاجیکان افغانستان بصورت خاص، توسط نویسندگان انگلیسی (الفنستون، ویلسن، بیلپو، راورتی و...) در سده نهم و نویسندگان روسی (ریسنر، پولیاک و...) در سده بیستم صورت گرفته که سوگمنده در اختیار مردم قرار نداشته و (به عقیده من) با وجود نواقص و کمبودها، با ارزش ترین دریافت ها و استنتاجات محسوب میشود:

اصطلاح **تاجیک** پارسی به گمان اغلب از نام های **دایتیا، داهی، دائی، دادیک** و **تاهیا** (ذکر شده در اوستا، منابع یونانی و چینائی) مشتق شده است. به این ترتیب **تاجیکان** قدیم ترین باشندگان مسکون (زراعت پیشه گان) یا پارسیان اولیه این مناطق، و **تاجیک** نام باستانی دهقانان پارسی زبان این سرزمین ها بوده است (قابل یاد آوری است که واژه دهقانان طوریکه در متون کهن عربی و پارسی بکار رفته، در آنروزها به علاوه مفهوم تباری {تاجیکان و ایرانیان}، به مفهوم بزرگان، اشراف و فرزندگان جامعه نیز بوده که تا اندازه زیادی با مفهوم واژه های آریائی و تاجیک {تاجور و تاجدار} تطابق دارد!) این کلمه در حقیقت یک واژه پارسی بوده و شامل ساحاتی میشود که قبلا در اختیار شاهان پارسی قرار داشته است. **تاجیکان** حالا بصورت دستجمعی و در یک کشور واحد زندگی نداشته، بلکه بخش بزرگ و وسیعا پراکنده باشندگان کشورهای تاجکستان، ازبکستان، افغانستان، ایران و حتی سنکیانگ چین را تشکیل میدهند و با سایر اقوام مخلوط اند.

در افغانستان کمتر ناحیه وجود دارد که همه جمعیت آن افغان باشد. **تاجیک** ها در تمام جلگه های افغانستان از هرات تا خیبر و از کندهار تا اکسوس (آمو) زندگی دارند. اما در مورد اشغال سرزمین های **تاجیکان** و بیرون راندن آنها از مناطق بومی ایشان، حقایق تلخ و درد ناکی ارائه شده که سخت تکان دهنده است!

تاجیک های افغانستان را غالبا بنام **پارسیوان** یاد میکنند. باینترتیب واژه **تاجیک** کاربرد نسبتا گسترده ای داشته و شامل تمام مردمان **پارسی زبان** میشود.

تاجیکان مردمان صلحجو، ملایم، با وقار و زحمتکش بوده و اکثرا مصروف زراعت و پیشه وری میباشند. روحیه نظامی و رزمجویانه ندارند، هر چند که به تازگی این خصلت در آنها بیدار شده و نیرو میگیرد (در حالیکه در قدیم، آنها را مردمان **بزم و رزم** میگفتند!).

به قول فولگلینگ، **تاجیکان** نماینده یا اولاده یکی از کهن ترین لایه های مردم افغانستان اند. در روزگار قدیم، نام **تاجیک** توسط کوچیان (ترک) برای نشان دادن مردمان بومی (**پارسی زبان**) سرزمینهای اشغالی در جنوب آسیای میانه و شمال افغانستان بکار میرفت. از آن بیعد، این نام به مردمان سنی، مسکون و **پارسی زبان** افغانستان و سرزمین های همسایه (طور مثال تاجکستان) محدود میشود. در سالیان اخیر، نام **تاجیک** بیشتر برای نشان دادن تمام غیرپشتونها و مردمان **پارسی زبان** افغانستان در مقایسه با عنعنه پشتون ها بکار میرود که تمام **پارسی زبانان** را **فارسیوان** خطاب میکنند.

اگرچه به علت عدم سرشماری دقیق و بیغرضانه در مورد جمعیت افغانستان بطور کل و ترکیب اقوام افغانستان بطور خاص هیچگونه اسناد موثقی وجود نداشته و تمام

ارقام داده شده در منابع مختلف کاملاً مغرضانه و سیاسی است؛ با آنها با در نظر داشت گستردگی نفوس **تاجیکان** در سراسر افغانستان و تمام اختلاط‌ها، تبدیلات امتیازی و تغییرات اجباری هویت‌ها (یعنی آنچه به قول راورتی، ریسنر و... در افغانستان رخ داده و هنوز هم جریان دارد)، تعداد **تاجیکان** را (همچنانکه سعدی زاده گفته است {58}) بهیچوجه نمیتوان کمتر از 50 - 60 درصد نفوس افغانستان دانست (و اگر آمار "فیریر" یا "حیات خان" را معیار قرار دهیم: یعنی با کم کردن مناطق پشتونخواه امروزی و افزودن شمال هندوکش، این درصدی بمراتب بالاتر خواهد بود)!

به ارتباط زبان پارسی میتوان گفت که این زبان در افغانستان مربوط قوم خاصی نبوده، از قدیم الایام بحیث لسان دربار، دانش، آموزش، تجارت و مراودت در بین تمام اقوام افغانستان (ویکتعداد کشورهای دیگر) مروج بوده است (به گفته بارتولد، در حوزه که پهنای آن از اسلامبول تا کلکته و بلاد ترکستان چین بوده است {60} ص 7). باینترتیب با اطمینان میتوان گفت که بیش از 90 درصد مردم افغانستان به زبان پارسی بلدیت و آشنائی دارند و یا میتوانند با آن صحبت نمایند.

باوجودیکه واژه **تاجیک** در طول سده‌ها به عموم پارسی‌زبانان اطلاق گردیده، اما پس از اینکه در سده 16 میلادی ترک‌های جغتائی سنی مذهب در آسیای میانه حاکم میشوند و صفویان در ایران (کنونی) به مذهب شیعه رسمیت میبخشند، جنگ‌های خونین و طولانی‌ای در بین صفویان شیعه که خود را "ایرانی" مینامند و خانهای سنی آسیای میانه بوقوع میپیوندد. تقریباً از این زمان بعد در ایران صفوی، واژه "ایرانی" به تدریج و به مرور زمان جانشین کلمه **تاجیک** میگردد (شاید به همین علت باشد که تعداد زیاد ایرانیان امروزی منشای تاجیکی خود را از یاد برده اند). در سده 18 در قسمتی از خراسان حاکمیت بدست پشتون‌ها افتیده و در سده 19 با تسلیم شدن به انگلیسها، تحت حمایه انگلیسها قرار میگیرند. در همین سده، امیران بخارا نیز به روسها تسلیم شده و تحت حمایه روسها قرار میگیرند {9: ص 279 و 61: ص 9}. باینترتیب **تاجیکان** یا **فارسی‌زبانان** این حوزه بزرگ فرهنگی در سه قلمروی جدا (صفوی، انگلیسی و روسی)، متخاصم و بدون ارتباط تقسیم میشوند. صرفنظر از پروسه‌های دردناک از یک سازی اجباری **تاجیکان** در ازبکستان و افغان سازی اجباری **تاجیکان** در افغانستان، اصطلاح **تاجیک** تا اندازه زیادی مختص پارسی‌زبانان افغانستان و ماورالنهر باقی میماند!

با در نظر داشت منابع پس از اسلام، اگر سال تالیف کتاب (یا وفات مولف) را در نظر گیریم، واژه **تاجیک** بار اول در دیوان عنصری (432 ق)، بار دوم در لغتنامه محمود کاشغری (466 ق) و بار سوم در تاریخ بیهقی (470 ق) به کار رفته و بعد از آن در تمام متون مروج شده است. اما چون اولین کاربرد واژه **تاجیک** در تاریخ بیهقی

مربوط به حوادث سال های 421 ق است، در اینصورت، قدامت این واژه به سال 421 ق در تاریخ بیهقی میرسد.

از اینکه این واژه نه در عهد سامانیان **تاجیک**، بلکه در زمان غزنویان ترک (سلطان مسعود) به کار برده شده (اما باید متوجه بود که غزنویان از میان نگهبانان سامانیان برخاسته بودند) و در منابع کهن عربی و بخصوص پارسی مانند حدود العالم (372 ق)، شهنامه (399 ق)، التفهیم و آثار الباقیه (420 - 427 ق)، زین الاخبار (444 ق) و تاریخ سیستان (444 ق) نیامده، قابل سوال است. اما به عوض، در کهنترین منابع عربی (بلاذری 250 ق) و پارسی (مقدمه شهنامه ابومنصوری 346 ق) و بعد از آن تا ترویج واژه **تاجیک** (طوریکه در منابع فوق دیده میشود)، واژه های "دهقان" و "آزاده" وسیعاً بکار رفته که در اکثریت موارد، مراد از **تاجیکان** بشکل خاص و **ایرانیان** یا **پارسیان** بشکل عام آن میباشد. اما فکر میشود به علت معنی "موقف اجتماعی" این واژه ها در زبان پارسی، کمتر کسی متوجه مفهوم تباری خاص (**تاجیک**) و عام (**ایرانی**) آنها شده است.

برای روشنائی بیشتر این موضوع به نظر دکتور جاوید درباره منشای **تاجیکان** مراجعه میکنیم {9}، ص 263 - 273: "اجداد **تاجیک** ها را گروه های **آریائی** چون تخاری ها، خوارزمی ها و یواچها و قبل از همه سغدیها و باختریها تشکیل میدهند... هرودوت از قومی بنام **دادیک** ها یاد میکند که عده ای این واژه را شکل قدیمی واژه **تاجیک** میدانند.

در زمان درخشش تمدن یونان باختری همزمان با گسترش خط، هنر و فرهنگ یونانی و رشد و توسعه شغل های مالدار، کشاورزی و آبیاری قبایل ناحیه های شمال بیش از پیش متحد شدند. یواچها از خویشاوندان سیتیها و سکائیها از نژاد **آریائی** بودند، به زندگی شهرنشینی و اسکان روی آوردند و خو گرفتند. بازار تجارت و حرفه رونق بیشتریافت و هنر یونان و بودائی جای هنر یونان باختری را گرفت.

نیمه دوم قرن ششم، مصادف با ظهور نام ترکها در خوارزم زمین است که از غلبه بر هیتالیها وارد شمال گردیدند و با تخاریان درآویختند. با قبول تمدن و فرهنگ پیشرفته تخاریان جزو مردمان آن سرزمین شدند و از همین زمان است که اقوام ترک و **تاجیک** به عنوان خلقهای نزدیک و هم‌رزم باهم یاد شدند.

در دوره زمامداران اشرافی اموی، مردم خراسان و ماورالنهر و عراق عجم که اکثراً **تاجیک** بودند با عصیانها و قیامهای نظامی و سیاسی... و بالاخره خروج بر خلافت و مخالفت و ضدیت در مقابل امویان متعصب که به افضلیت عرب بر عجم معتقد بودند، قیام کردند. این کار عاقبت به ظهور دولت های نیمه مستقل و مستقل

چون طاهری، صفاری و سامانی منجر گردید... سرانجام شاهنامه سرائی رواج و رونق یافت... و مردمان همین نواحی... به ایجاد وحدت در یک خلق واحد و زبان واحد گرایش پیدا کردند. فرهنگ جدید را پذیرا شده و در راه قبول **فارسی دری** به عنوان زبان رسمی، لهجه ها و زبانهای اصلی و محلی و حتی رسم الخط های خود را کنار نهادند... زبان **فارسی دری** به عنوان زبان ادبی و درباری **تاجیکان** قبول شد. چنانکه جامی گفته:

ببخشید بر فارسی گوهران به نظم دری در نظم آوران

و **فارسی دان** و **فارسی زبان** با کلمه **تاجیک** مترادف گشت... در نتیجه... شخصیت های بزرگ از میان **تاجیکان** برخاستند و جهانی را با نور علم و معرفت آراستند. از آن گروه اند: رودکی، فردوسی، ابن سینا، ابوریحان، بلعمی، بیهقی، ناصر خسرو، مولوی، بهزاد و هزاران تن دیگر...

هرگاه نام این ملت **آریانزاد** در برابر قوم سامی یعنی تازی یا عرب ذکر میگشت، لفظ **دهقان** یا **دهگان** به کار میرفت. تازی و **دهقان** مرادشان همان عرب و عجم بوده. شاید این هم از این بابت که لفظ **تاجیک** را غیر از اصطلاح تازی میدانستند و چنین نیز بوده. باین معنی لفظ **تاجیک** یا **تازیک** یا **تازیک** با کلمه تازی به معنای عرب هیچ ارتباطی ندارد. گویا برای رفع چنین مشکلات و رعایت آهنگ کلمات، کلمه **دهقان** را بکار میبرده اند و تازی و **دهقان** میگفتند، نه تازی و **تاجیک**. چنانچه در این شعر ابوحنیفه اسکافی میخوانیم:

مامون آن کوز ملک دولت اسلام هرگز چون او ندید تازی و **دهقان**

و فرخی گوید: ای به دل چون قبیله تازی وی به رخ چون قبیله **دهقان**

واژه **دهقان** (معرب **دهگان**) در ادب پارسی به معنای زیر به کار رفته است:

1. طبقه ای از اعیان و اشراف جامعه...

2. **ایرانی**. چنانچه فردوسی گوید:

از ایران وز ترک وز تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه **دهقان** نه ترک و نه تازی بود سخن ها به کردار بازی بود

3. **عجمی**: چنانچه فرخی گوید:

هرکسی به عید خود بکند شادی چه ابیری و چه ذاتی و چه دهقان

4. زردشتی: ای به دل چون قبیله تازی و ای به رخ چون قبیله دهقان

5. خمار: ساقی بده رطل گران، زان می که دهقان پرورد
اندوه برد، شادی دهد، غم بشکند جان پرورد

6. برزگر: دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

7. تاجیک: یک صف میران و بلعمی بنشسته یک صف پیر صالح دهقان

لفظ تاجیک در ورقه و گلشاه به معنی شهری، در دیوان شمس به معنی مردم ملایم و آرام و در مثنوی امیر خسرو به معنی سلحشور به کار رفته است:

یک حمله، یک حمله کامد شب تاریکی
چستی کن و ترکی کن، نه نرمی و تاجیکی (دیوان کبیر)

تاجیک گردنکش لشکر شکن بیشتر نیزه ور و تیغ زن (قران السعدین)

پیش هندوی چشم خون ریزت گشته ترکان زبونتر از تازی (جامی)

از همین مقوله است کلمات احرار و آزاده که نام های دیگر تاجیک ها بوده که در مقابل اقوام برده و اسیر غلامان زرخرد به کار میرفته است. چنانکه رودکی گوید:

می آرد شرف مردمی پدید آزاده نژاد از درم خرید

دائم برجان او بلرزم زیراک مادر آزادگان کم آرد فرزند

فردوسی: بزرگان و با دانش آزادگان نوشتند یکسر همه رایگان

دقیقی: من جاه دوست دارم کآزاد زاده ام آزادگان به جان نفروشدن جاه را

ناصر خسرو: سیرت و کردار گر آزاده ای بر سنن و سیرت احرار کن

امروز شرم نیاید آزادگان را کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی

من از پاک فرزند آزادگانم نگفتم که شاپور بن اردشیرم

فرخی: ای بحری و به آزادگی از خلق پدید چون گلستان شکفته ز سیه شورستان

عید تو همه فرخ و روز تو همه عید وز دیدن تو فرخ روز همه احرار"

از نظر قیافه، **تاجیک** ها به خوش سیمائی معروف اند. شبیه آذربایجانیها، قفقازیها و پالی و سیتها. با قیافه ای منظم، صورتی دراز بیضوی، بینی بلند، ابروان مشکی و چشمان غزالی و سیاه دارند...

لفظ **تاجیکی** به معنای زبان نخستین بار در سفرنامه میر عزت الله هندی در سال 1813 م به کار رفته است. آنجا که مینویسد: زبان قوقان (خرکند) ترکی است، اهل شهر **تاجیکی** یعنی فارسی میگویند. لفظ **تاجیکی** به معنای زبان در تذکره افضل التذکار پیرمستی، در ضمن شرح حال شاعری بنام احقر نیز بکار رفته است.

باز هم نظر دکتور جاوید در مورد **ریشه و اثره تاجیک** میتواند پایان این استنتاج باشد {9}، ص 268 - 273: "این کلمه در کتیبه های فارسی باستان و متون اوستائی نیامده است. در زبان پهلوی ساسانی پارسیک یا فارسی میانه، کلمه **تاجیک** در مورد عرب یا عربهای **ایرانی** شده و عربهای که دین زردشت را پذیرفته بودند، بکار رفته است.

مغولان غیر خود را تازیک میگفتند. ساکنان آسیای مرکزی در آغاز این نام را در برابر مسلمانان بکار برده اند. همینکه ترکان ظاهر شدند، این کلمه را درباره **آریائی** ها یعنی طایفه ای که ترک نبوده اند، استعمال کردند... در مورد ریشه شناسی کلمه **تاجیک** عقاید گوناگون اظهار شده {که عمده ترین آنها دو نظر زیر است:

1. بعضی ها اصل و ریشه **تاجیک** را به لفظ **تازی** میرسانند. به این معنی که نزدیک ترین قبیله برای فارسیان قبیله "تازی" از قبایل یمن بود که به آنها علاقه بیشتر داشتند و منسوب به آن را تازی خواندند... سپس آنرا به همه اعراب نسبت دادند... ترکها و سایر نژادهای اورال و التای با هر مسلمانی که روبرو میشدند، به تصور اینکه آنها هم عرب هستند، آنها را تازی یا تازیک میگفتند. چون بیشتر آنها فارسی زبان بودند. بعدا کلمه **تاجیک** بر **دری گویان** این سرزمین به ویژه در ماورالنهر اطلاق شد و در برابر ترکی قرار گرفت. این روایت افسانه ای است که گروهی از فرهنگ نویسان از خود بر آورده اند!

2. تعداد دیگر آنرا به **تاج** نسبت میدهد. این باب که مردم از قدیم کلاهی تاج- مانند بر سر داشته اند. چنانچه قطعات تصویری که از نقاط تاریخی کشور مربوط به عهد

کوشانی به دست آمده، به زیبایی نشان میدهد که سربازان عهد کوشانی، تاجواره ای به سر میگذاشتند و نمونه های آن در موزیم کابل به نمایش گذاشته شده است...
کلمه تاجیک به معنای تاجور و تاجدار است!"

یادداشت:

از آنجائیکه هیچ اثر پژوهشی نمیتواند کامل و خالی از اشتباهات باشد، بدینوسیله از عموم دوستان صمیمانه خواهش میشود، نظریات و پیشنهادات خود را جهت تکمیل این اثر و نشر آن به قسم رساله یا کتابواره به این آدرس ارسال نموده، ممنون سازند:

t0502@hotmail.com

سرچشمه ها:

1. لعل زاد. بادامهٔ بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمینهای آریائیها، پارس، آریانا، ایران و خراسان در منابع قبل از اسلام. لندن. 2010:

<http://www.khorasanzameen.net/history/alalzar06.pdf>

2. لعل زاد. به ادامهٔ بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمینهای آریائیها، پارس، آریانا، ایران و خراسان در منابع پس از اسلام. لندن. 2011:

<http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzar02.pdf>

3. محمد رضا جلالی نایینی. گزیده سرودهای ریگ ودا. تهران. 1385.

4. جلیل دوستخواه. اوستا، کهن ترین سروده های ایرانیان. چاپ دوازدهم. تهران. 1387.

<http://www.avesta.org/ka/index.html>

5. جغرافیه سترابو. همایون صنعتی زاده. تهران. 1382.

6. احمد بن یحیی بلاذری. فتوح البلدان بلاذری. ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران 1371.

7. احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی). البلدان. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1387.

8. ابن فقيه. البلدان. ترجمه ح- مسعود. تهران. 1349.
9. میرزا شکورزاده. تاجیکان در مسیر تاریخ. تهران. 1385.
10. ابوبکر نرشخی. تاریخ بخارا (322 ش). ترجمه ابونصر قباوی (507 ش) و تلخیص محمد ابن زفر ابن عمر (557 ش).
11. ابواسحاق ابراهیم اصطخری. مسالک و ممالک. بکوشش ایرج افشار. تهران. 1340.
12. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی. التنبيه والاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. 1381.
13. رضا زاده ملک زاده، رحیم. دیباچه شاهنامه ابومنصوری. در: نامه انجمن آثار ملی، بهار 1383:
- <http://www.ariaboom.com/content/view/1517/371/>
14. ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی. تاریخ بلعمی. تکمله و ترجمه تاریخ طبری. چاپ سوم. تهران. 1385.
15. ابن حوقل. صورت الارض. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران. 1345.
16. حدود العالم (تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب). از مولف ناشناخته. چاپ دوم. تهران. 1372.
17. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی. احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم. ترجمه دکتر علینقی منزوی. چاپ دوم. تهران. 1385.
18. حکیم ابوالقاسم فردوسی. شهنامه (بر اساس نسخه مسکو و مقابله با نسخه ژول مول). چاپ پنجم. تهران. 1386.
19. ابوریحان بیرونی. التفهیم. چاپ پنجم. تهران. 1386.
20. ابوریحان بیرونی. آثار الباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت. چاپ پنجم. تهران. 1386.

21. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی. زین الاخبار. تهران. 1384.
22. تاریخ سیستان از مولف ناشناخته. چاپ دوم. تهران. 1387.
23. محمود بن الحسین الکاشری. دیوان لغات الترك. ترجمه دکتر حسین محمد زاده صدیق. تهران. 1389.
24. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر. تاریخ بیهقی (در سه جلد). چاپ یازدهم. تهران. 1386.
25. محمد بن عبدالجبار عتبی. ترجمه تاریخ یمینی. ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جردفادقانی. تهران. چاپ چهارم. تهران. 1382.
26. عطاملک جوینی. تاریخ جهانگشای جوینی. چاپ دوم. تهران. 1386.
27. منهاج سراج. طبقات ناصری (تاریخ کامل ایران و اسلام). تهران. 1363.
28. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ (تاریخ سامانیان و...). تهران. 1384.
29. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخنامه هرات. چاپ دوم. تهران. 1385.
30. حمدالله مستوفی قزوینی. نزهت القلوب. تهران. 1381.
31. حافظ ابرو. زبدت التواریخ. تهران. 1380.
32. شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو. جغرافیای حافظ ابرو. تهران. 1378.
33. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی. مطلع سعدین و مجمع بحرین. تهران. 1383.
34. معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. تهران. 1338.

35. محمد بن خاوند شاه بن محمود "میرخواند". روضت الصفا فی سیرت الانبیا والملوک والخلفاء. تهران. 1380.

36. خوندامیر. تاریخ حبیب السیر. چاپ چهارم. تهران. 1380.

37. بابرنامه موسوم به توزک بابری.

The Baburnama, Memoirs of Babur, Prince and Emperor. Translated by Wheeler M. Thackston. New York, 2002.

38. بایزید بیات. تذکره همایون و اکبر. تهران. 1382.

39. محمد قاسم هندوشاه استرآبادی. تاریخ فرشته. تهران. 1387.

40. محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع، فرهنگ فارسی. تهران. 1380.

41. محمد یوسف منشی. تذکره مقیم خانی. تهران. 1380.

42. میرزا مهدی خان استرآبادی. جهانگشای نادری. تهران. 1377.

43. محمود حسینی جامی. تاریخ احمد شاهی. تهران. 1384.

44. مونت استوارت الفنستون. گزارش سلطنت کابل (افغانان). ترجمه آصف فکرت. مشهد. 1376.

Mountstuart Elphinstone. An Account of the Kingdom of Caubul. London. 1815.

45. حاج زین العابدین شیروانی. بستان السیاحه یا سیاحت نامه. دستنویس. از انتشارات کتابخانه سنائی.

45. Godfrey T. Vigne. A Personal Narrative of a Visit to Ghazni, Kabul and Afghanistan. London. 2005.

46. Wilson, H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of the Antiquities and Coins of Afghanistan. London. 1841.

47. فیریر. تاریخ افغانها. ترجمه سهیل سبزواری. 2009.

<http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari-book3.pdf>

48. ظفرنامه خسروی از مولفی ناشناخته. تهران. 1377.

49. Henry Priestley. Afghanistan and its Inhabitants. Translated from the "Hayat –I – Afghan" by M. Hayat Khan. Lahore. 1981.

50. بیلویو. نژاد های افغانستان. ترجمه سهیل سبزواری.

<http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari01.pdf>

51. Major Henry George Raverty. Notes on Afghanistan and Baluchistan. Lahore. 2001.

52. Major H. G. Ravery. Ghaznin and its Environs: Geographical, Ethnographical and Historical. Lahore. 1995.

53. هنری والتربیلویو. پژوهشی درباره اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان. ترجمه سهیل سبزواری. 2009.

<http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari03.pdf>

54. فیض محمد کاتب هزاره. سراج التواریخ. کابل. 1331 ق (1913 م).

55. ریسنر. رشد فیودالیزم و تشکیل دولت افغانان. ترجمه امین متین. 2008.

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=265>

56. پولیاک. ویژگیهای تکامل مناسبات فیودالی مردمان افغانستان. ترجمه امین متین. 2009.

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=264>

57. میرمحمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. جلد اول و دوم. چاپ نوزدهم. تهران 1385.

58. میرزا اشکورزاده. تاجیکان، آریائیها و فلات ایران. تهران. 1383.

59. فولگلینگ. افغانها (تاریخ قدیم اقوام و سرزمینهای افغانستان امروزی). ترجمه سهیل سبزواری. 2011.

Willem Vogelsang. The Afghans. Oxford. 2002.

http://koofi.net/fileadmin/PDF_Files/The_Afghans_The_Last.pdf

60. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه سردادور (طالب زاده). تهران. 1308.

61. سلیم ایوب زاد. تاجیکان در قرن بیستم. برگردان و تلخیص کاویانی. المان. 2006.